

علیران انصارالحسین علیہ السلام

فرهنگ نامه شهدای روحانی استان همدان

نویسنده:

رضا عظیمی وند، ساعد نیکبخت

سرشناسه:

عنوان و نام پدید آورنده:

مشخصات نشر:

مشخصات ظاهری:

شابک:

وضعیت فهرست نویسی:

موضوع:

شناسه افزوده:

رده بندی کنگره:

رده بندی دیویی:

شماره کتابشناسی ملی:



نام اثر: علمداران انصارالحسین علیهم السلام

نویسنده: رضا عظیمی وند و ساعد نیکبخت

ویراستار: منوچهر هدایتی

طراح جلد: پوریا سیف

صفحه آرای: وحید احمدی

ناشر:

نوبت چاپ: اول

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

ناظر فنی چاپ:

شابک:

قیمت:

آدرس نشر:

تلفن:

همراه:

تقدیم‌نامه

این اثر را تقدیم می‌کنم به:

- پیشگاه کامل‌ترین آفریده جهان هستی، حضرت محمد بن عبدالله ﷺ که پیام و حیانی‌اش حیات‌بخش جان همه کمال‌خواهان و سعادت‌جویان است.

- آستان شکوهمند عترت و دودمان پاک و معصوم نبوی ﷺ، به‌ویژه کامل‌ترین وصی آسمان ولایت و رهبری، امام عارفان و امیر مؤمنان علی‌علیه السلام و والاترین انسان و حجت الهی در عصر کنونی، حضرت بقیه‌الله الاعظم عجل‌الله تعالی فرجه‌الغریب که جهان به یمن وجودش پابرجاست و شراره‌های عشق و خاطره‌اش در لوح جان منتظران عدالتش برافروخته است.

- همه شهیدان جان‌برکف و با بصیرت انقلاب شکوهمند اسلامی که با تأسی از کامل‌ترین اُسوه شهامت و شهادت حضرت اباعبدالله الحسین علی‌علیه السلام، به دفاع از شرف و کمال انسان در این روزگار پرداخته‌اند.



* افتخار و آفرین بر شهدای حوزه و روحانیت که در هنگامه نبرد رشته تعلقات درس و بحث و مدرسه را بریدند و عقال تمنیات دنیا را از پای حقیقت علم برگرفتند و سبکبالان به میهمانی عرشیان رفتند و در مجمع ملکوتیان شعر حضور سروده‌اند.
صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۷۳

* لشکر پُرافتخار انصارالحسین علی‌علیه السلام، شهیدانِ نامدارِ معروفِ همدان — که بنده بارها به این عزیزان اظهار ارادت کرده‌ام و اسمشان را آورده‌ام — شهدای روحانی بزرگی در تراز شهید مفتح، شهید قدوسی، شهید حیدری از نه‌اوند؛ این شهدای برجسته‌ی روحانی در این تراز، اینها همه برجستگی است، اینها همه کارهای مهمی است.
دیدار با دست‌اندرکاران دومین کنگره شهدای استان همدان ۱۴۰۲/۰۷/۰۵



پیام آیت‌الله حبیب‌الله شعبانی موثقی حفظه‌الله نماینده محترم ولی فقیه و امام جمعه همدان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

استان همدان، سرزمینی با ریشه‌های ژرف در تاریخ و معنویت، مفتخر است به روحانیونی که نه‌تنها صدای ایمان را در محراب‌ها طنین‌انداز کردند، بلکه با نثار جان خود، رسالت الهی‌شان را به بلندای ایثار رساندند. این کتاب، یادنامه‌ی مردانی است که از منبر تا میدان نبرد، با صداقت، اخلاص و جهاد، چراغ راه یک ملت شدند.

شهادت، زیباترین جلوه‌ی صداقت در میدان عمل است و روحانیت، همواره با تمام وجود، بار این رسالت را بر دوش کشیده است. آمار بالای شهدای روحانی و طلبه در کشور، خود سندی روشن از همراهی واقعی این قشر با مردم، در تمام عرصه‌های تاریخی و سرنوشت‌ساز انقلاب اسلامی است.

روحانیون، نه‌تنها در تبیین و تبلیغ دین، بلکه در لحظات سخت و میدان‌های خطر، پیشگام جهاد و فداکاری بوده‌اند. از پیش از پیروزی انقلاب اسلامی تا دوران دفاع مقدس و پس از آن، حضور مؤثر و میدانی این بزرگواران، منشأ برکات فراوانی بوده است. شهادتی چون آیت‌الله مدنی (ره)، نماد این حقیقت‌اند که روحانیت، هم در محراب و هم در میدان، اهل عمل بوده است. نقش روحانیون در دفاع مقدس، صرفاً تبلیغی نبود؛ بلکه با حضور مستقیم در جبهه‌ها، فرماندهی و تقویت معنویت رزمندگان، روحیه‌ی ایثار و شهادت را عمق بخشیدند. این حضور، پیام روشنی دارد: روحانیت، همواره در کنار مردم بوده و خواهد بود.

این کتاب، نه‌تنها یادنامه‌ی شهدای روحانی استان همدان است، بلکه آینه‌ای از صداقت، اخلاص و رسالت الهی آنان به‌شمار می‌رود. مطالعه‌ی زندگی این بزرگان، دریچه‌ای به عمق معنویت و مجاهدت گشوده و راه را برای نسل امروز روشن‌تر خواهد کرد. این کتاب، تجلی صدای کسانی است که با تبلیغ دین در جبهه‌های نبرد، فرماندهی در میدان‌های خطر و تقویت معنویت در دل رزمندگان، پرچمدار ایمان در سخت‌ترین عرصه‌ها بوده‌اند. روحانیونی که نه‌تنها پیام‌آوران دین بودند، بلکه پیشگامان جهاد و نمادهای زنده‌ی ایثار و شهادت شدند.

باشد که مرور این خاطرات نورانی، در کنار تدبیر در مسیر شهیدان، روح تازه‌ای به نسل امروز بخشیده و پرچم‌دار راهی باشد که با خون و باور آغاز شده است؛ راهی از مردم، برای مردم، با روحانیت در کنار مردم. از خداوند متعال مسئلت داریم که یاد و نام این عزیزان را در دل‌ها زنده نگه دارد و ما را رهروان راستین راه ایشان قرار دهد.

والسلام علیکم ورحمه‌الله

حبیب‌الله شعبانی موثقی

نماینده ولی فقیه در استان و امام جمعه همدان



پیام آیت‌الله سید مصطفی موسوی اصفهانی حفظه‌الله نماینده محترم مردم همدان در مجلس خبرگان و مدیر حوزه‌های علمیه استان همدان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هنگامی که صدای استغاثه حاج آقا روح‌الله (ع) در قم بلند شد: «هل من ناصر ینصرنی، علمای اسلام به داد اسلام برسید، علمای قم، علمای نجف به داد اسلام برسید، اسلام رفت.» اولین گروهی که به ندای ملکوتی امام راحل (ع) پاسخ دادند طلاب و فضلا و به دنبال آن‌ها مردم شجاع و غیور و ولایتمدار قم حرم اهل‌بیت: بودند. برای سرکوب این مشعل فروزان و این مصباح الهدی و سفینه النجاه امت، رژیم منحوس پهلوی به کربلای ایران فیضیه قم در روز شهادت رئیس مذهب حضرت امام جعفر صادق یورش بردند و عمامه را برداشتند و با چوب و چماق و باتوم به سربازان امام زمان حمله کردند و آن‌ها را از بالای بام به زیر انداختند اما روحانیت در خط امام (ع) استقامت کرد. امام (ع) مبارزه با رژیم طاغوتی را ادامه داد، ۱۵ خرداد ۴۲ امام را گرفتند، مردم قم و تعدادی از شهرستان‌ها به خیابان‌ها آمدند از جان خود گذشتند و با خون خود نوشتند (یا مرگ یا خمینی). امام (ع) را بالاخره تبعید کردند. نوزدهم دی‌ماه ۱۳۵۶ ه.ش در مقاله‌ای به امام (ع) توهین شد. طلاب و فضلا در قم قیام کردند و شهید دادند و از پاننشستند. چهلم شهدا در شهرهای مختلف یکی پس از دیگری، کشور را آماده برای بازگشت امام (ع) و رفتن شاه کرد. بحمدالله این استقامت‌ها به رهبری حوزه‌های علمیه و طلاب جان‌برکف و پشتیبانی مردم غیور و متدین و عنایات الهی و دعا‌های امام زمان نتیجه را نزدیک کرد. روحانیون از جان گذشته در فرودگاه تهران تحصن کردند و مردم هم پشتیبانی کردند. مردم شعار می‌دادند: وای به حال بختیار اگر خمینی دیر بیاید. آری دیو چوبیرون رود فرشته درآید. در ادامه مبارزات در جریان انفجار دفتر حزب جمهوری، دکتر بهشتی همراه ۷۲ تن از یاران امام استقامت کردند و شهید شدند.

«دست از طلب ندارم تا کام من برآید یا جان رسد به جانان یا جان ز تن برآید»

آری همه کمک کردند، روحانیون سراسر کشور به میدان آمدند. شهدای عزیز مطهری، مفتاح، مدنی، قدوسی، حیدری و صدها و هزارها آمدند و درخت انقلاب را با خون خود آبیاری کردند و پرچم از دست هر فرمانده افتاد؛ فرمانده دیگری به اهتزاز درآورد. به قول حضرت امام (ع) رساله‌های عملیه خود را با خون دل امضا کردند. این چند جمله به‌عنوان پیامی برای کتاب شهدای روحانیون استان همدان نوشته شد لکن این رشته سر دراز دارد امید داریم ما هم مورد عنایت قرار گیریم و در این راه که شهادت سیره محمد و آل محمد (ع) است از قافله عقب نمانیم.

از عزیزی که این قدم بسیار مبارک را برداشتند تشکر می‌کنم امیدوارم همه ما مورد توجه شهدا و امام (ع) شهدا قرار گرفته و از خداوند متعال طول عمر بابرکت رهبر عزیزمان آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای مدظله‌العالی را بخواهیم.

خادم‌الطلاب

سید مصطفی موسوی اصفهانی

بسم ربّ الشهداء و الصدیقین

مقدمه:

حوزه و روحانیت شیعه در طول تاریخ هزارساله خود در دفاع از اسلام و قیام‌های اسلامی به حراست از دین اسلام اندیشیده و مخالفت و مبارزه با حاکمان جور و ستم را یکی از اصول غیرقابل تغییر خود دانسته است. از جمله افتخارات منحصر به فرد روحانیت شیعه در عصر غیبت، پاسداری و دفاع از دین مبین اسلام است. روحانیت است که اسلام و معارف الهی را برای اقشار مختلف مردم تبیین کرده و آنان را با احکام الهی آشنا ساخته است. امام راحل (ع) در این باره می‌فرماید: «این حوزه‌های علمیه است که اسلام را تا حالا نگه داشته است. اگر روحانیون نبودند از اسلام خبری نبود.» از افتخارات روحانیت شیعه است که در طول تاریخ با پیروی از ائمه معصومین در تمام صحنه‌های دفاع از اسلام و قرآن پیشتاز همه اقشار جامعه بوده است. حضرت امام خمینی در بیانی زیبا و دل‌نشین به نقش آفرینی این طلایه‌داران میدان ایثار و شهادت اشاره کرده و می‌فرماید: «در هر نهضت و انقلاب الهی و مردمی، علمای اسلام اولین کسانی بوده‌اند که بر تارک جبینشان خون و شهادت نقش بسته است. کدام انقلاب مردمی - اسلامی را سراغ کنیم که در آن حوزه و روحانیت پیش کسوت شهادت نبوده‌اند و بر بالای دار نرفته‌اند و اجساد مطهرشان بر سنگ‌فرش‌های حوادث خونین به شهادت نایستاده است؟ در ۱۵ خرداد و در حوادث قبل و بعد از پیروزی، شهدای اولین، از کدام قشر بوده‌اند؟»

آنچه باید به آن اشاره شود محدودیت‌های اعمال شده توسط حاکمان جائر برای روحانیت شیعه در طول تاریخ است که علت آن به یقین، روحیه استکبارستیزی این قشر هست، چرا که این روحیه موجب تزلزل حکومت حاکمان ستمگر می‌شد، لذا روحانیت را مانعی بر سر راه خود می‌دیدند. با همه این فراها و محدودیت‌های اعمال شده به روحانیت، مراجع و روحانیون با تأسی از نبی مکرم اسلام حضرت محمد مصطفی ذره‌ای عقب‌نشینی نکرده و از هر گونه فرصتی جهت تبلیغ دین مبین اسلام و معارف اهل بیت بهره می‌جستند، هر چند که موجب خشم رژیم و آزار و اذیت خودشان می‌شد.

در این برهه حساس و عصر غیبت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه) نیز، علمای اسلام این مسؤولیت خطیر را به دوش کشیدند و به دلیل مقبولیت و نفوذ بی‌نظیر اجتماعی خود، رهبری مردم انقلابی ایران اسلامی را به دست گرفته و با هدایت معصوم گونه حضرت امام خمینی (ع) پرچم دار اسلام خواهان شدند. حضرت امام خامنه‌ای مدظله‌العالی در این مورد می‌فرماید: «بدون حضور روحانیت، انقلاب اسلامی هیچ‌گاه به پیروزی نمی‌رسید، زیرا روشنفکران و گروه‌ها و احزاب غیر اسلامی، توانایی، نفوذ و مقبولیت روحانیت را در سطح کشور نداشتند.» ایشان همچنین در موضوع نقش روحانیت در انقلاب اسلامی چنین فرموده‌اند: «هیچ مبارزهای جز مبارزه‌ای که پیشاهنگ آن، روحانیت باشد نمی‌توانست این پیروزی را به دست بیاورد.» لذا به جرئت می‌توان گفت که یکی از مهم‌ترین عوامل پیروزی انقلاب اسلامی، رهبری مردم ایران توسط روحانیت بود. روحانیتی که به علت طرقداری از اسلام و مسلمانان در طول تاریخ، اعتماد هزارساله مردم را در کارنامه پرافتخار خود به ثبت رسانده است. انقلاب اسلامی به علت اینکه وصل به اسلام بود و در رأس آن یک اسلام‌شناس کامل قرار گرفته بود مورد قبول مردم قرار گرفت و این نشان اعتماد و باور عمیق ملت به اسلام و روحانیت بود.

روحانیت و حوزه‌های علمیه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، در هشت سال دفاع مقدس نیز به خوبی ایفای نقش نمود و در تمام مراحل دفاع به کمک رزمندگان اسلام شتافت و پیشتاز تمام اقشار جامعه، تا آخرین قطره خون از کیان اسلامی دفاع کرد. تجاوز همه جانبه ارتش رژیم بعث عراق به خاک مقدس ایران اسلامی حادثه مهمی است که بررسی ابعاد مختلف آن برای نسل حاضر و آیندگان از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. این حادثه که موجب بروز و بارور شدن ارزش‌های والای الهی در مردم انقلابی و همیشه در صحنه ایران شد و ایستادگی و مقاومت بی‌نظیری را با عنوان دفاع مقدس خلق کرد هر چند موجب شد

ضررهای جانی، مالی و .. زیادی به کشور و امت اسلامی وارد شود ولی برگ زرینی در تاریخ حماسه و مبارزات حقطلبانه اقشار سترگ و مقاوم این مرزوبوم شد. جنگ تحمیلی موجب شد روحانیت یکبار دیگر نقش بیبدیل خود را در دفاع از آرمان‌های والای اسلامی حضرت امام خمینی و انقلاب اسلامی ایفا کند. عالمان دین و فرزندگان حوزه‌های تشیع با عنایت به وظیفه دینی خود و تأکید حضرت امام (ع) مبنی بر حفظ انقلاب، حضور در جبهه‌های نبرد را بر خود فرض می‌دانستند.

روحانیت متعهد و مجاهد با جمع نمودن جهاد عملی و اجتهاد علمی، پیشگامی‌شان را در طول تاریخ و در تمام عرصه‌های دفاع از اسلام و کیان اسلامی به اثبات رسانده‌اند. آنان اقداماتی همچون حضور در دفاع مقدس را مستند به آموزه‌های شریعت مقدّسه در ضرورت دفاع از کیان اسلامی و سیره سلف صالح خویش دانسته و با پیروی از احکام شریعت، در لزوم دفاع در برابر متعّرضان به کیان، اموال و ناموس مسلمانان، سیره ثابت عالمان مجاهد پیشین را مدّ نظر قرار داده و با گام نهادن در مسیر عالمان راستین، از مصادیق مجاهدین فی سبیل الله محسوب شده‌اند.

روحانیت، آیات الهی را پیش روی خود می‌دیدند که می‌گوید: اگر به گفته‌های خود عامل نباشید هرگز در دعوتتان موفق نخواهید شد. لذا خودشان مقدم بر همه‌ی اقشار مردم در صفوف اعزام به جبهه حاضر می‌شدند و قدم در جبهه حق علیه باطل می‌نهادند. آنان خود را پیروان واقعی آن امام همام حضرت علی (ع) می‌دانستند که فرموده‌اند: «مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمٍ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَ لِيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ وَ مُعَلِّمُ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ.» از این روی حضور و عملکرد روحانیت در دوران هشت‌ساله دفاع مقدس، همچون نگینی بر تارک تاریخ حماسه ایثار و پایداری آزادگان کشور ایران می‌درخشد.

رهبر معظم انقلاب اسلامی مدظله‌العالی نقش روحانیت را در پیروزی‌ها، کمتر از نقش فرماندهان نظامی ندانسته و می‌فرماید: «نقش شما روحانیون، به قدر نقش فرمانده است و نه کمتر.» این روحانیت بود که با حضور معنوی خود و بیان معارف اهل بیت (ع) از جمله یادآوری قیام عاشورا و رشادت‌های یاران حضرت امام حسین (ع)، روحیه جهادی رزمندگان را تقویت می‌نمودند و معنویت موجود در جبهه را صدچندان می‌کردند. آن‌ها با تفسیر آیات جهاد، روحیه ایثارگری رزمندگان، با بیان روایات حاکی از مقام شهادت، روحیه شهادت‌طلبی و با بیان تاریخ صدر اسلام و رشادت‌های اصحاب پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین، روحیه رزمندگی و وفاداری را در مجاهدان فی سبیل الله تقویت می‌کردند و در سایه این فعالیت‌ها بود که رزمندگان اسلام شبانه‌روز باروحیه قوی می‌جنگیدند.

پیروزی‌های رزمندگان اسلام در دوران دفاع مقدس، مرهون روحیه و انگیزه بالای آن‌ها بود؛ نه در گرو تسلیحات نظامی‌شان، چرا که امکانات نظامی دشمن به مراتب چند برابر امکانات رزمندگان ما بود، ولی پیروزی نصیب مجاهدان غیور و باایمان ایران اسلامی می‌شد نه دشمن تا دندان مسلح!

این امر مرهون تأثیر عمیق روحانیون در تقویت روحیه رزمی رزمندگان در مقاطع حساس جنگ بود. روحانیون با حضور خود، دل‌ها را آرام می‌کردند و وسوسه‌های احتمالی را از جان‌ها کنار می‌زدند و به رزمندگان سکینه قلبی می‌دادند. آن‌ها با تلاوت آیات الهی، عشق‌بازی را آموزش می‌دادند و در پرتو این اقدامات، جبهه‌ها سرشار از عشق به خدا، اسلام و ولایت می‌شد. حضور روحانیت در جبهه‌ها بر مبنای تکلیف شرعی بوده است، لذا در هر عرصه‌ای از دفاع مقدس که احساس می‌کردند مؤثرند و می‌توانند کاری انجام دهند که به پیشرفت رزمنده‌های اسلام منتهی خواهد شد؛ وارد می‌شدند و انجام وظیفه می‌کردند. فعالیت‌های آنان محدود به مسائل تبلیغی و فرهنگی و ... نمی‌شد. روحانیون خود را سربازی می‌دانستند که به دستور امامشان لباس رزم بر تن کرده و در خدمت نظام اسلامی بودند. معیار آن‌ها در اقداماتشان، نیاز جبهه بود بنابراین در تمام عرصه‌های

تبلیغی- فرهنگی، پشتیبانی، بصیرت‌افزایی، بیان ضرورت ایستادگی و مقاومت، فرماندهی و مدیریتی، روابط عمومی، حضور تخصصی مانند خلبان بالگرد، تیربارچی، تخریبچی، راننده تانک، خدمه آتشبارهای زرهی، غواص و پزشک و ... حضور فعال و مؤثر داشتند. و این افتخاری بس بزرگ برای روحانیت است که در طول تاریخ همیشه بر محور تکلیف عمل کرده و در تمام میدان‌های دفاع از اسلام و قرآن و کشور پیشگام همه افشار جامعه بوده است.

آمار بیش از ۴۰۰۰ نفری شهدای روحانی کشور، مؤید این مطلب است که روحانیون نه تنها به تشویق و ترغیب رزمندگان و تقویت روحیه جهادی و معنویت در میان آنان مبادرت می‌ورزیدند؛ بلکه خود بیشترین حضور را در میدان نبرد داشته‌اند. حضوری که تأثیرش تنها به مقدار یک فرد نظامی و به‌عنوان یک رزمنده نبود، بلکه به دلیل تأثیر بسزایی که در تقویت روحیه رزمندگان داشتند، بسیار بیشتر از یک فرد عادی مؤثر و ثمربخش بوده‌اند.

شهدای روحانی با احساس تکلیف نسبت به دفاع از دین و کیان اسلامی در میدان‌های جنگ حاضر می‌شدند و شهادت را ابدیت دانسته و عاشقانه به سمت خطوط مقدم جبهه‌ها حرکت می‌کردند. حرکتی که به بیان حضرت امام (ع) سرانجامش مشخص بود: «تکلیف ما را حضرت سیدالشهدا (ع) معلوم کرده است.» آن‌ها به پیروی از مولا و مقتدایشان امام علی (ع) شهادت را رستگاری دانسته و به‌سوی آن قدم برمی‌داشتند شهادتی که در بیان ائمه معصومین بالاتر از هر نیکی، شرافتمندانه‌ترین، بهترین و گرامی‌ترین مرگ نامیده شده است. لذا نام و یادشان در تاریخ جاودان مانده است.

روحانیت و حوزه علمیه دارالمجاهدین استان همدان نیز در کنار سایر بلاد اسلامی در طول تاریخ شیعه به وظیفه دینی و ملی خود عمل کرده و نقش غیرقابل‌انکاری در پیشرفت دین اسلام و مذهب جعفری داشته‌اند. علما و روحانیون دارالمؤمنین همدان که به دلیل جایگاه ویژه روحانیت در فقه شیعه و اعتقادات مردم، ویژگی و روحیه مذهبی مردم و درنهایت به دلیل وجود حوزه علمیه باسابقه، دارای جایگاهی بسیار رفیع در بین مردم بودند؛ همانند علمای سایر استان‌ها دست‌به‌دست هم داده و با ایجاد همدلی در جامعه و با وحدت کلمه که همواره تکیه کلام آن پیرمراد بود؛ عزم خود را جزم کردند تا با استمداد از رهنمودهای حضرت امام خمینی (ع) به عزت و سربلندی اسلام و انقلاب اسلامی که زاییده اسلام ناب محمدی بود بیفزایند. شخصیت‌های بزرگی مانند آیت‌الله ملاعلی معصومی (ع)، آیت‌الله موسوی همدانی (ع)، آیت‌الله محمدهادی تالهی (ع)، آیت‌الله میرشاه‌ولد (ع)، شهید آیت‌الله دکتر محمد مفتاح (ع)، شهید آیت‌الله محمدعلی حیدری (ع)، شهید آیت‌الله علی قدوسی (ع)، شهید آیت‌الله سید اسدالله مدنی (ع)، روحانی شهید سید جمال‌الدین حسینی اسدآبادی (ع)، روحانی شهید سید مصطفی الحسینی، آیت‌الله سید محسن هزاوه‌ای (ع)، آیت‌الله حاج سید رضا فاضلیان (ع)، آیت‌الله العظمی حسین نوری همدانی (ع)، ملاحسینقلی شوندی (ع)، میر سیدعلی همدانی (ع) و شیخ محمد بهاری (ع) از جمله ده‌ها عالم انقلابی استان همدان هستند که در شکل‌گیری و پیروزی انقلاب اسلامی و برخی نیز در دوران دفاع مقدس سهم بسزایی داشته‌اند. استان همدان مهد مجاهدانی همچون سردار شهید علی چیت‌سازیان، سردار شهید حاج ستار ابراهیمی، سردار شهید حبیب‌الله مظاهری، سردار شهید تقی بهمنی، سردار شهید سعید اسلامیان، سردار شهید ناصر قاسمی، سردار شهید حسن صوفی، سردار شهید حسن ترک، سردار شهید رضا شکری پور، سردار شهید علیرضا حاجی‌بابایی، سردار شهید حسینعلی نوری، سردار شهید حسن تاجوک، سردار شهید محسن عینعلی، سردار شهید سعید قهاری سعید، سردار شهید حبیب حرم حاج حسین همدانی و سردار شهید میرزا محمد سلگی و سردار شهید محمد نوژه و سردار شهید ابوالحسن خرم رودی و شیرزنی همچون خواهر مرضیه دباغ است.

روحانیون استان همدان به دعوت امام امت و علمای شاخص استان، لبیک گفته و طبق آیه شریفه ﴿الَّذِينَ يَبُلَّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾ از هیچ مقامی نترسیده و در جهت اعتلا، شکوه و اقتدار مملکت

اسلامی به رسالت الهی خود عمل می‌کردند. ایشان نگهبانی از انقلاب اسلامی، حفظ دستاوردهای آن و دفاع از کیان اسلامی را وظیفه دینی و ملی خود دانسته و در تمام عرصه‌های دفاع مقدس حضور چشمگیری داشته است.

روحانیون استان چه در پشت جبهه و چه در میادین رزم از دفاع مقدس و رزمندگان اسلام حمایت کرده و مردم را جهت حضور و پشتیبانی از جبهه‌ها فرامی‌خواندند و حمایت و پشتیبانی چنین علمای بزرگی بود که به دفاع هشت‌ساله مشروعیت می‌بخشید و دقیقاً به خاطر همین مشروعیت بود که مردم مجاهد و انقلابی، حضور در جبهه‌ها را برگرفته از مبانی ایدئولوژی خویش یافتند و دفع تجاوز دشمن بعثی را، قبل از آن که وظیفه ملی بدانند، تکلیف الهی دانستند و سر از پا نشناخته و به آوردگاه خون و آتش شتافتند و پیروزی‌های عظیمی را خلق کردند. ۱۵ شهید روحانی استان همدان بالبیک گفتن به‌فرمان امام امت پا به عرصه جهاد و شهادت گذاشتند و در کنار مردم و رزمندگان اسلام، بلکه جلوتر از آن‌ها، از کیان اسلامی دفاع کردند و جان خود را تقدیم دوست نمودند. شواهد تاریخی نشان می‌دهد هر زمان که مسلمانان از تاریخ و ارزش‌های حماسی و دینی خود غفلت ورزیدند و ایثار و فداکاری دلاورمردان خود را که می‌تواند برای نسل آینده الگو باشد به فراموشی سپردند هویت دینی و اجتماعی خود را نیز به فراموشی می‌سپارند و به خود بیگانگی دچار می‌شوند که سبب می‌شود دشمن، الگوهای غربی را برای جوانان ما به ارمغان بیاورد. از این‌رو وظیفه‌ی مدافعین اسلام راستین، محققین، هنرمندان و تمام دلسوزان و خدمتگزاران نظام مقدس جمهوری اسلامی به‌ویژه نهادهای حوزوی است که در جهت بیان نقش روحانیت در انقلاب و دفاع مقدس و انتقال فرهنگ ایثار و شهادت به نسل‌های آینده قدم نهاده و این هجوم دشمن را در مخدوش کردن چهره‌ی روحانیت در انقلاب و در دفاع مقدس خنثی کنند. نقش شهدای روحانی استان همدان در انقلاب اسلامی و هشت سال دفاع مقدس، چنان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است که هر اقدامی در راستای تبیین این موضوع انجام داده شود بازهم در مقابل عظمت ایثارگری‌ها و رشادت‌های این بزرگواران ناچیز خواهد بود. فرهنگ‌نامه پیشرو، نوشته‌های است بسیار اندک و قطره‌ای است از دریای فضائل ۱۵ عاشق دل‌باخته‌ی ذات حق و دین اسلام و انقلاب اسلامی که به همت رهروان و محبتیان آن کاروان عشق به ثبت رسیده است. این پژوهش هم‌زمان با کنگره ۸۰۰۰ شهید استان همدان و در راستای تأکید رهبر حکیم و فرزانه انقلاب اسلامی حضرت امام خامنه‌ای مدظله‌العالی انجام گرفته است که فرمودند: «شهیدان هویت ملت ایران هستند و ملت نباید هویت خود را فراموش کند. شهدا بهترین الگو برای جوانان هستند و چنین پدیده‌های درخشان و کم‌نظیر باید در حافظه تاریخی ملت ایران ثبت شوند، باید در آثار هنری همچون فیلم، شعر و کتاب روحیه و گوهر درخشان شهدا به نسل جوان منتقل شود.» فرهنگ‌نامه شهدای روحانی استان همدان با همکاری مجموعه‌های مرکز خدمات حوزه علمیه قم، حوزه علمیه استان همدان، سازمان بسیج اساتید، طلاب و روحانیون استان، اداره کل بنیاد حفظ آثار و اداره کل بنیاد شهید و امور ایثارگران استان به زیور طبع آراسته‌شده است، باشد که موردقبول درگاه ذات احدیت قرار گیرد ان شاءالله.

در پایان این مقدمه، شایسته است با نهایت احترام و امتنان، از تلاش‌های شبانه‌روزی برادر بسیجی حجت‌الاسلام رضا عظیمی‌وند، نویسنده ارجمند کتاب، که با همت و دلسوزی، عشق و تعهد، این مجموعه ارزشمند را به ثمر رساندند، تقدیر و تشکر نماییم. همچنین از جناب آقای ساعد نیک‌بخت که با فراهم ساختن زمینه تدوین و انتشار این اثر فاخر، نقش بسزایی در تحقق آن ایفا نمودند، صمیمانه سپاسگزاریم. بی‌تردید، این اثر حاصل هم‌افزایی اندیشه، ایمان و مسئولیت‌پذیری این عزیزان است که در خدمت حفظ یاد و نام شهدای روحانی گام برداشته‌اند.

سازمان بسیج طلاب و روحانیون استان همدان

بسم رب الشهداء والصدیقین

سرآغاز سخن:

پژوهش در وادی پر نور ادبیات مقاومت و دفاع مقدس، سفری روح‌افزا در دل حماسه، ایثار و ایمان است؛ سفری که در آن، محقق با دلی سرشار از عشق به میهن و دین، به جستجوی حقیقت‌هایی برمی‌آید که در عمق خاطرات و تجارب ناگفته‌ی مردان الهی نهفته‌اند. بی‌تردید، این تلاش سترگ، جز با همدلی جمعی از فرهیختگان عرصه فرهنگ و ادب، همراهی خانواده‌های معظم شهدا و هم‌زمان فداکار ایشان، به نتیجه‌ای شایسته و ماندگار نخواهد رسید. در روزگاری که غبار فراموشی بر رخ بسیاری از خاطرات و مفاهیم ارزشی نشسته است، گردآوری و ثبت روایت‌های ناب و اسناد دقیق مربوط به شهدای روحانیت، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر به شمار می‌رود؛ چرا که این عزیزان، پیونددهنده‌ی معنویت و مجاهدت بودند. آنان با گام‌های استوار خود در میدان‌های نبرد، محراب نیایش را به سنگر دفاع مبدل ساختند و وجود خویش را در راه پاسداری از آرمان‌های دین و وطن نثار کردند.

کتاب حاضر، با عنوان «علمداران انصارالحسین (ع)»، حاصل تلاش‌هایی هماهنگ و هدفمند در جهت تألیف و تدوین فرهنگ‌نامه‌ای جامع از شهدای روحانی استان همدان است. در این مسیر، سه نهاد مهم و ارزشی شامل مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه استان همدان، نمایندگی محترم ولی فقیه در سپاه انصارالحسین (ع) و مرکز خدمات حوزه‌های علمیه کشور، با انعقاد تفاهم‌نامه‌ای مشترک، سنگ‌بنای این حرکت فرهنگی را بنا نهادند. در ادامه، با برگزاری جلسات تخصصی و گفت‌وگوهای کارشناسانه، بررسی صحت و دقت اطلاعات مربوط به روحانیون شهید صورت پذیرفت و شناسایی دقیق و مستند ایشان در همکاری با بنیاد شهید و امور ایثارگران نهایی شد. یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های این اثر، استفاده از ابزارهای نوین و فناورانه برای تسهیل دسترسی مخاطبان به اطلاعات شهداست. تعبیه دو نوع بار کد دیجیتال برای هر شهید، شامل اطلاعات بیوگرافی، خاطرات، وصیت‌نامه و مکان دقیق مزار، امکان تعامل بیشتر و عمیق‌تر مخاطب با روایت‌های شهدا را فراهم می‌سازد. همچنین، پشتیبانی کتاب با نرم‌افزار شهدای روحانی، امکانات چندرسانه‌ای نظیر فیلم، تصویر و صوت را در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌دهد تا تجربه‌ای کامل‌تر از مطالعه و پژوهش حاصل شود.

کتاب پیش‌رو در سه فصل طراحی شده و هر فصل با رویکردی متمایز به زوایای مختلف این حماسه معنوی می‌پردازد:

فصل اول: ستارگان جهاد و شهادت

ویژه معرفی شهدای روحانی شاخص استان، آنان که با جلوه‌ای ویژه در تاریخ ایثار و معرفت درخشیده‌اند.

فصل دوم: طلایه‌داران محراب و میدان

به تفکیک شهرستان‌ها، روایتگر زندگی سایر شهدای روحانی است که محراب عبادت و میدان مجاهدت را به هم پیوند زدند.

فصل سوم: پیوست‌های حماسه‌نگار

مجموعه‌ای از آمار، تصاویر و مستندات تکمیلی که باهدف غنابخشیدن به روایت‌ها، بر شکوه حضور شهیدان صحنه می‌گذارد. همچنین مطالب مرتبط با هر شهید در سه بخش تنظیم شده است:

۱. سلوک تا افلاک (مروری بر زندگی‌نامه شهید، از تولد تا لحظه عروج)
 ۲. روایت‌های جاودانه (خاطراتی ناب از یاران، خانواده و همراهان شهید، که طنین حضورشان را در دل‌ها زنده نگه می‌دارد.)
 ۳. خطابه‌های ملکوتی (پیام‌های معنوی و کلام‌های ماندگار شهید که همچون چراغ راه، هدایتگر نسل امروز خواهد بود.)
- امید است این مجموعه گرانسنگ، نه تنها گامی مؤثر در ثبت میراث معنوی و انقلابی روحانیون شهید باشد، بلکه چراغی فروزان برای نسل‌های آینده، پژوهشگران حوزه‌ی دفاع مقدس، و راهیان مسیر نور گردد. این کتاب، تجلی‌ای از ادب، عشق

و تعهد است؛ تعهدی که از دل ایمان جوانان دیروز برخاسته و همچون مشعل هدایت، در قلب و ذهن ایرانیان امروز و فردا خواهد درخشید.

در پایان، شایسته است با نهایت احترام، تقدیر و تشکر کنم از مدیریت محترم حوزه علمیه استان همدان، مدیریت محترم مرکز خدمات حوزه‌های علمیه، مسئول محترم نمایندگی ولی فقیه در سپاه انصارالحسین (ع) استان همدان، مسئول محترم سازمان بسیج طلاب و روحانیون استان همدان، مدیرکل محترم بنیاد شهید و امور ایثارگران استان همدان، مدیرکل محترم بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس استان همدان و هم‌سنگران و همکاران عزیز به‌ویژه جناب آقایان حجج‌اسلام؛ محسن تیموری، محمدعلی فرشچیان، منوچهر هدایتی، محمد ارجمند، محمدرضا فرمانی، دکتر محمدحسین صادقی، سید حجت‌الله صمدانی و سهراب حسینی توکلیان و همه کسانی که به طریقی ما را در تدوین این فرهنگ‌نامه یاری نمودند.

کلام آخر...

امیدوارم این اثر در راستای شهدای روحانیت استان همدان سبب شود که اولاً اینجانب مورد رضایت و تفقد و یاری‌گری از طرف آن‌ها قرار گیرم و ثانیاً خداوند متعال سرانجام کارم را به زیباترین شکل ممکن یعنی شهادت در راه خودش قرار دهد تا در روز قیامت شرمنده شهدا نباشم.

پایان

وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

رضا عظیمی وند و ساعد نیکبخت

شهریورماه ۱۴۰۴

فصل اول:

ستارگان جهاد و شهادت

شهدای شاخص روحانی استان همدان



روحانی شهید سید جمال الدین حسینی اسدآبادی

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۷۵/۱۲/۱۹ - ترکیه

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۱۷/۰۸/۰۰ - اسدآباد

مزار مطهر: افغانستان - شهر کابل

نحوه شهادت: مسمومیت به دستور عبدالحمید ثانی

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، سید جمال الدین حسینی اسدآبادی، در ماه شعبان المعظم سال ۱۲۵۴ ه. ق (برابر با ۱۲۱۷ ه. ش) در محله سیدان شهر اسدآباد از توابع استان همدان دیده به جهان گشود. او از خانواده‌ای مذهبی و متدین برخاسته و از کودکی علاقه‌مندی خاصی به علوم دینی، تحقیق و مطالعه نشان داد. سید جمال در این مسیر سخت و پرفراز و نشیب تا لحظه شهادت گام برداشت و بر جایگاهی رفیع در میان عالمان روشنفکر جهان تشیع ایستاد. این عالم برجسته، در سن ده‌سالگی به دلیل اختلافات میان قبایل، به همراه پدر خویش از زادگاهش کوچ کرده و در شهر قزوین ساکن شد. در همین سال‌ها، با وجود شیوع بیماری وبا، با درایت، شجاعت و کنجکاوی خود، این چالش را تجربه کرد. وی با تلاش مستمر، در جوانی به سطح بالایی از معرفت و شناخت در علوم دینی دست یافت.

سفرهای متعدد سید جمال به مناطق گوناگون جهان اسلام و اروپا، در راستای تقریب میان مذاهب اسلامی انجام شد. او در طول این سفرها تلاش کرد تا پیام اسلام را به گوش جهانیان برساند و خدمات ارزنده‌ای برای آشنایی بشریت با حقیقت اسلام انجام داد. یکی از ویژگی‌های بارز او، توانایی در تجدید حیات اسلامی و ایستادگی در برابر ظلم و ستم بود. سید جمال الدین، با اقداماتی نظیر انتشار نشریه "وقایع الاتفاقیه"، تشکیل انجمن‌های فکری و انجام مذاکرات مستقیم با مسئولان حکومتی، تأثیر بسزایی بر جامعه خود داشت. او همچنین دیدگاه‌های انتقادی خود را نسبت به حکومت عثمانی و قاجاریه و همچنین سیاست‌های استعماری انگلیس، با شجاعت بیان کرد. او به دلیل حضور پررنگ و اثرگذاری در کشورهای مختلف همچون ایران، افغانستان، مصر و ترکیه، به القاب و عناوینی همچون سید جمال افغانی، سید جمال ترکی و سید جمال مصری شناخته می‌شد. نفوذ فراوان معنوی و اصلاح‌طلبی او، باعث مخالفت‌ها و دشمنی‌های زیادی از سوی حکومت عثمانی شد. در نهایت به دستور عبدالحمید ثانی، سلطان وقت عثمانی، سید جمال الدین مسموم شد و در روز ۱۹ اسفند ۱۲۷۵ هجری شمسی در ترکیه به شهادت رسید. پیکر پاک او ابتدا در

قبرستان مشایخ استامبول به خاک سپرده شد. پس از گذشت سال‌ها، در سال ۱۳۲۴ هجری شمسی، به دنبال اقدامات فیض محمدخان، سفیر وقت دولت افغانستان در آنکارا، باقی‌مانده پیکر سید جمال الدین به کابل

شماره ملی شهید: ۰۰۰۰

ش. پ. حوزه: ۰۰۰۰

کد مرکز خدمات: ۰۰۰۰



منتقل و در آنجا دفن گردید. این شخصیت برجسته یکی از بزرگ‌ترین مصلحان اسلامی و یکی از روشنفکران تأثیرگذار تاریخ معاصر بود که تمام توان و زندگانی خود را در راه احیای اسلام و اصلاح جوامع اسلامی وقف نمود.

روایت های جاودانه

سید جمال الدین اسدآبادی در سفری به هند، با جریان‌هایی روبه‌رو شد که به شدت تحت تأثیر فرهنگ و تمدن اروپای جدید قرار گرفته بودند. از این‌رو، سخنرانی‌ها و مقاله‌های او در آن زمان، بیشتر به نقد و ردّ این گروه‌ها اختصاص یافته بود. او با اینکه مسلمانان را به علوم و فنون جدید فرامی‌خواند و بابت سواد و عجز فنی و صنعتی مسلمانان مبارزه می‌کرد، ولی متوجه خطرهای تجددگرایی افراطی نیز بود. او می‌خواست مسلمانان، علوم و صنایع غرب را فراگیرند، ولی با این مسئله که اصول تفکر آنان، یعنی جهان‌بینی آن‌ها غربی شود و جهان را با همان عینک ببینند که غرب می‌بیند، مخالف بود. او مسلمانان را دعوت می‌کرد که علوم غربی را بیاموزند، ولی آن‌ها را از اینکه به مکتب‌های غربی بپیوندند بر حذر می‌داشت.

منبع: سایت ضیاء الصالحین - ۱۴۰۱/۱۰/۰۵

خطابه های ملکوتی

سید جمال در بیان رابطه ضروری میان وحدت و سیادت معتقد است: «هرگاه امتی را دیدی که افرادش به وحدت و یگانگی تمایل دارند به آن امت مژده بده که خداوند در جهان آفرینش برای آن امت آقایی و برتری بر سایر ملت‌ها مقدر کرده است.»

منبع: وحدت - اسلامی - در - اندیشه - سید - جمال - الدین - اسدآبادی <https://taqrib.ir/fa/news/>



محل دفن شهید



روحانی شهید سید جمال الدین واعظ اصفهانی

تاریخ و محل ولادت: ۵۱۲۴۱. ش- همدان

تاریخ و محل شهادت: ۵۱۲۹۷. ش- بروجرد

نحوه شهادت: اعدام

مزار مطهر: گلزار شهدای بروجرد جمالیه

سلوک تا افلاک

روحانی مجاهد، سید جمال الدین واعظ اصفهانی فرزند علامه سید عیسی، در سال ۱۲۷۹ ه.ق، مطابق با ۱۲۴۱ ه.ش، در شهر همدان دیده به جهان گشودند. ایشان در دوران شیرخوارگی پدر بزرگوارشان را از دست دادند و مادر مکرمه‌شان برای تربیت و سرپرستی ایشان به تهران مهاجرت نمودند. در تهران، سید جمال الدین به مکتب‌خانه رفت و با خواندن و نوشتن آشنا گردید. ایشان دوران نوجوانی خود را در تهران سپری نمودند با این حال، علاقه وافر ایشان به کسب علم و دانش سبب گردید تا در سن چهارده سالگی، به تحصیل در مدرسه «صدر» بپردازند. ایشان با استعداد و پشتکار فراوان به سرعت در مسیر علم‌آموزی پیشرفت نمودند و بسیاری از علوم رایج آن زمان، از جمله صرف، نحو و مقدمات علوم دینی را فرا گرفتند. در حدود سال‌های ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۰ ه.ق، به همراه مادر گرامی‌شان به شهر اصفهان مهاجرت نمودند تا تحصیلات حوزوی خود را در آن مرکز علمی ادامه دهند. ایشان در اصفهان از محضر آیت‌الله حاج سید ابوجعفر خادم الشریعه رحمه‌الله بهره‌مند گردیدند و در فقه و اصول، مراتب بالایی از پیشرفت را کسب نمودند. با توجه به علاقه و تبحر فراوان ایشان در فلسفه، عرفان، کلام و تفسیر، به عرصه وعظ و منبر روی آوردند و در مسجد نو بازار اصفهان به ایراد سخنرانی پرداختند. ایشان یکی از رهبران نهضت مشروطیت به شمار می‌رود که به قانون و مشروطیت مردم اعتقاد داشت. با توجه به اینکه در موعظه و روضه توانمندی‌های بالایی داشت با بیان شیوا، فصاحت کلام و تسلط بر فن خطابه، به سرعت در کار منبر و وعظ ترقی نمودند. سید جمال الدین واعظ اصفهانی از همان ابتدای فعالیت تبلیغی خود بر روی منبر، به مسائل سیاسی و اجتماعی نیز می‌پرداختند و با شجاعت به انتقاد از زورگویان و مظالم آنان مبادرت می‌ورزیدند. ایشان مدتی به عنوان نماینده شرکت «کمپانی اسلامیة^۱» به شهر شیراز هجرت نمودند و در مسجد وکیل به وعظ و ارشاد مردم مشغول شدند. در این دوران، ایشان مردم را به حمایت از صنایع داخلی و استفاده از پارچه‌های وطنی تشویق می‌نمودند. سرانجام، این روحانی مبارز و آگاه، به دلیل فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی

۱. شرکتی سهامی عام و یکی از اولین و مهم‌ترین کارخانه‌هایی بود که در دوران مشروطه در ایران با هدف تأمین منسوجات مورد نیاز مردم ایران و مقابله با وابستگی به خارج، با تلاش و حمایت اغلب بازرگانان و علمای اصفهان و شیراز و کاشان به‌ویژه آقا نجفی اصفهانی و نورالله نجفی اصفهانی و میرزا ابوالقاسم زنجانی در فروردین ۱۲۷۸، تأسیس شد.

شماره ملی شهید:

۰۰۰۰

ش.پ. حوزه:

۰۰۰۰

کد مرکز خدمات:

۰۰۰۰



مؤثر خود، توسط عوامل محمدعلی شاه قاجار مسموم و به طرز فجیعی خفه گردید و در قبرستان یخچال شهر بروجرد به خاک سپرده شد. این قبرستان بعدها به نام "جمالیه" شهرت یافت. سال درگذشت ایشان را سال ۱۳۳۶ ه.ق، مطابق با ۱۲۹۶ ه.ش، ذکر کرده‌اند. ایشان دارای دو لقب به نام‌های صدراعظمین و صدرالمحققین هست. وی دارای دو اثر رویای صادقه و لباس التقوی است. روزنامه جمال از آثاری هست که در دوره قاجاری سخنرانی‌های ایشان را برای مردم به چاپ می‌رساندند.

روایت‌های جاودانه

زمستان سال ۱۳۲۵ ه.ق بود. هوایی سرد و دلگیر بر تهران حاکم شده بود. در این سرمای استخوان سوز، اتفاقی افتاد که در تاریخ مبارزات مردم ایران برای آزادی و عدالت، جایگاه ویژه‌ای دارد. آن روز، سفیر روسیه که در آن زمان نفوذ بسیاری در ایران داشت، تصمیم گرفت به‌طور ناگهانی به دیدار آقا سید جمال الدین، اندیشمند بزرگ و مبارز مشروطه، برود. این دیدار از پیش برنامه‌ریزی نشده بود و هیچ آمادگی برای آن وجود نداشت. سفیر روس که در آن زمان، قدرتی بی‌چون و چرا داشت، با این کار قصد داشت تا هم نشان دهد که بر آقا سید جمال الدین مسلط است و هم اینکه او را به‌سوی خود جذب کند. آقا سید جمال الدین که پیش از این دیدار، از نیرنگ‌های روس‌ها آگاه بود، با خون سردی تمام به استقبال سفیر رفت. با وجود اینکه خانه‌اش برای پذیرایی از چنین مهمانی مهمی مهیا و آماده نبود، با رویی گشاده به او خوش آمد گفت. سفیر روس نیز با لحنی مغرورانه، هدیه‌ای گران‌بها از طرف تزار روسیه برای آقا سید جمال الدین آورد. این هدیه، یک انفیه‌دان^۱ طلای مرصع^۲ بود که نشان از ثروت و قدرت روسیه داشت. اما آقا سید جمال الدین که به‌خوبی می‌دانست این هدیه تنها یک ابزار برای فریب اوست، آن را نپذیرفت. او با صراحت و شجاعت تمام، به سفیر روس گفت که به هدایای او نیازی ندارد و تنها به دنبال حقیقت و آزادی است.

راوی: سید محمدعلی جمال‌زاده فرزند شهید

خطابه‌های ملکوتی

ایشان در منبرهای خود در انجمن آذربایجان و در مسجد شیخ عبدالحسین خطاب به مردم اظهار داشت: «ای مردم؛ شاه چون نتوانست مرا با دادن رشوه از حقیقت گفتن و بیدار و هوشیار کردن شما باز بدارد، به سفیر روس متوسل شد. اما دوست و غمخوار شما به یاری پروردگار فریب او را نخورد و منحرف نشد.»

منبع: سایت صدر پژوهی، محسن کمال

۱. ظرف تنباکو طلاکوب شده

۲. نگین کاری شده



محل دفن شهید





روحانی شهید میرزا محمد محقق اصله‌ای

تاریخ و محل ولادت: ۱۲۶۲ - فامنین

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۰۶ - روستای اصله

نحوه شهادت: مسمومیت - ترور

مزار مطهر: گلزار شهدای روستای اصله فامنین

سلوک تا افلاک

میرزا محمد محقق، با تخلص ادبی "مشتاق"، در حدود سال ۱۲۶۲ هـ ش در روستای اصله از توابع شهرستان فامنین در استان همدان دیده به جهان گشود. ایشان فرزند مرحوم ملاحسین بوده و از جمله شخصیت‌های هوشمند، عالم و مبارز در دوران پیش از انقلاب اسلامی به شمار می‌روند. مرحوم محقق در هنر خوشنویسی و صحافی از مهارت و تبحر خاصی برخوردار بودند. ایشان علاوه بر تسلط بر زبان فارسی، به زبان‌های ترکی، عربی و روسی نیز شعر می‌سرودند که نمونه‌ای از ذوق و استعداد ایشان است. ایشان از محضر آیات عظام خویی رحمته‌الله و سید محسن حکیم رحمته‌الله کسب فیض نمودند و از جمله شاگردان ایشان محسوب می‌گردند. میرزا محمد محقق رحمته‌الله در راستای حمایت از کشاورزان محروم و مظلوم منطقه، اهتمام ویژه‌ای داشتند و در این راه بارها با خوانین کوچک و بزرگ مناطق اطراف به مقابله برخاستند و از حقوق آنان دفاع نمودند. سرانجام، این شخصیت مبارز در حدود چهل سالگی و در سال ۱۳۰۲ هـ ش، در جریان مبارزه با نظام فئودالی حاکم، به دسیسه دشمنان مسموم و به درجه رفیع شهادت نائل آمدند. بنا به وصیت خودشان، پیکر مطهر ایشان در کنار مسیری که از میان گلزار شهدای روستای اصله می‌گذرد و در جوار مزار شهید علی اکبر محقق به خاک سپرده شده است. ایشان همچنین وصیت نمودند که پس از وفاتشان هیچ سنگی بر مزارشان قرار نگیرد، و به همین دلیل، محل دقیق قبر ایشان مشخص نیست.

روایت های جاودانه

وجودی سرشار از غیرت دینی و عزم راسخ در مبارزه با فساد و منکرات داشت. ایشان در این راه، چنان جدی و حساس

بودند که هرگاه تصمیمی برای ریشه کن کردن پلشتی‌ها می‌گرفتند، با تمام وجود و صلابت، پای آن می‌ایستادند. به خاطر دارم که روزی، کارگاه مشروب سازی موسوم به "پیاله خانه" در نزدیکی قلعه همدان، به صورت

شماره ملی شهید:

۰۰۰۰

ش. پ. حوزه:

۰۰۰۰

کد مرکز خدمات:

۰۰۰۰



علنی مشغول فعالیت‌های ناپسند بود. حاج آقا محقق، با دیدن این صحنه، بی‌درنگ دستور دادند که

متدینین روستا، به این مرکز فساد یورش برده و آن را ویران کنند. در آن ایام، نظام ارباب‌رعیتی بر روستاها

حاکم بود و اربابان، قدرتی بی‌حد و حصر داشتند. این اقدام شجاعانه حاج آقا، خشم ارباب منطقه را برانگیخت.

متأسفانه، این مجاهدت بی‌باکانه، عاقبت به شهادت ایشان منجر شد. در سن چهل سالگی، در اوج بالندگی و مبارزه، ارباب

با دسیسه‌ای ناجوانمردانه، ایشان را مسموم کرده و به شهادت رساندند. از آن زمان تاکنون، نام بلند و یاد پرافتخار او، به عنوان

شهید راه حقیقت در ذهن و زبان مردمان این دیار جاری است.

منبع: روایتی به نقل از جعفر محقق نوه ارشد شیخ محمود فرزندان ارشد میرزا محمد

خطابه های ملکوتی

به یاد داشته باشید که سعادت دنیا و آخرت، در تبعیت از فرمان‌های الهی و مبارزه با هر آنچه مایه فساد و تباهی است، نهفته است.

هرگز در برابر ظلم سر خم نکنید و از یاری مظلومان غافل نشوید. دانش را چراغ راه خودسازید و قلب‌هایتان را به نور معرفت منور کنید.

اهل مدارا و مهربانی باشید، اما در برابر منکرات و تباهی‌ها، چون شمشیری بُرّان، قاطع و استوار بمانید.

منبع: وصیت‌نامه شفاهی شهید به نقل از جعفر محقق نوه ارشد شیخ محمود فرزندان ارشد میرزا محمد



محل دفن شهید





روحانی شهید محمدتقی مجتهد همدانی

تاریخ و محل ولادت: ۱۲۶۳ قمری - همدان

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۲۶ - سنندج

نحوه شهادت: ایجاد شورش به قصد شهید کردن ایشان

مزار مطهر: مفقود الجسد

سلوک تا افلاک

روحانی شهید شیخ محمدتقی همدانی، دانشمند بلندپایه مکتب امامیه، در سال ۱۲۶۳ قمری در همدان دیده به جهان گشود و در همان جا دوران کودکی اش را سپری نمود. طبق سنت زمانه به فراگیری خواندن و نوشتن اقدام نمود و مدتی بعد به محضر عالمان شهر خود رفت و مقدمات و سطح را نزد مدرسان علوم دین فرا گرفت. سپس به شهر اصفهان هجرت کرد و دانش اندوزی اش را به مدت قابل توجهی نزد عالم بزرگ ملا حسینعلی تویسرکانی رحمته الله دنبال کرد و با کسب اجازه اجتهاد از استادش به همدان مراجعت کرد. ایشان پس از مدتی اقامت در آن شهر، آهنگ عتبات عالیات را نمود و بدین سان وارد نجف اشرف شد.

علامه امینی رحمته الله این دوره از حیات شیخ همدانی را چنین می نگارد: «چون ورودش در عهد مرجع عالی مقام شیخ انصاری بود، سبب شد که به انجمن درسش رفت و آمد نماید و هنگامی که به مصطلحات آن استاد فرزانه آشنا گشت خود را نیازمند شاگردی و استفاده از محضرش کرد و شیفته درس او شد و تصمیم گرفت در نجف بماند. وی شروع کرد به تقریر بحث های ایشان برای طلاب علوم دینی و سومین استادی بود که بحث های گران بهای شیخ انصاری را برای دانشجویان تقریر و تشریح می کرد.»

این عالم بزرگوار، پس از کسب اجازه اجتهاد از شیخ انصاری رحمته الله به همدان بازگشت و مشغول تبلیغ و نشر احکام دین در منطقه شد، تا این که شیعیان منطقه کردستان با میانجی گری آقا طاهر، امام جمعه همدان، خواستار تشریف فرمایی این عالم جلیل القدر به کردستان شدند. ایشان سرانجام به این دعوت لبیک گفت و به سنندج رفت و به مدت بیست و نه سال رهبری مذهبی مردم آن منطقه را به دست گرفت و از حریم شریعت دفاع نمود و یگانه مرجع مردم آن خطه شد. مرجعیت شیخ محمدتقی مصادف با حضور امیر نظام گروسی و امیر حسین خان همدانی بوده که هر دو شخصیت در خدمات عمومی و تهذیب مردم مددکار ایشان بوده اند.

علامه امینی رحمته الله این دوره از حیات پر برکت این عالم را که به شهادتش منجر شد، چنین به نگارش درآورد: آوازه اقدامات و مجاهدات وی در آن سرزمین پیچید تا حسودان و بدخواهان به تکاپو افتاده به توطئه علیه

شماره ملی شهید:

۰۰۰۰

ش.پ. حوزه:

۰۰۰۰

کد مرکز خدمات:

۰۰۰۰



وی پرداختند تا در دوره استانداری امیر افخم، آشوبی بپا گشت و به شورش انجامید، جمعی به کشتن رفتند، از آن جمله، این شخصیت عالی قدر که در سن ۶۳ سالگی در سال ۱۳۲۶ ه.ش به درجه رفیع شهادت رسید و خانه و تألیفات و کتابهایش را غارت کردند و از آثارش جز رساله ای در «رضاع» باقی نماند.

روایت های جاودانه

در سرزمینی که ظلم و بی عدالتی در لایه های حکومت و اجتماع نفوذ کرده بود، نوری بر خاست از دل تاریکی، نوری که با صدای حق طلبی اش خواب راحتِ ستمگران را آشفته کرد. علامه امینی با دلی پر از درد و قلمی آتش گرفته، چنین روایت کرد از روزگاری که شیخ محمدتقی همدانی، آن مجتهد نستوه، برخلاف جریان سلطه ایستاد و با خطابه هایی آتشین علیه ظلم، قلب های بسیاری را بیدار ساخت. او نه تنها عالمی در محراب و مدرس بود، بلکه منبری برای آزادی و ندای عدالت داشت. سخنانش لرزه بر اندام مستبدان انداخت؛ هر خطبه اش، تیری بود بر سینه ی ظالم، و هر کلامش، آبی بر آتش دل محرومان. در روزهایی که امیر افخم بر کرسی قدرت تکیه زده بود، و بیداد در گوشه و کنار به جان مردم افتاده بود، شیخ بابی باکی تمام، در مساجد و مجالس، از فساد و جور حاکمان گفت؛ بازبانی تیز تر از شمشیر، از مسئولیت دینی در برابر ظلم پرده برداشت. این صراحت و شهامت، دشمنان را به تکاپو انداخت؛ تا او را از میان بردارند. علامه امینی، این برگ از تاریخ را چنین به یادگار گذاشت تا زمانه بداند: هر که به حقیقت وفادار باشد، با بهای جان نیز از آن نمی گذرد.

منبع: روایتی به نقل از علامه امینی رحمته الله

خطابه های ملکوتی

ای مردم مؤمن و خداجوی وظیفه شرعی و عملی خود بدانیم که در راه نشر معارف اسلامی و ترویج احکام دین مبین، از هیچ کوششی دریغ نکنیم و دفاع از حریم شریعت، روشنگری در مسائل اعتقادی و سیاسی و فرهنگی را از نیازهای اهم جامعه ببینیم. و بدانیم هر توفیقی که در این راستا حاصل شود، از فضل پروردگار و همراهی شما مردم بصیر و نجیب بوده است. اتحاد، تقوا، و پاسداشت ارزش های اسلامی، میراثی است که باید نسل به نسل حفظ گردد.

منبع: پیامی از شهید به نقل از علامه امینی رحمته الله



آیت الله شهید دکتر محمد مفتح

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۵۸/۰۹/۲۷ مقابل دانشگاه تهران

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۰۷/۰۳/۲۸- رزن

مزار مطهر: حرم مطهر حضرت معصومه (ع) - قم

نحوه شهادت: ترور توسط گروهک فرقان

سلوک تا افلاک

آیت الله دکتر شیخ محمد مفتح در خردادماه سال ۱۳۰۷ هجری شمسی در روستای کله سر شهرستان رزن و در خانواده‌ای روحانی و اهل علم دیده به جهان گشودند. والد بزرگوار ایشان، حجت الاسلام حاج محمود مفتح (ع)، از وعاظ مخلص و ارادتمندان صدیق خاندان رسالت و ولایت بود که در ادبیات فارسی و عربی و دانش قابل توجهی داشتند. شهید مفتح از همان دوران کودکی در محضر پدر گران قدر خود به فراگیری مبادی ادبیات پرداختند و پس از طی دوره تحصیلات ابتدایی، به منظور کسب معارف عمیق اسلامی، وارد حوزه علمیه آیت الله العظمی آخوند ملاعلی (ع) در همدان شدند. پس از مدتی اقامت در حوزه علمیه همدان، ایشان به منظور بهره‌مندی از محضر اساتید برجسته و نامدار، به حوزه علمیه قم مهاجرت نمودند و در مدرسه دارالشفاء با جدیت و پشتکار فراوان به تحصیل علوم و معارف دینی مشغول گردیدند. در این مرکز علمی، از محضر بزرگانی چون آیات عظام سید محمد حجت کوه کمره‌ای (ع)، سید حسین بروجرودی (ع)، سید محمد محقق (داماد) (ع)، علامه سید محمدحسین طباطبایی (ع) و حضرت امام خمینی (ع) کسب فیض نمودند و به تدریج خود به عنوان مدرسی برجسته و صاحب نظر در این حوزه شناخته شدند. آیت الله مفتح در کنار تدریس در حوزه علمیه قم، با درک اهمیت تعامل علم دین و دانش نوین، وارد دانشگاه شدند و با موفقیت موفق به اخذ درجه دکترای الهیات گردیدند. رساله دکترای ایشان، تحقیقی ارزشمند پیرامون نهج البلاغه بود که با درجه بسیار خوب از سوی دانشگاه مورد پذیرش قرار گرفت و نشان از عمق دانش و تسلط ایشان بر معارف اسلامی و علوم انسانی داشت. علاوه بر تدریس در سطوح مختلف حوزه، ایشان به تدریس در دبیرستان‌های شهر قم نیز اشتغال داشتند. با احساس مسئولیت عمیق نسبت به روشنگری نسل جوان و با درک نقش مؤثر مراکز آموزشی در تحولات اجتماعی، شهید مفتح در دو سنگر مهم دبیرستان و حوزه علمیه به تربیت و آگاه‌سازی دانش‌پژوهان همت گماردند و کلاس‌های درس خود را به مرکزی برای شکل و سازمان‌دهی آنان در جهت مبارزه با رژیم ستم‌شاهی پهلوی تبدیل نمودند. در

این راستا، با همیاری و همراهی شهید آیت الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی (ع)، اقدام به تأسیس انجمن اسلامی دانش‌آموزان نمودند که نقش بسزایی در شکل‌گیری آگاهی سیاسی و دینی در میان جوانان ایفا نمود.

شماره ملی شهید: ۳۸۷۳۹۵۱۸۵۵

ش.پ. حوزه: ۷-۱۳۹۵

کد مرکز خدمات: ۴۴۴۲۲۵



استاد شهید دکتر مفتح آثار علمی ارزشمندی از خود به یادگار گذاشته‌اند که از جمله آن‌ها می‌توان به حاشیه‌ای بر اسفار ملاصدرا، کتاب روش اندیشه در علم منطق و ترجمه تفسیر گران قدر مجمع البیان اشاره نمود. سخنرانی‌های روشنگرانه ایشان در شهرهای مختلف کشور در سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۲ هجری شمسی تأثیر بسزایی در آگاه‌سازی مردم داشت و به همین دلیل بارها توسط سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) تعطیل گردید و ایشان نیز چندین بار دستگیر و سپس آزاد شدند. پس از تبعید حضرت امام خمینی (ع)، شهید مفتح مبارزات خود را علیه رژیم پهلوی شدت بخشیدند و با سفر به استان خوزستان، به افشای ماهیت استبدادی رژیم پرداختند و در سازماندهی نیروهای انقلابی در آن منطقه نقش مؤثری ایفا نمودند. در بهمن‌ماه سال ۱۳۵۷ هجری شمسی، ایشان به همراه دیگر یاران امام (ع)، در تشکیل کمیته استقبال از ایشان نقش فعال و محوری داشتند. با تشکیل شورای انقلاب به فرمان حضرت امام خمینی (ع)، شهید مفتح به عضویت این شورای عالی درآمدند و در تصمیم‌گیری‌های کلان انقلاب اسلامی مشارکت فعال داشتند. آخرین مسئولیت‌های ایشان، سرپرستی دانشکده الهیات دانشگاه تهران و عضویت در شورای گسترش آموزش عالی کشور بود. ایشان همچنین امامت جماعت مسجد قبا در تهران را بر عهده داشتند که پایگاهی مهم برای روشنگری و سازمان‌دهی نیروهای انقلابی به شمار می‌رفت. سرانجام، در صبح روز ۲۷ آذرماه سال ۱۳۵۸ هجری شمسی، هنگام ورود به دانشکده الهیات دانشگاه تهران، توسط عناصر منحرف و مزدور گروهک فرقان هدف گلوله‌های کینه‌توزانه قرار گرفتند و مظلومانه به فیض عظمای شهادت نائل آمدند. پیکر مطهر این عالم مجاهد و دانشمند فرزانه، پس از تشییع باشکوه توسط اقشار مختلف مردم قدرشناس، در صحن مطهر حضرت فاطمه معصومه (ع) در شهر مقدس قم به خاک سپرده شد. به پاس فعالیت‌های چشمگیر و تلاش‌های بی‌وقفه ایشان در راستای تحقق وحدت و همدلی میان حوزه علمیه و دانشگاه، روز شهادت ایشان به عنوان «روز وحدت حوزه و دانشگاه» نام‌گذاری گردید تا یاد و خاطره تلاش‌های ایشان برای همیشه زنده بماند.

روایت‌های جاودانه

در سال‌های اوج خفقان رژیم پهلوی، زمانی که هرگونه انتقاد و روشنگری با سرکوب شدید مواجه می‌شد، شهید آیت الله دکتر محمد مفتح با شجاعتی مثال‌زدنی و بیانی نافذ، به افشای ماهیت استبدادی رژیم می‌پرداختند. این خاطره مربوط به یکی از سخنرانی‌های ایشان در مسجد قبا است، محلی که پس از مسجد جاوید، به پایگاه روشنگری ایشان تبدیل شده بود. به یاد دارم، در یکی از شب‌های سرد زمستان سال ۱۳۵۶، مسجد قبا مملو از جوانان پر شور و مردم آگاه بود که برای شنیدن سخنان آتشین دکتر مفتح گردآمده بودند. آن شب، موضوع سخنرانی ایشان، تبیین مفهوم واقعی آزادی و نقد برداشت‌های انحرافی رژیم از این واژه بود. ایشان با استناد به آیات قرآن و روایات اهل بیت (ع)، به تشریح ابعاد مختلف آزادی پرداختند و با زبانی شیوا و استدلالی محکم، نشان دادند که آزادی حقیقی در سایه ایمان به خدا و عمل به دستورات الهی معنا می‌یابد، نه در پیروی از هواهای نفسانی و سلطه بیگانگان. ناگهان، در اوج سخنرانی، چند تن از مأموران ساواک که به صورت ناشناس در میان جمعیت حضور داشتند، سعی کردند با ایجاد همهمه و اخلال، نظم جلسه را بر هم زده





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و مانع ادامه سخنان ایشان شوند. اما دکتر مفتاح با حفظ آرامش و صلابت همیشگی خود، نگاهی

نافذ به آن‌ها انداختند و با صدایی رسا فرمودند: «شما که دم از آزادی می‌زنید، چرا از شنیدن حقیقت

واهمه دارید؟ چرا می‌خواهید جلوی روشنگری مردم را بگیرید؟ بدانید که نور حقیقت خاموش شدنی نیست و این

ملت بیدار، دیگر فریب شعارهای دروغین شما را نخواهد خورد.» این سخنان شجاعانه، تأثیر عمیقی بر حاضران گذاشت.

سکوتی سنگین بر مسجد حاکم شد و سپس، صدای تکبیر و صلوات جمعیت فضا را پر کرد. مأموران ساواک که انتظار چنین

واکنشی را نداشتند، دستپاچه شده و بدون هیچ اقدامی مسجد را ترک کردند.

منبع: روایتی به نقل از آقای ابوالفضل توکلی بینا، مشاور رئیس‌جمهور و هم‌رزم شهید مفتاح

خطابه‌های ملکوتی

گزیده‌ای از سخنان آتشین و افشاگرانه وی علیه رژیم پهلوی در سالهای سخت مبارزه باز نشر می‌شود. «نمی‌گذارند ما سخن بگوییم،

حرفی بزنیم. بعد از هشت سال ممنوعیت یک چند شبی است که من می‌توانم با شما صحبت کنم. اگر هم دوستان ما و هم فکran ما

سخن گفته‌اند، نگذاشته‌اند که صدایشان به جایی برسد. شما ملتی را که برای افکار مذهبی‌اش احترام قایل نیستید، انتظار دارید فریاد

نزنند، انتظار دارید، آرام باشد، سخنی نگوید! مگر می‌شود؟ والله العظیم چه بخواهید چه نخواهید ملت مسلمان ایران بیدار شده است.

مرجع عالیقدر ما پانزده سال است که از میان ما رفته (تبعید امام علیه السلام) ولی چه عشقی در دل‌های ماست، چه محبتی در دل‌های ما به

وجود آورده! بچه‌های کوچک، جوان‌ها، شما جوانان عزیز که هفده-هیجده سال دارید با این که آن زمان کوچک بودید و مرجع بزرگوار

را ندیدید، ولی چه علاقه‌ای است که پیدا شده! علاقه الهی است. عشق به فضیلت است. علاقه به حقیقت است. اگر به افکار اسلامی ما

جسارت کردید، ما آرام نمی‌توانیم بگیریم. اگر به احساسات مذهبی ما احترام قایل نشدید. ملت ایران آرام نخواهد بود. اگر جایی با یک

قدرت‌نمایی آرام شود، نقاط دیگر بلند خواهد شد. از همه جاسرو صدا برخاسته، بهتر نیست که علت واقعی عصبانیت و ناراحتی مردم را

درک کنید و پی‌چاره بروید؟ بیایید در آغوش مردم، بیایید در دامن ملت، ملت ایران مسلمان است و قرآنی و شیعه.

منبع: سخنرانی شهید در ماه مبارک رمضان سال ۱۳۵۷، ویژگی‌های زعامت و رهبری، ص ۳۶



محل دفن شهید





آیت الله شهید محمدعلی حیدری

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۱۵/۰۳/۰۱ - نهاوند

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۰/۰۴/۰۷
دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی - تهران

نحوه شهادت: انفجار بمب - ترور

مزار مطهر: حسینیه جوانان نهاوند

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، آیت الله محمدعلی حیدری، در اول خرداد سال ۱۳۱۵ در شهر مقدس قم متولد گردید. ایشان فرزند مرحوم حجت الاسلام شیخ محمدولی حیدری لرستانی، از عالمان برجسته و صاحب نفوذ در منطقه غرب کشور بودند. آیت الله حیدری از دوران کودکی تحت تربیت و راهنمایی های پدر بزرگوارشان پرورش یافتند. پس از فراگیری قرآن کریم و اتمام تحصیلات ابتدایی، با اشتیاق به تحصیل علوم دینی، وارد حوزه علمیه قم شدند. ایشان در سن دوازده سالگی به مسلک طلاب علوم دینی درآمدند و پس از گذراندن دوره های مقدماتی و سطح، در محضر اساتید برجسته ای همچون آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله، آیت الله داماد رحمته الله و بنیان گذار کبیر انقلاب اسلامی، حضرت آیت الله العظمی امام خمینی رحمته الله به فراگیری فقه و اصول پرداختند. این شهید مجاهد در حوزه فلسفه نیز از محضر علامه محمدحسین طباطبایی رحمته الله، مفسر گران قدر قرآن کریم، بهره مند گردیدند و مدتی نیز در نجف اشرف به کسب معارف دینی مشغول بودند. ایشان در مسیر نشر و ترویج علوم و معارف اسلامی تلاش های وافر نمودند و در کنار تحصیل، به تدریس و انتقال دانش دینی به طلاب و روحانیون همت گماردند. وی جلسات درس معارف اسلامی را به صورت هفتگی در منزل خود برگزار می نمودند که با استقبال گسترده طلاب و فضایی حوزه مواجه می شد. ایشان حتی در ایام تعطیلات تابستان نیز به تدریس کتب المکاسب و الکفایه اشتغال داشتند. در سال ۱۳۵۶ هجری شمسی، از سوی بیت حضرت امام خمینی رحمته الله مأموریت ویژه ای جهت عزیمت به جنوب لبنان به ایشان محول گردید. در راستای این مأموریت، با امام موسی صدر رحمته الله نیز به تبادل نظر پرداختند. پس از تبعید حضرت امام خمینی رحمته الله به ترکیه، موج دستگیری فعالان اصلی نهضت انقلاب اسلامی آغاز شد. در همین راستا، مأموران رژیم پهلوی شبانه منزل او را محاصره و ایشان را دستگیر نمودند. پس از انتقال به تهران، ایشان به مدت شش ماه در زندان قزل قلعه، در اسارت رژیم منحوس پهلوی سپری نمودند. ایشان در زمان حیاتشان مسوولیت های مختلفی برعهده داشتند که از

آن جمله می توان به: امامت جمعه شهر نهاوند، نمایندگی مردم نهاوند در مجلس شورای اسلامی، سرپرستی کمیته انقلاب اسلامی و حاکم شرع دادگاه های انقلاب اسلامی استان همدان اشاره کرد. ایشان همواره

شماره ملی شهید:

۳۹۶۰۱۹۸۲۳۱

ش.پ. حوزه:

۷-۱۰۱۱

کد مرکز خدمات:

۴۴۴۲۴۶



با جریان های التقاطی^۱ و لیبرال^۲ به مقابله برمی خاستند و روشنگری های ایشان موجب کینه و انتقام دشمنان انقلاب گردید. سرانجام، در شامگاه هفتم تیرماه سال ۱۳۶۰ هجری شمسی، هنگامی که ایشان به همراه ۷۲ تن از یارانشان در کنار شهید دکتر بهشتی در تالار حزب جمهوری اسلامی مورد حمله تروریستی قرار گرفتند و به فیض شهادت نائل آمدند، اوج خشونت و قساوت دشمنان قسم خورده انقلاب اسلامی پس از عزل بنی صدر به وضوح آشکار گردید.

روایت های جاودانه

شهید بزرگوار آیت الله محمدعلی حیدری، هم ایمان را فهمیده بود. هم شجاعت را در عمل، معنای کرد. هم مردم را بندگان شایسته خدا می دانست که باید برای رضای او گره گشای کارشان باشد. زمانی پشت سر ایشان در حال نماز بودیم که زلزله ای در نهاوند رخ داد. شهید برای کمک به مردم، به فیروزان نهاوند رفت. در همان زمان شاه نیز به فیروزان آمد. شهید، در آن خفقان و جور رب و وحشت، خطاب به شاه چنین می گوید: شما به درد مردم نمی خورید! بیایید بین مردم و با آن ها همدردی کنید! این بیان، بهانه ای شد که شهید را ممنوع المنبر کردند.

منبع: روایتی به نقل از اردشیر حیدری - شهروند نهاوندی

خطابه های ملکوتی

خدایا این انقلاب ما را به انقلاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه متصل بگردان. سلام به پدر و مادر و برادران عزیزم، ان شاء الله که همیشه پیروز و موفق و دنباله رو روحانیت مبارز و متعهد باشید، که اگر خدای نکرده در این راه که همان اسلام اصیل است نباشید سرنوشت بدی خواهید داشت. پدر و مادر عزیزم اگر که کشته شدم مبدا از خود ضعف نشان دهید، و طوری عزاداری کنید که مایه خوشحالی دشمنان اسلام نباشد. منبع: بخشی از وصیت نامه شهید

۱. افرادی که تلاش می کنند عناصری از ایدئولوژی های غیردینی (مانند مارکسیسم و...) را با مفاهیم اسلامی ترکیب کرده و جذاب نشان دهند.

۲. افرادی که عمدتاً تحت تأثیر اندیشه های غربی قرار دارند و خواستار نوعی دموکراسی و آزادی سیاسی و اجتماعی بیشتر هستند.



محل دفن شهید





آیت الله شهید علی قدوسی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۰۶/۰۵/۱۲ - نهاوند

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۰/۰۶/۱۴ دادستانی تهران

نحوه شهادت: ترور، انفجار بمب

مزار مطهر: حرم حضرت معصومه (ع) قم

سلوک تا افلاک

آیت الله شهید علی قدوسی فرزند آیت الله ملا احمد قدوسی نهاوندی در تاریخ مرداد ۱۳۰۶ ه.ش در شهرستان نهاوند در خانواده‌ای اصیل و روحانی چشم به جهان گشودند. ایشان دوران تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خود سپری نمودند و سپس به منظور کسب معارف دینی و ادامه تحصیلات حوزوی، به شهر مقدس قم عزیمت کردند. در سال ۱۳۲۱ ه.ش، در سن پانزده سالگی، وارد حوزه علمیه قم شدند و به دلیل آشنایی و ارادتی که آیت الله العظمی سید صدرالدین صدر (ره) به والد ایشان (که از شاگردان میرزای شیرازی (ره) بودند)، داشتند، مورد لطف و توجه آن مرجع عالی قدر قرار گرفتند. علیرغم چالش‌های اولیه در مسیر تحصیل، با پشتکار و جدیت مثال‌زدنی به فراگیری علوم دینی همت گماشتند و پس از اتمام دروس مقدماتی و سطح، به درس خارج فقه راه یافتند. در دوران نهضت ملی به رهبری دکتر مصدق و فعالیت‌های فداپایان اسلام، شهید قدوسی با شهید سید مجتبی نواب صفوی همکاری نزدیک داشتند و در مقابل تفکرات حزب توده موضع گرفتند. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ایشان تحصیلات عالیه خود را در حوزه علمیه قم ادامه داده و در دروس خارج فقه و اصول از محضر آیات عظام بروجردی (ره) و امام خمینی (ره) و دیگر علمای برجسته حوزه بهره‌مند شدند. همچنین، در محضر علامه سید محمدحسین طباطبایی (ره) به فراگیری فلسفه و تفسیر پرداختند و از شاگردان ممتاز ایشان به شمار می‌رفتند. پس از سال‌ها کسب فیض از محضر علامه طباطبایی (ره)، آیت الله قدوسی به افتخار دامادی ایشان نائل آمدند. از جمله فعالیت‌ها و مسوولیت‌های ایشان؛ موسس و مدیر مدرسه علمیه حقانی، موسس اولین مدرسه علمیه خواهران در کشور به نام مکتب توحید، دادستان انقلاب اسلامی، عضو شورای عالی قضایی می‌باشد. ایشان صاحب شش فرزند بودند که فرزند ارشدشان، جناب آقای محمدحسن قدوسی، در جریان انقلاب اسلامی و پس از آن، فعالیت‌های انقلابی مؤثری داشتند و در دوران دفاع مقدس در منطقه هویزه به درجه رفیع شهادت رسیدند. شهید قدوسی در مواجهه با فقدان فرزند برومندشان، صبر و استقامتی ستودنی از خود نشان دادند.

سرانجام، در روز شنبه، چهاردهم شهر یور ماه سال ۱۳۶۰ هجری شمسی، آیت الله شهید علی قدوسی در پی اقدام تروریستی و انفجار بمب در محل دادستانی، مظلومانه به شهادت رسیدند.



شماره ملی شهید:	۳۹۶۰۱۳۳۹۷۹
ش.پ. حوزه:	۷-۱۳۶۴
کد مرکز خدمات:	۴۴۴۲۴۵

روایت های جاودانه

به یاد دارم روزهایی را که در خدمت شهید بزرگوار، آیت الله علی قدوسی (ره) بودم. آنچه همواره در رفتار و سلوک ایشان نمایان بود، ساده‌زیستی و دوری از هرگونه مظاهر تجمل بود. این خصیصه نه تنها در پوشش ظاهری‌شان که همواره ساده و بی تکلف بود، بلکه در سبک زندگی منزلشان نیز به وضوح مشاهده می‌شد. ایشان با وجود جایگاه رفیعی که داشتند و امکانات رفاهی که در اختیارشان قرار می‌گرفت، به ندرت از آن‌ها بهره می‌بردند. بارها شاهد بودم که ایشان چگونه با دقت و وسواس با اموال عمومی برخورد می‌کردند. این امر چنان در من تأثیر می‌گذاشت که قلبم از مشاهده این میزان از تقوا و وارستگی به تپش می‌افتاد و به عظمت روح این مرد الهی بیشتر پی می‌بردم. شهید قدوسی همواره تأکید داشتند که بیت‌المال، امانتی است سنگین بر دوش مسئولان و صیانت از آن با نهایت دقت و امانت‌داری، وظیفه‌ای شرعی و اجتناب‌ناپذیر است. به خاطر دارم، در یکی از روزهای پرکار در دادستانی، از سر ارادت و احترام به ایشان عرض کردم: «آقا، این بیت‌المال برای شما رواست. اجازه بفرمایید برایتان یک چای بیاورم تا اندکی خستگی از تن بزدايید و گلویتان تازه شود.» اما ایشان با قاطعیت و تواضع پاسخ منفی دادند. شهید قدوسی حتی از غذای تهیه‌شده در دادستانی نیز میل نمی‌کردند. این دقت نظر و پرهیزکاری ایشان در قبال اموال عمومی، درسی بزرگ برای همه ما بود.

منبع: روایتی به نقل از مهندس سید اسدالله جولایی - همکار شهید و ریاست هیئت امنای ستاد دیه کشور

خطابه های ملکوتی

آنچه ارزش دارد علم همراه باتقوا است، آن علمی ارزش دارد که با تهذیب نفس همراه باشد، عالم غیر مهذب و لو این که بسیار درس خوانده باشد با یک فردی که علوم جدید را می‌خواند هیچ فرقی ندارد و کسی که فیزیک و ریاضی را می‌خواند با کسی که علم فقه و اصول فلسفه می‌خواند هیچ تفاوتی ندارد. الا این که مهذب باشد. آن عالمی که در اسلام به آن اهمیت می‌دهند عالم ربانی است، آن عالمی که خواب و نفس کشیدنش عبادت است عالم موحد و متقی است.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید





آیت الله شهید سید اسدالله مدنی

تاریخ و محل ولادت: ۱۲۹۳ - تبریز

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۰/۶/۲۰ - نماز جمعه تبریز

نحوه شهادت: ترور توسط منافقین

مزار مطهر: حرم حضرت معصومه علیها السلام

سلوک تا افلاک

آیت الله شهید سید اسدالله مدنی در سال ۱۲۹۳ هـ ش در روستای آذرشهر از توابع تبریز در میان خانواده‌ای مذهبی دیده به جهان گشود هنوز چهار بهار از عمرش نگذشته بود که سایهٔ پرمهر مادری از سرش رخت بریست. او ابتدای نوجوانی را در مغازه بزازی پدر کار می‌کرد و شانزده ساله بود که روزگار، دست نواز شگر پدر را نیز برای همیشه از او گرفت. وی علوم مقدماتی را نزد علمای آذرشهر همچون میرزا محمد حسن منطقی، آقای حاج میرزا محسن میر غفاری فراگرفت. سپس برای ادامه تحصیلات وارد حوزه علمیه قم شد و حدود چهار سال از محضر امام خمینی ره درس فلسفه آموخت. در درس آیت الله حجت نیز شرکت کرد و زبانزد خاص و عام گردید. درس خارج فقه را نیز نزد اساتیدی چون آیت الله حجت ره و آیت الله سید محمد تقی خوانساری ره فراگرفت و از همان زمان فعالیت‌های مبارزاتی خود را با رژیم منحوس پهلوی آغاز نمود به گونه‌ای که بر اثر گستردگی فعالیت و مبارزاتش از شهری به شهر دیگر، مدام در حال تبعید بود. در سال ۱۳۳۲ هـ ش به نجف اشرف مشرف شد و از نزدیک در درس آیات عظام سید عبدالهادی شیرازی ره، سید ابوالحسن اصفهانی ره، شیخ کاظم شیرازی ره و آیه الله حکیم ره شرکت نمود و سپس به دستور آیت الله حکیم ره در حوزه علمیه نجف مشغول به تدریس دروس الکفایه و الرسائل و المکاسب گردید. شاگردانش با عشق و علاقه‌ای خاص در محضر ایشان پروانه‌وار می‌گشتند و بهره می‌بردند. در آنجا هم به مبارزات علیه خطوط انحرافی ادامه می‌داد و زمینه حرکت شهید نواب صفوی را به ایران فراهم کرد. خودشان با تعدادی از علمای نجف برای افشاگری چهرهٔ منحوس رژیم پهلوی در زمان حکومت جمال عبدالناصر به مصر رفته و در راه مبارزات خود آنی از پای ننشستند. شهید مدنی نخستین کسی بود که در جریان قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در نجف اشرف از حضرت امام تبعیت کرد و در انتشار تلگراف آیت الله حکیم در پشتیبانی از حضرت امام نقش بزرگی را ایفا کرد و با تعطیل نمودن کلاس‌های درس، راهپیمایی در نجف اشرف را ترتیب داد و در افشای چهرهٔ منفور رژیم پهلوی قدم‌های مؤثری برداشت. از زمان تبعید امام به نجف اشرف، او به عنوان یاری صدیق و وفادار در کنار امام علیه ظلم و جهالت مبارزه نمود و این مبارزه پس از بازگشت ایشان به ایران نیز بیشتر شد. در سال ۱۳۴۹ رژیم پهلوی از مراجعت شهید مدنی به نجف اشرف

شماره ملی شهید:

۱۶۹۸۴۷۲۵۹۵

ش. پ. حوزه:

۷-۱۳۸۶

کد مرکز خدمات:

۰۰۰۰



ممانعت عمل آورد ولی او مبارزاتش را در داخل کشور ادامه داد تا جایی که وی به نورآباد ممسنی، گنبد کاووس، مهاباد و همدان تبعید شد. بیش از هر کجادر همدان استقبال باشکوه و چشمگیری از ایشان به عمل آوردند. ایشان در همدان با روشنگری‌های خود مردم را به حرکت وامی‌داشت و کینهٔ رژیم را در دل مردم بارور می‌کرد. بعد از مدتی آیت الله شهید مدنی عازم قم شدند و پس از رحلت عالم جلیل‌القدر آخوند ملاعلی معصومی همدانی به همدان بازگشتند و مردم وفادار همدان از او می‌خواهند که در آنجا ساکن شود و سکان هدایت مردم را در دست گیرد. ایشان دعوت مردم را اجابت می‌کنند در روز ۲۱ بهمن‌ماه، رژیم دستور می‌دهد یک گردان از تانک‌های تیپ زرهی کرمانشاه از راه همدان به تهران منتقل شود. آیه الله مدنی به اتفاق مردم، کفن می‌پوشند و جلوی تانک‌ها را سد می‌کنند و در آنجا ایشان شروع به سخنرانی می‌کنند و با یک سخنرانی بیش از پانصد نفر از مأموران نظامی از فرمانده گردان تانپروی گاردی تسلیم عزم راسخ و بیان آتشین و شیوای او می‌شوند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی به دستور حضرت امام ره به تبریز رفته و در مورخ ۱۳۵۸/۵/۱۹ نخستین نماز جمعهٔ تبریز را اقامه کرد. در همین مسیر الهی بود که منافقان کوردل چشم دیدن این شخصیت عظیم را نداشتند و سرانجام جنایت هولناک خود را مرتکب شدند و بزرگ‌مردی عاشق که از سلاله پاک فاطمه زهرا علیها السلام بود را در ساعت ۱۳:۴۵ دقیقه بعد از ظهر روز جمعه ۲۰ شهریورماه ۱۳۶۰ با انفجار نارنجک به شهادت رساندند.

روایت های جاودانه

به محض آنکه خبر حرکت تیپ زرهی لشکر ۸۱ ارتش کرمانشاه به همدان رسید، شهر یکپارچه جوش و خروش شد. مردم برای کسب تکلیف در اطراف اقامتگاه آقای مدنی جمع شدند. ایشان بلافاصله ابتکار عمل را به دست گرفت. جوان‌های مبارز شهر را ساماندهی کرد و برای جلوگیری از عبور تانک‌های تیپ مذکور از همدان به سمت تهران، خودش به میدان آمد. وقتی کاروان تانک‌ها وارد شهر شدند، مردم همدان، به اتفاق اهالی اسدآباد، بهار و مریانج بلافاصله به آن‌ها هجوم بردند و انواع و اقسام سنگرهای خیابانی و موانع بازدارنده را بر سر راه تانک‌ها احداث کردند. در شهر غوغایی به پا شد.. زنان خانه‌دار و بچه‌ها کوکتل مولوتف درست کردند و حتی عده‌ای از مردم زدند به صف تانک‌ها و شیلنگ هیدرولیک آن‌ها را با قیچی آهن‌بر بریدند. با بریده شدن شیلنگ‌ها، تانک‌های رژیم دیگر قدرت جابجایی نداشتند و زمین گیر شدند. البته تیربارهای این تانک‌ها فعال بودند و آتش پر حجمی روی مردم گشودند و شمار زیادی از آن‌ها را یا زخمی کردند و یا به شهادت رساندند. در شهر غوغایی به پا شد. شب نوزدهم بهمن‌ماه، آقای مدنی ما را سازمان‌دهی کرد. به یاد دارم آن روزها، برادرمان آقای دکتر «محمدعلی کی‌نژاد» که از اساتید دانشگاه بوعلی سینا همدان بود، به دلیل تبریزی بودن و ارتباط نزدیک با آیت الله مدنی، مسئولیت تجهیز و تسلیح گروه‌های مردمی را به عهده داشت. ایشان چند قبضه کلت کمری آورد و بچه‌ها را با آن‌ها مسلح کرد و ما روز بیست و یکم بهمن، مسلح به سلاح‌های کمری، رفتیم به جنگ تانک‌های مدرن ارتش طاغوت. در بین نیروهای مردمی که در آن روز به مصاف تانک‌های رژیم شاه رفتند، جوانان سایر شهرهای استان هم بودند. مثلاً شماری از بچه‌های مریانجی با خودشان قمه، شمشیر و چاقوهای بزرگ سلاخی آورده بودند. بعد از قلع و قمع تانک‌ها و به اسارت گرفتن کل خدمه‌شان، از شهر بیرون رفتیم. رو به سمت تهران،





لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ

دیدیم اهالی روستاها به محض دریافت خبر حرکت تانک‌ها، به صورت خودجوش آمدند و با بیل و کلنگ جاده آسفالت مواصلاتی همدان به تهران را در چندین نقطه کردند، طوری که تانک‌ها نتوانند از روی جاده عبور کنند. بعضی جاها با کمپرسی روی جاده کلی خاک ریخته بودند فردای آن روز، روزنامه‌های کیهان و اطلاعات عکس‌های درگیری مردم همدان با تانک‌های لشکر ۸۱ را در صفحه اولشان چاپ کردند. در نتیجه، توطئه قتل عام مردم تهران و دستگیری و به شهادت رساندن حضرت امام علیه السلام توسط عوامل رژیم طاغوت در نطفه خفه شد.

منبع: روایتی به نقل از شهید حاج حسین همدانی

خطابه های ملکوتی

وجود مقدس مولی الموالی حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را وصی بلا فصل و امام واجب الطاعه و یازده فرزندش را یکی بعد از دیگری امامان بر حق می‌دانم، و انستظار مقدم شریف حضرت حجه بن الحسن العسکری علیه السلام را داشته، و امیدوارم به زودی چشمان به جمال مبارکش روشن شود مرگ و سؤال قبر و عالم برزخ و رجعت و بعثت در روز قیامت و میزان و صراط و بهشت و جهنم و ... کتب را حـق دیده و امید به رحمت واسعه الهی دارم که در روز حشر نامه اعمالم را به دست راستم بدهد اما وصیتم؛ جمیع وراثت و دختران خودم را سفارش می‌کنم که خدا را فراموش نکرده و همیشه او را ناظر بر حال خود دیده و مثل من غافل نباشند.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید





روحانی شهید علی رازینی

تاریخ و محل شهادت: ۱۴۰۳/۱۰/۲۹ - تهران

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۳۲ - قروه در جزین

نحوه شهادت: توسط عوامل نفوذی منافقین - ترور

مزار مطهر: حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام

سلوک تا افلاک

روحانی شهید علی رازینی، فرزند ابو شهیدان، شیخ محمود رازینی رحمته الله علیه، در دوم خردادماه سال ۱۳۳۲ هجری شمسی در روستای شاهنجرین از توابع قروه در جزین استان همدان دیده به جهان گشودند. تربیت دینی ایشان از همان دوران کودکی و در محضر والد بزرگوارشان آغاز گردید و پس از طی دوران تحصیلات ابتدایی، در سال ۱۳۴۲ هجری شمسی، با عزمی راسخ قدم در وادی علم و فقاہت نهاده و وارد حوزه علمیه قم شدند. در دوران پرشور انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی رحمته الله علیه، شهید رازینی به همراه خانواده مکرم و دو برادر شهیدشان، شهید عباس رازینی و شهید مجتبی رازینی، از پیشگامان نهضت در استان همدان بودند. تلاش‌های بی‌وقفه ایشان در آگاه‌سازی و همراه نمودن مردم عزیز این خطه، به‌ویژه اهالی شهرستان رزن و قروه در جزین، با آرمان‌های امام راحل رحمته الله علیه بر کسی پوشیده نیست. شهادت مظلومانه دو برادر گران قدر ایشان در جریان دفاع مقدس، گواهی روشن بر تعهد و ایثار این خانواده در راه اعتلای انقلاب اسلامی ایران است. شهید قاضی علی رازینی رحمته الله علیه، پس از سال‌ها تحصیل و کسب مراتب علمی، به‌عنوان یکی از قضات برجسته، شجاع، خدوم و مخلص در دیوان عالی کشور به خدمت مشغول گردیدند. ایشان که دانش آموخته مقطع دکترای حقوق از دانشگاه آزاد اسلامی بودند، در طول دوران خدمت قضایی خود، مسئولیت‌های خطیری را بر عهده داشتند که از جمله آن‌ها می‌توان به دادستان انقلاب تهران پس از برکناری شهید لاجوردی، ریاست دادگاه ویژه روحانیت، ریاست سازمان قضایی نیروهای مسلح، ریاست دیوان عدالت اداری و معاونت حقوقی رئیس قوه قضاییه اشاره نمود. در آخرین سنگر خدمت نیز، ایشان ریاست شعبه ۳۹ دیوان عالی کشور را بر عهده داشتند. علاوه بر مسئولیت‌های قضایی، شهید رازینی از سال ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۵ ه.ش به‌عنوان نماینده مردم شریف استان همدان در دوره‌ی چهارم مجلس خبرگان رهبری نیز به ایفای وظیفه پرداختند و همواره مورد وثوق و محبت مردم این استان بودند. اهالی این خطه، ایشان را به‌عنوان شخصیتی ممتاز، مؤمن، متفکر، دلسوز انقلاب و برخوردار از ارادت‌ی خاص

می‌شناختند. سرانجام، پس از عمری تلاش و مجاهدت در راه خدمت به اسلام و نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران، این عالم وارسته و قاضی خدوم، در سن ۷۱ سالگی، در تاریخ ۲۹ دی‌ماه سال ۱۴۰۳ ه.ش، در

شماره ملی شهید: ۰۰۰۰

ش.پ. حوزه: ۰۰۰۰

کد مرکز خدمات: ۰۰۰۰



محل کار خود به همراه قاضی شهید محمد مقیسه، ناجوانمردانه و به دست شقی‌ترین فرد از عوامل نفوذی منافقین - فرشاد اسدی - به فیض عظمای شهادت نائل آمدند.

روایت‌های جاودانه

شیخ شهید حجت‌الاسلام دکتر علی رازینی قاضی، سه بار از طرف منافقین مورد سوء قصد قرار گرفته‌اند در یکی از این سوء قصد‌ها که در دی‌ماه ۱۳۷۷ ه.ش توسط گروهی موسوم به مهدویت اتفاق افتاد. وی رئیس کل دادگستری استان تهران بودند که با مقام معظم رهبری مدظله‌العالی در بیمارستان، ملاقات داشتند. حضرت آقا خطاب به ایشان فرمودند: «این امتحان الهی بود و این‌گونه عوارض، نشانه‌ی لطف خداست!». همه ما در آرزوی شهادتیم!. ان شاء الله، خداوند، این را وسیله‌ای برای تقرب بیشتر شما به پروردگار و جلب توجه و لطف پروردگار قرار بدهد. «شهید عدالت، حجت‌الاسلام رازینی در این دیدار خطاب به رهبر معظم انقلاب، گفته بودند: ما پیرو مکتب «وَاللّٰهُ اِنْ قَطَعْتُمُوْا يَمِيْنِيْ اِنِّيْ اُحَامِيْ اَبَدًا عَنْ دِيْنِيْ» هستیم. امیدواریم که این کسالت، به انجام وظیفه در راه دفاع از اسلام و ولایت لطمه نزند.

منبع: خبرگزاری ایسنا، دی‌ماه ۱۳۷۷ - همان ۲۹ دی ۱۴۰۳

خطابه‌های ملکوتی

آیت‌الله رازینی: ناامنی در کشورهای منطقه مانند عراق و افغانستان مشهود است. امنیت امروز کشور مدیون وجود نعمت ولایت فقیه و طرفداری از مکتب شیعه و اهل‌بیت علیهم‌السلام است. وحدت و انسجام مردم با ملیت‌ها، گویش‌ها و سلیقه‌های مختلف که از رهبری حمایت می‌کنند، توانسته نظام جمهوری اسلامی ایران را سرپا نگه دارد.

منبع: مصاحبه سال ۱۳۹۸

۱. جمله حماسی‌ای که حضرت عباس علمدار کربلا در مواجهه با لشکر این زیاد خطاب به فرماندهانش بیان داشتند.

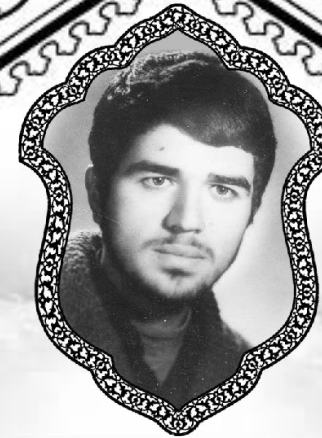


محل دفن شهید

فصل دوم:

طلایه داران محراب و میدان

شهدای روحانی استان همدان



روحانی شهید حمیداحدیان

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۵/۰۲/۰۱ - همدان

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۰۶/۲۰ - جزیره مجنون

نحوه شهادت: اصابت ترکش به سر

مزار مظهر: گلزار شهدای باغ بهشت

سلوک تا افلاک

روحانی شهید حمید احدیان در اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۵ ه.ش در شهرستان همدان متولد شد تحصیلات دوره ابتدایی را با موفقیت پشت سر گذاشت و همیشه به عنوان شاگرد ممتاز با کسب بالاترین معدل برای همه شناخته شده بود، دوران راهنمایی و دبیرستان را به همین صورت پشت سر گذاشت او انسانی بسیار وارسته، مؤمن و با صداقت بود، کم استراحت می کرد و بسیار مطالعه می نمود با تشکیل پایگاه های مقاومت به عنوان یک عضو فعال در خدمت اهداف متعالی و رهنمودهای الهی مسئولان قرار گرفت و در این راه سر از پای نمی شناخت. وی بیشتر شب ها را به خانه نمی رفت و در کنار دوستانش در پایگاه از دستاوردهای انقلاب حمایت و حراست می کرد. هم زمان با فعالیت های انقلابی به دروس حوزوی پرداخت و خیلی زود در این زمینه هم رشد نمود و بیش از پیش وجودش برای انتشار تعلیمات عالی اسلامی مثمر ثمر گردید، برای بچه های پایگاه کلاس های عقیدتی گذاشته بود و پایگاه های دیگر شهر هم از وجود او بهره می بردند. پدرش می گفت: نماز شب حمید، در منزل برای ما بسیار حائز اهمیت بود. وی چندین نوبت به جبهه های جنگ حق علیه باطل عازم مناطق عملیاتی شد که طی آن یک بار مجروح شد. ما خبر نداشتیم، بعداً از دوستانش شنیدیم که چندین ماه در یکی از بیمارستان های تبریز بستری بوده است و سرانجام آخرین بار نیز در شهر یورماه سال ۱۳۶۵ ه.ش به جبهه رهسپار گردید و در جزیره مجنون در اثر اصابت گلوله به لقاء دوست پیوست.

روایت های جاودانه

شبی ساعت ۱۲ از منطقه به همدان رسیده بود. به خانه نیامد. چرا؟ نمی دانم. خواسته بود آن موقع شب خواب آرام مادر ترک بر ندارد یا چشم های خسته پدر بی خواب نگردد، نمی دانم. شاید هم بهانه ای زیبا یافته بود تا مثل همیشه

کنار حبیبش شود. آخر جایی شیرین تر، آرام تر و زیباتر از آغوش مهربان و باز مسجد وجود نداشت تا بدان پناه برد؛ او در هوای مسجد تنفس کرده و قد کشیده بود؛ پس به مسجد رفت، شب را در خلوت با خدا صبح کرد.



شماره ملی شهید: ۳۸۷۴۴۲۰۲۴۸

ش.پ. حوزه: ۷-۰۸۳۶

کد مرکز خدمات: ۴۴۱۲۰۳



نماز صبح را در مسجد خواند. حدیث مفصلی است که حمید خودش باید تفسیر کند. خورشید که داشت خودش را آماده جلوه گری می کرد، وارد حیاط شد. به سراغ آب رفت و در طهارتش طهارت ساخت. برایم سؤال شد. گفتم: بابا از جبهه می آیی، از مسجد خارج شده ای، حالا می خواهی نماز بخوانی؟! لبخندی ملیح صورتش را فراگرفت. مادرش کمی آن طرف تر گفت: بچه ام موقع خواب هم با طهارت می خوابد.»

منبع: روایتی به نقل از پدر شهید

خطابه های ملکوتی

کشور ما به وسیله نعمت انقلاب به جایی رسیده است که یک میلیارد مسلمان جهان آرزو دارند به ایران بیایند یا اینکه کشورشان مانند ایران مستقل باشد... برادران و خواهران! نگذارید که انقلاب به وسیله اشاعه فرهنگ فحشا و فساد بی محتوا شود. نگذارید به وسیله ظلم و ستم سرمایه داران و فئودال ها، صاحبان اصلی انقلاب از آن جدا شوند. ای مسئولین! تنها آرزوی دنیایی من بعد از طول عمر امام علیه السلام و زیارت کربلا، این است که شاهد جامعه ای باشیم که هیچ نوع فحشا و فساد ظاهری در آن مشهود نباشد.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید





روحانی شهید سید مصطفی الحسینی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۳۳/۰۱/۰۵ - همدان	تاریخ و محل شهادت: ۱۳۵۸/۱۰/۱۳ - مسیر همدان قم
نحوه شهادت: ترور	مزار مطهر: گلزار شهدای باغ بهشت همدان

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، سید مصطفی الحسینی فرزند سید علی آقا در روز فروردین ماه سال ۱۳۳۳ ه.ش در محله‌ی بُنه‌بازار همدان که به مسجد آخوند ملاعلی علیه السلام می‌رسد، متولد شد و تحت تربیت پدر بزرگی قرار گرفت که بزرگ اهل محل بود. پدر ایشان سید علی آقا مشغول شغل پزشک یاری بودند. در دوران تحصیل، دانش‌آموزی پر تلاش بود در ۱۶ سالگی به کمک مردم محل پایه‌های ساخت مسجد اعظم همدان را بنیان نهاد. او سه مرتبه در دوران دبیرستان خودش را به خرمشهر رساند، و به‌سختی خود را به شهر نجف (عراق) رساند امام علیه السلام را ملاقات کرد و با اعلامیه، نوارها و رساله امام علیه السلام برگشت. سید مصطفی در مقابل ظلم، سر خم نکرد لذا به مقابله با ساواک و عمال جنایتکار شاه پرداخت. با تشویق‌ها و راهنمایی‌های آیت‌الله فاضلیان علیه السلام امام جمعه معظم ملایر که بعد از آیت‌الله آقای آخوند ملاعلی همدانی علیه السلام و دیگر بزرگان با آن‌ها رفت‌وآمد داشت. با سختی و تلاش زیادی به قم رفت و در مدرسه علمیه حقانی ثبت‌نام کرد و مشغول تحصیل شد و در آنجا با بزرگان زیادی رابطه داشت و چند سالی در قم بود. حتی زمانی که آیت‌الله جنتی در اطراف همدان تبعید بود با ایشان هم در ارتباط بود و با دوستان مبارزش به خدمت ایشان می‌رفتند و از صحبت‌های ایشان بهره‌مند می‌شدند. فشارهای ساواک باعث شد به زندگی مخفی روی آورد و در بیشتر شهرهای ایران زندگی کرد. در این زمان نام عبدالله کلامی را برای خود برگزید. ساواک برای او حکم اعدام صادر کرد. لذا به ناچار ایران را ترک نمود. اولین بار به کویت رفت. بعد راهی الجزایر شد. بعد لیبی، مصر که در آنجا فنون نظامی را فراگرفت. در لبنان با دکتر چمران و امام موسی صدر آشنا گشت. چندی بعد به‌عنوان مربی رزمندگان لبنانی و فلسطینی با صهیونیست‌ها مبارزه نمود. در کوبا انجمن اسلامی راه انداخت. بعد در پاکستان، هند، جلسات قرآن راه انداخت. در افغانستان همراه مجاهدان با دشمن، جهاد کرد. سپس به سریلانکا رفت. در این مدت چهار زبان زنده دنیا را فراگرفت با پیروزی انقلاب به ایران برگشت. شورای انقلاب او و چند تن از دوستانش

را مسئول تشکیل سپاه همدان کرد. بعد از آن به کارکنان سپاه تهران فنون نظامی را آموزش داد. پنج ماه بعد دوباره راهی خارج از ایران شد. سرانجام در بازگشت به همدان شبانه تصمیم گرفت به قم و تهران سفر



شماره ملی شهید:	۰۰۰۰
ش.پ. حوزه:	۰۰۰۰
کد مرکز خدمات:	۰۰۰۰



کند تا اسناد مهمی را به مسئولان برساند. ۱۳ دی ماه سال ۱۳۵۸ ه.ش گروهی از منافقین، در یک سانحه تصادف در ۲۵ سالگی او را به شهادت رساندند.

روایت های جاودانه

ساواکی‌ها ریخته بودند منزل همسایه‌ی ما که از مبارزان بود. ایشان قبلاً یک بسته را به‌عنوان امانت به من داد. من هم بردم در باغچه‌ی منزل خاک کردم. داخل بسته عکس حضرت امام علیه السلام و اعلامیه بود. مدتی گذشت و خبری از همسایه نشد. عکس‌ها مانده بود. یک روز سید مصطفی گفت: «عکس‌ها را بیاور ببریم در مسجد پخش کنیم.» پیشنهاد خوبی بود؛ چون اغلب مردم آشنایی با حضرت امام نداشتند. اما از طرفی کار خطرناک و دردسرسازی بود. خلاصه تصمیم بر این شد که من و سید، موقع سجده، عکس‌ها را کنار سجاده‌ها بگذاریم و برویم. و این کار را کردیم. هر جا اسمی از حضرت امام برده می‌شد چهره‌اش خندان می‌شد. تا ما را می‌دید می‌گفت از امام چه داری؟ نوار داری؟ اعلامیه‌ی جدید داری؟ چند بار با کمک سید، نوارهای سخنرانی حضرت امام را از مرز قصر شیرین به‌سختی وارد کردیم. نوارها را باز می‌کردیم و در جاهای مختلف جاسازی می‌کردیم. بعد در لابه‌لای پارچه و ... قرار می‌دادیم و می‌آوردیم. اعلامیه‌ها را هم این‌طور در خودکار جاسازی می‌کردیم. برخی از دوستان دبیرستانی ما اعلامیه‌های حضرت امام علیه السلام را با خوشان می‌بردند مدرسه و در کشوی میزها قرار می‌دادند تا دست‌به‌دست بین دانش‌آموزان بچرخد و مطالعه کنند.

منبع: روایتی به نقل از مادر شهید

خطابه های ملکوتی

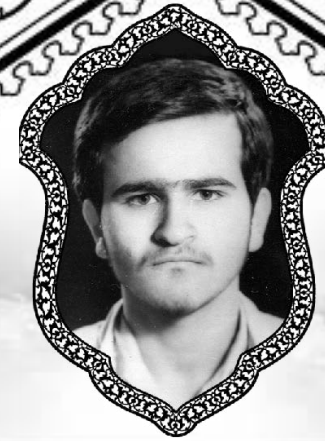
به خدا قسم راهی را که انتخاب کرده‌ام به‌جز راه الله نیست و از روی اشتیاق به بهشت و یا ترس از دوزخ نیست. فقط به خاطر خدا و اسلام عزیز است و برای اینکه شاید توانسته باشم رضای حق تعالی را به‌جای آورم از تمامی جان و مال و عزیزترین کسانم گذشتم.

منبع: بخشی از نامه‌ی شهید سید مصطفی الحسینی



محل دفن شهید





طلبه شهید مجید بهرامجی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۰/۰۱/۰۲ - اهواز

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۱/۰۸/۲۵، سومار

نحوه شهادت: اصابت ترکش و موج انفجار

مزار مطهر: گلزار شهدا همدان

سلوک تا افلاک

طلبه شهید، مجید بهرامجی فرزند محمدعلی در فروردین سال ۱۳۴۰ ه.ش در شهر اهواز به دنیا آمد. سه ساله بود که از اهواز به همراه خانواده آهنگ همدان نمودند. دبستان حافظ اولین میعادگاه علم آموزی ایشان گردید. دوران ابتدایی که به سرآمد، راهی مدرسه ظفر شد تا دوران راهنمایی را در آنجا طی کند و از آنجا بود که سر از دبیرستان ابن سینا درآورد و فعالیت‌های مذهبی‌اش را آغاز کرد؛ از جمله فعالیت‌های شهید، اجرای نمایش حرّ در مسجد آقاجانی بیگ بود که عکس‌العمل ساواک را در پی داشت. دوران دبیرستانش در حال اتمام بود، که انقلاب اسلامی به پیروزی رسید؛ انقلابی که فریاد اعتراض مردم خسته از ظلم، ناعدالتی و استبداد، حق‌کشی و استثمار حکومت پهلوی بیداد می‌کرد. طبل جنگ تحمیلی بر ملت ایران توسط رژیم بعث عراق نواخته شده بود. شور و شوق حضور در جبهه، وجودش را شعله‌ور ساخت. او با توجه به علاقه قلبی به علوم تربیتی و اخلاقی حوزه علمیه تصمیم گرفت تا به تحصیل در این مرکز ادامه دهد و مبانی عقیدتی و دینی خویش را مستحکم سازد. بنابراین آهنگ حوزه علمیه قم نمود؛ به حوزه رفت و درس و بحث را شروع کرد. سال اول را در مدرسه حقانی گذراند. درس‌های رایج را یکی پس از دیگری خواند. جامع المقدمات، سیوطی، مغنی، مطول، حاشیه ملا عبدالله و ... در همین ایام دست تقدیر او را بر سفره پر بار و پر معنی سید عارف، آیت‌الله بهاءالدینی رحمته‌الله نشانید. بعد از مدتی مسئول پذیرش سپاه همدان شد. اما سرانجام در آبان ماه سال ۱۳۶۱ ه.ش به علت اصابت ترکش و موج انفجار در منطقه عملیاتی سومار به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

روایت های جاودانه

مجدید، عشق شدیدی به خودسازی داشت. به خاطر اخلاصی که در برادران پاسدار دیده بود، وارد سپاه شد. با وجود اینکه معافیت تحصیلی داشت، به عنوان سرباز وارد سپاه شد. برادران پاسدار، وقتی متوجه اخلاق خویش شده بودند او را مسئول پذیرش سپاه همدان کردند. اما روح مجید، در جبهه ها و جسمش در سپاه همدان بود.



شماره ملی شهید: ۳۸۷۱۳۴۹۸۶۹۱

ش.پ. حوزه: ۷-۱۹۴۲

کد مرکز خدمات: ۴۴۱۱۹۷



و چون می دانست که قبول مسئولیت‌های دیگری در سپاه مانع رفتن به جبهه ها می‌شود قبول مسئولیت نکرد. چون به جبهه و نبرد با دشمن، علاقه زیادی داشت. موضوع اعزام را با شهید سردار حسین همدانی مطرح کرد، اما چون سردار به کارآمدی او واقف بودند، پاسخ منفی دادند. که این موضوع شدیداً وی را رنج داد. یک هفته برایش کلاس گذاشتند تا بالاخره در روزی که اعضای سپاه اعزام می‌شدند. مسئول عملیات به مجید گفت: حالا که می‌خواهی به جبهه بروی بیا تا باهم برویم. مجید اجازه گرفت که پانزده روز در جبهه بماند. در آن ایام صحبت از حمله سراسری بود و دعای مجید این بود که خدا کند این حمله عملی شود. تا به نیت خود که همانا رسیدن به حبیب و معشوقش هست. منبع: روایتی به نقل از خواهر شهید برسد.

خطابه های ملکوتی

خدمت تمام برادران و خانواده سلام می‌رسانم، همان‌طور که قبلاً گفتم یک هفته نماز و بیست روز روزه دارم. ان شاءالله خداوند ما را یا به سعادت شهادت و یا به سعادت زیارت کربلا برساند، البته سعادت اولی، سعادت بزرگ‌تری است.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید





طلبه شهید محمد بی آبادی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۷/۰۳/۰۱ - همدان

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۰۳/۲۸ - جزیره مجنون

نحوه شهادت: اصابت تیر در عملیات کربلای ۵

مزار مطهر: مفقود الاثر - یادبود مزار شهدای مریانج

سلوک تا افلاک

طلبه شهید محمد بی آبادی فرزند صادق در خردادماه سال ۱۳۴۷ ه.ش در مریانج همدان به دنیا آمد وی چند صباحی در وادی علوم کلاسیک شاگردی کرد و با توجه به علاقه زیاد به علوم تربیتی و معارفی حوزه علمیه را برای تحصیل انتخاب کرد. او هم‌نشین حجره‌های ساده و بی‌آلایش حوزه علمیه علی بن ابی‌طالب (ع) ملایر شد. و پس از مزین شدن به لباس روحانیت به امر تبلیغ و ترویج دین پرداخت. با آغاز حمله ددمنشانه ی رژیم بعثی عراق بی‌قرار رفتن گشت. و لباس رزم پوشید و برای دفاع از مرز و ناموس وطن وارد عرصه رزم شد تا بتواند جان خود را نثار اسلام و قرآن و مردم سلحشور ایران اسلامی کند. سرانجام در خردادماه سال ۱۳۶۵ ه.ش، در عملیات پدافندی کربلای پنج در منطقه عملیاتی جزیره مجنون مورد اصابت ترکش دشمن بعثی قرار گرفت و از ناحیه پا به‌شدت مجروح شد. و به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

هر شهیدی، ویژگی خاص خود را داشته که جای بحث و گفت‌وگو دارد، ولایت مداری ایشان، واقعاً مثال زدنی است، به‌قدری به این موضوع اعتقاد داشتن که در زمان حیات امام (ع) یک لحظه غیر از دوست داشتن امام (ع) و گوش‌به‌فرمان ایشان بودن در ذهن نمی‌گذراند. محمد چهار سال در حوزه درس خواند. علاقه‌مند به حوزه بود. هدفش را احیای اسلام و نشر احکام اسلامی قرار داده بود. زحمات زیادی کشیدند که مصادف شد با شهادت شهید باقر (برادر شهید)، که تحولی در او به وجود آمد و با خود گفت: که جای ایشان نباید خالی باشد. مدتی با پدر و مادر کلنجار رفتند و پدر و مادر تحمل از دست دادن باقر را نداشتند و مخالف رفتن محمد به جبهه بودند. ایشان رضایت والدین را شرط می‌دانست و می‌گفت:

فقط یک‌بار به من اجازه بدهید که بروم! تا این که یک روز پدر از خواب بیدار شدند و گفتند دیشب، محمد نماز شب می‌خواند و بعد از آن بسیار گریه کرد و از خداوند می‌خواست که پدر و مادرش راضی شوند و جای

شماره ملی شهید:

۳۸۷۲۸۹۹۶۸۶

ش.پ. حوزه:

۷-۵۸۴۳

کد مرکز خدمات:

۴۴۴۲۲۳



برادرش را پر کند. آن موقع بود که پدر و مادر راضی شدند و محمد دو ماه آموزشی در منطقه منجیل بود. بعد از اعزام به جزیره مجنون رفتند و خواسته ایشان این بود که، اگر شهید شد، جنازه‌اش برنگردد و همین‌طور هم شد. چیزی از پیکرش بازنگشت بنابر قول دوستانش خمپاره دقیقاً جایی خورد که از پیکرش چیزی نماند که بخواهند بیاورند. و جسمش باروحش قرین رحمت گشت و تا قیامت جاویدالاثر ماند.

منبع: روایتی به نقل از برادر شهید

خطابه های ملکوتی

بنده به امر امام امت خمینی بت‌شکن (ع) و برای درهم کوبیدن دشمنان خدا و اسلام و به جهت جنگ و جهاد با کافران عازم شدم و به قول امام (ع) اگر کشته شوم تکلیف انجام داده‌ام و اگر بکشم باز تکلیف را انجام می‌دهم و به پدر و مادر مهربانم، برادران و خواهران عزیزم و دوستان سفارش می‌کنم، همگی راه امام (ع) را که راه اسلام و قرآن است، بروند. پدر و مادر گرامی بدانید که فرزند، جز امانتی در پیش شما نیست. اگر آن را خوب تربیت کردید در سرای آخرت در برابر خداوند بزرگ روسفید هستید.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید





طلبه شهید حسن (ابوالقاسم) ترابی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۲۴/۱۰/۱۲ - همدان

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۲/۰۵/۱۵ - حاج عمران

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات والفجر ۲

مزار مطهر: گلزار شهدای باغ بهشت همدان

سلوک تا افلاک

طلبه شهید حسن (ابوالقاسم) ترابی فرزند عبدالحسین، در دوازده دی ماه سال ۱۳۲۴ ه. ش در شهر همدان چشم به جهان گشود. دوران ابتدایی را با موفقیت طی کرد؛ اما شرایط سخت زندگی، دست‌های پاک و لطیف این کودک را با خشونت کار و تلاش آشنا نمود. او به‌مثابه و مانند عصایی در کار پدر بود. وی، روزها کار می‌کرد و شب‌ها درس می‌خواند. بار حلت پدر، بار مسئولیت خانواده را بر دوش مردانه‌اش کشید و هیچ‌گاه خم به ابرو نیاورد. ایشان نه تنها به باران عاطفه وجود، با تلاش و کوشش دل مادر و خواهر را شاد ساخت، بلکه بی‌دغدغه، اجتماع را نیز با خود به همراه داشت و با حضور در عرصه فعالیت‌های فرهنگی به اصلاح و مبارزه بای فرهنگی و فساد پرداخت. وی در سال ۱۳۵۱ ه. ش ازدواج کرد و در کنار خود، همسری اصیل و دیندار و وفادار یافت که او را در هدفش یاری دهد. در سال ۱۳۵۴ ه. ش به علت احساس خطر از سوی ساواک، کار و شغلش را رها کرد و عازم تهران شد. در آنجا به طور خستگی‌ناپذیری به مبارزات خود از خود از قبیل: نشر اعلامیه، شرکت در بحث‌ها، مناظره‌ها، تنویر افکار عمومی، پخش نوار، شرکت در تظاهرات و راهپیمایی‌ها پرداخت. با اینکه بعد از آن انقلاب، در تهران زمینه‌ای مساعد برای تصدی مقام و مسئولیت‌های مختلف داشت؛ اما آنجا را نیز ترک کرد و دوباره به همدان برگشت. در همدان مأموریتی بزرگ‌تر را احساس کرد که راه توجیه را بر او بست. مأموریتش را آغاز کرد و برای دفاع از انقلاب و دستاوردهای آن به شکوفایی این نهال تازه نفس ادامه داد. ابتدا وی به تدریس در دبیرستان‌ها پرداخت؛ چرا که معلم اخلاق و مدافع عقاید به شمار می‌رفت. اما تنگ‌نظری‌های برخی کوتاه‌فکران زمانه و تنگی محیط بر اثر همین برخوردها، در برخی امورات امان او را بریده و محیط را برایش غیرقابل تحمل نشان می‌داد. ایشان که به شدت به تعلیم و تربیت و تدریس و ارشاد قلوب مشتاق بود، تصمیمی دیگر در گلستان ضمیرش شکفتن گرفت؛ هجرت به سوی قم، شهر خون و قیام؛ شهر خمینی پرور و حرم اهل بیت (علیهم‌السلام). در مهرماه سال ۱۳۶۱ ه. ش بار دیگر هجرت به قم را آغاز کرد و تصمیم گرفت به تحصیل دروس حوزوی بپردازد. با نبوغ

ذهنی که داشت، در مدت هشت ماه توانست صرف و نحو و منطق را از نوار و استاد به اضافه مطالعات متفرقه فرا بگیرد و در جلسات درس آیت‌الله مشکینی (رحمه‌الله) هم شرکت نماید. وی کم‌کم توانست در حوزه‌های علمیه قم



شماره ملی شهید: ۳۸۷۴۴۷۷۱۳۵

ش.پ. حوزه: ۷-۱۹۴۴

کد مرکز خدمات: ۴۴۱۲۰۲



برای طلاب غیر ایرانی، زبان فارسی تدریس کند. ایشان اوقات خویش را در خانه و در کنار همسر و فرزندان به گوش دادن نوار درس‌های عربی و انگلیسی گذراند. به پسرانش سفارش کرد، زبان عربی را یاد بگیرند چون زبان قرآن است. زبان انگلیسی را هم فراگیرند تا بتوانند در آینده‌ای نزدیک صادرکننده انقلابمان به تمام جهان باشند. سرانجام در مردادماه سال ۱۳۶۲ ه. ش در منطقه عملیاتی حاج عمران، عملیات والفجر دو، کمر رزم بر میان بست و به عنوان کمک آر.پی. جی زن به کمک هم‌زمانش شتافت سپس پشت تیرباری که از دشمن به غنیمت گرفته، رزمید اما در نهایت، با اصابت سه گلوله از ناحیه پشت سر و یک گلوله به قلب، به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

هنگام دیدار با پیکر به خون خفته همسر، سجده شکر به جا آوردم. دست شهید را در دست گرفتم و گفتم: همسر من و ای معلم و مریم، حلقه ازدواجم را به مؤذگانی خبر شهادتت به جبهه می‌دهم. سلام بر تو ای یاری دهنده دین خدا و رسول خدا که سرباز راستین اسلام بودی، من هم با تو بیعت می‌کنم بیعتی شکست‌ناپذیر، عهدی محکم تا ظهور امام زمان (عجل‌الله‌تعالی‌فی‌الفرق). ای پدر فرزندانم! با تو عهد می‌بندم تا مهدی و میثم را بدان گونه که مورد رضای تو و خدای تو باشد تربیت نمایم؛ شاید بتوانم مورد شفاعت تو قرار گیرم.

منبع: روایتی به نقل از همسر شهید

خطابه های ملکوتی

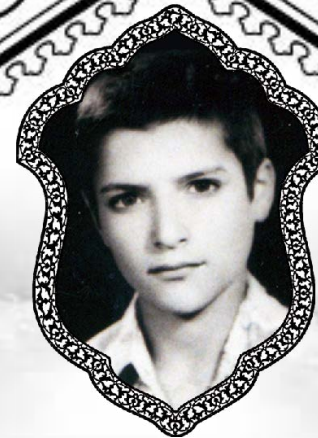
برای رسیدن به ملکوت اعلی و پروردگار، باید جهان مادیات را با همه زیبایی‌ها و فریب‌هایش که سرابی بیش نیست، مواظب بود. این جهان گذرگاهی است که دارای پرتگاه‌های بس هولناک است و هر کس درست حرکت نکند، بهترین توشه را می‌اندوزد، اضافه بر آن از لغزش‌ها به دور خواهد ماند و جالب است که برای رسیدن به این مقام، همان گونه که وسایل سقوط در او وجود دارد، وسایل ترقی کمال نیز گذارده شده است و این وسیله نجات، همان اعتقاد به خاتمیت حضرت محمد بن عبدالله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و کتابش، قرآن و اوصیای برحقش، دوازده گوهر تابناک ولایت هستند.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید





طلبه شهید رحمان ترک ارزانفودی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۳/۰۱/۰۲ - همدان

نحوه شهادت: اصابت گلوله در عملیات ثارالله

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۱/۰۵/۰۱۵ - قصر شیرین

مزار مطهر: گلزار شهدای باغ بهشت همدان

سلوک تا افلاک

طلبه شهید رحمان ترک ارزانفودی فرزند موسی در فروردین ماه سال ۱۳۴۳ ه.ش در شهر همدان به دنیا آمد. پدرش بسیار شیفته اهل بیت: بود و در اکثر مواقع، جلسات و هیئت‌های عزاداری، سینه‌زنی و تلاوت قرآن در شب‌های جمعه در منزلشان منعقد می‌گردید. ایشان با همین آواهای معنوی انس یافته و محبت سالار شهیدان در آینه قلبش نقش بسته بود. پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در راهپیمایی‌ها شرکت می‌کرد و پس از انقلاب نیز به عنوان یکی از اعضای فعال پایگاه محل به فعالیت شبانه‌روزی مشغول بود و همیشه می‌گفت: «یکی از افتخارات من این است که به همراه برادر خود در سال ۱۳۵۷ ه.ش از امام خمینی (ره) استقبال نمودم» وی پس از اتمام دوره راهنمایی، جهت ادامه تحصیل با عشق و علاقه وافر حوزه علمیه را انتخاب کرد و در آنجا با جدیتی تمام مشغول تحصیل شد. او در ایام مختلف به تبلیغ می‌پرداخت. با شروع جنگ تحمیلی دست به یک انتخاب الهی زد و به سوی جبهه‌های نور شتافت تا با جلای روشن حضور خویش، نورانیت را به قلب پاکش بتاباند و درس عشق را مملو از ایمان با خلوص نیت در دانشگاه جبهه، به پایان رساند. دومین بار بود که به جبهه‌های نبرد می‌رفت و در رسیدن به دلدارش، لحظه‌شماری می‌کرد سرانجام در مردادماه سال ۱۳۶۱ ه.ش در قصر شیرین مورد اصابت گلوله دشمن قرار گرفت و به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

روایت های جاودانه

در اوایل جنگ، منطقه قصر شیرین (کوه‌های الله اکبر)، زمستان بسیار سختی بود. رزمندگان به علت صعب‌العبور بودن مسیر به سختی تغذیه می‌شدند و ما هر روز مقداری نان خشک، سهممان می‌شد؛ با توجه به اینکه شهید «رحمان» خودش مسئول تدارکات بود، برای اینکه عدالت اجرا شود، هیچ‌وقت حتی ذره‌ای بیشتر از دیگران مصرف نمی‌کرد، با اینکه بسیار خسته و گرسنه می‌شد. و خود را همانند دیگران می‌دانست.

منبع: روایتی به نقل از اکبر قدیمی هم‌رزم شهید



شماره ملی شهید: ۳۸۷۱۲۹۰۵۰۵

ش.پ. حوزه: ۷-۰۸۴۴

کد مرکز خدمات: ۴۴۴۲۲۱



خطابه های ملکوتی

راهی که ما می‌رویم راه امام (ره) و راه پیامبر (ص) و راه اهل بیت (علیهم‌السلام) است و همچون سالار دین حسین بن علی (علیه‌السلام) آماده جانبازی هستیم. امام (ره) را تنها نگذارید تا صحنه‌های زمان حضرت علی (علیه‌السلام) و امام حسن (علیه‌السلام) تکرار نشود. در همه حال باید گوش به فرمان نائب آقا امام زمان (عج) باشید. ما این راه را با آگاهی کامل و با شناخت انتخاب کرده‌ایم و از همه چیز و همه کس در این راه خواهیم گذشت چرا که راه ما، راه امام (ره) عزیز است.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید





روحانی شهید حسن جابریان

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۲۴ - همدان

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۵۹/۰۸/۰۹ بیمارستان قزوین

نحوه شهادت: ترور

مزار مطهر: گلزار شهدای شیخان قم

سلوک تا افلاک

روحانی شهید حسن جابریان فرزند محمد در سال ۱۳۲۴ ه.ش در شهر همدان دیده به جهان گشود. پدرش -مرحوم محمد جابریان- را که بازاری و انسان معتقدی بود، در سن هفت سالگی از دست داد؛ اما مادرش که زن مؤمنه و پامنبری علماء و خطبای اسلامی بود، در دوران کودکی شهید جابریان، در شاکله تربیتی و رشد او نقش پدرانه و مادری را باهم به خوبی ایفا نمودند که فرزندش از همان آغاز طفولیت، شجاع و هدفمند پا به راه‌های بزرگی گذارد. دوره ابتدایی و راهنمایی را در همدان سپری کرد. ضمن درس خواندن، کار نیز می‌کرد. در مدرسه آیت‌الله آخوند^(ره) همدان، دروس طلبگی را به‌طور رسمی نزد اساتید آن زمان شروع نمود. به خاطر کارهای سیاسی و پخش اطلاعیه، و از همه مهم‌تر حمله به یکی از آخوندهای درباری و ساواکی که با کفش خود او را زده بود. از روی کفش متوجه شده بودند، کار او بوده است، تحت تعقیب قرار گرفت. این حادثه زمینه هجرت شهید را به قم فراهم کرد. از آنجا که فعالیت‌های مبارزاتی‌اش را در دوران نوجوانی شروع کرد، برادرش و برخی افراد مرتبط با او به علت کمی سنش مخالفت‌هایی داشتند، اما او عملاً ثابت نمود که مردان بزرگ و تأثیرگذار، در سن کم هم در مسیر کارهای بزرگ و گاه پرخطر پا می‌گذارده‌اند و موفق بوده‌اند. ایشان، وقتی خود را به اقیانوس علم و علما و شهر اجتهاد و انقلاب در جوار کریمه اهل بیت فاطمه معصومه ^(علیها السلام) رساند، برای هزینه زندگی و تحصیل، ساعاتی از روز را به کار مبادرت ورزید و در کنار درس حوزه علمیه قم، ساعاتی از روز را مشغول دست‌فروشی می‌کرد. در ضمن، دیپلمش را در قم گرفت. از جمله مدارسی که ایشان در آن درس خواند می‌توان به مدرسه مؤمنیه آیت‌الله العظمی مرعشی ^(ره) اشاره نمود. ایشان در شب نیمه شعبان، به دست مرحوم آیت‌الله شیخ حسن نوری ^(ره) معمم شدند. دو سال آخر عمر را در رشت بودند. در آن ایام گاهی به قم و تهران نیز رفت‌وآمد داشتند. سرانجام وی در نهم آبان سال ۱۳۵۹ ه.ش توسط منافقین توطئه‌ای برایش چیده شد و نقشی شومشان را این گونه اجرا کردند که؛ در یک شب بارانی طبق یک نقشی از پیش تعیین شده به ایشان افترا زده بودند ابتدا در اتومبیل آنان،

دو نفر از منافقین بوده است که طی مسافتی در بیرون از شهر ایشان را به بیرون از ماشین پرتاب کرده بودند که وی ضربه مغزی شده بود. هر چند که بعد از انتقال به بیمارستان قزوین به شهادت رسیدند. بعد از این قضیه



شماره ملی شهید: ۰۰۰۰

ش.پ. حوزه: ۰۰۰۰

کد مرکز خدمات: ۰۰۰۰



به دستور امام جمعه فقید قم، مرحوم آیت‌الله مشکینی ^(ره) بازار قم تعطیل شد و بدن مطهر آن عالم خدوم، تشییع باشکوهی در محله‌ی قبرستان شیخان قم انجام و سپس به خاک سپرده شد.

روایت های جاودانه

بر اثر مسمومیت راهی بیمارستان شدم؛ در فضای آن زمان که پرستارها بی حجاب بودند، وقتی با ایشان روبرو می‌شدند و یا با او وارد گفتگو می‌شدند، تحت تأثیر کلام و اخلاق او قرار می‌گرفتند و بسیار نکات و آداب، دستگیرشان می‌شد. همسر ایشان خاطره‌ای نقل می‌کند که شهید در ادا و انجام واجبات بسیار حساس بود. وقتی در بیمارستان سُرم به دستم وصل بود، شهید گفت: اگر موقع نماز شد و سُرم داشتی، به پرستارها بگو تا سُرم را در بیاورند تا به راحتی نمازت را اول وقت بخوانی. همسرش می‌افزاید برایم خاک تیمم آورد تا در مواقع لزوم از آن استفاده کنم. با اختلاط زن و مرد، محرم و نامحرم مخالف بود و در حد توان جلوی چنین اشخاص و مجالسی را می‌گرفت. تبلیغ و ارشاد بی‌خبران برای او زمان و مکان نمی‌شناخت و هر جا احساس می‌کرد که وظیفه دینی و طلبگی و مبارزاتی‌اش اقتضاء می‌کند، باکسی تعارف نداشت و عمل گرا بود.

منبع: روایتی به نقل از همسر شهید

خطابه های ملکوتی

امر به معروف و نهی از منکر فریضه‌ای الهی است که روابط خویشاوندی و سیاسی و ... نباید مانع از اجرای آن شود و مؤمنین در انجام این فریضه الهی نباید با احدی رودربایستی داشته باشند.

منبع: گروه فرهنگی شهید جابریان (به مناسبت نکوداشت)



محل دفن شهید





طلبه شهید سید محمدرضا جلیلی صدر

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۶/۰۱/۱۷
کانال پرورش ماهی عراق

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۸/۰۴/۰۱ - همدان

مزار مطهر: گلزار شهدای باغ بهشت همدان

نحوه شهادت: اصابت ترکش به سر در عملیات کربلای ۸

سلوک تا افلاک

طلبه شهید، سید محمدرضا جلیلی صدر فرزند سید فخرالدین در تیرماه سال ۱۳۴۸ ه.ش در همدان و در خانواده‌ای پرجمعیت و مذهبی به دنیا آمد. پس از دوران خردسالی، سال ۱۳۵۵ ه.ش وارد دبستان شد و تا راهنمایی ادامه تحصیل داد و پس از آن با توجه به عشق و علاقه زیادی که به علوم قرآنی و معرفتی داشت، برای ادامه تحصیل وارد حوزه علمیه شد. در سال‌های انقلاب همراه با دیگر جوانان و نوجوانان انقلابی در راه پیروزی انقلاب گام برداشت و در راهپیمایی‌ها و تظاهرات شرکت کرد. با آغاز جنگ تحمیلی به نیروی تازه تأسیس بسیج پیوست و داوطلبانه روانه جبهه‌های نبرد حق علیه باطل شد. سرانجام پس از سال‌ها مجاهدت در راه خدا و مبارزه با رژیم بعث عراق، در هفدهم فروردین‌ماه سال ۱۳۶۶ ه.ش در منطقه عملیاتی کربلای ۸ که به کانال پرورش ماهی معروف است بر اثر اصابت ترکش به سر به درجه رفیع شهادت رسید و به کاروان عظیم شهدا پیوست. مزار وی در گلزار شهدای باغ بهشت زادگاهش قرار دارد.

روایت های جاودانه

بعد از ظهر که از مدرسه به خانه آمد متوجه شدیم لباسی که صبح با آن به مدرسه رفته بود در تنش نیست و لباسی مندرس به تن دارد وقتی مادر از او پرسید چرا لباست تغییر کرده؟ در جواب گفت مادر جان یکی از هم‌مدرسه‌ای‌هایم وضع مالی خوبی ندارند لباسم را با او عوض کردم تا او ناراحت نباشد.

منبع: روایتی به نقل از برادر شهید

خطابه های ملکوتی

خانواده عزیزم امیدوارم بعد از شهادت من خداوند به شما صبر عنایت نماید، از شما می‌خواهم پس از من در برابر مردم گریه نکنید که گمان کنند پشیمان شده‌اید. پدر و مادر عزیزم برای من زیاد دعا کنید و از خداوند



شماره ملی شهید: ۳۸۷۱۳۱۵۱۸۴

ش.پ. حوزه: ۷-۲۵۲۵

کد مرکز خدمات: ۴۴۱۱۹۶



برایم طلب آمرزش نمایید زیرا که من خیلی گناهکارم. خواهرانم پیام من برای شما این است که حجابتان را همچون زینب علیها السلام حفظ کنید و سعی کنید ایمانتان هرروز قوی‌تر از قبل گردد. به مسجد و پایگاه بروید و از دوستانم برای من حلالیت بخواهید. پیام من به دوستانم این است که مناطق را خالی نگذارند، حتماً باید از جان و مال و خانواده بُرید و به‌سوی خداوند رفت.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید



طلبه شهید محمد باقر جواهری

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۲/۰۱/۰۲ - همدان

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۱/۰۴/۲۴ - سومار

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات رمضان

مزار مطهر: یادبود شهدای باغ بهشت

سلوک تا افلاک

طلبه شهید، محمدباقر جواهری فرزند اسماعیل در فروردین ماه سال ۱۳۴۲ ه.ش در منطقه جولان همدان به دنیا آمد. پس از اتمام خردسالی در سن هفت سالگی پا به محیط مدرسه نهاد. دوران ابتدایی و راهنمایی تا اخذ دیپلم را با موفقیت به پایان رسانید. ایشان در مدرسه به عنوان یکی از دانش آموزان موفق و مورد احترام معلمین و اساتید خود بود. با شروع انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی (ره) در میان دسته های حزب الله و حزب جمهوری، فعالیت خود را شروع کرد. هر کجا که می رفت، مردم را دعوت به انقلاب و شرکت در راهپیمایی می کرد، آن ها را علیه شاه و عمالش می شورانید. با پیروزی انقلاب او که خود از باران نهضت بود، به خیل مدافعان و باغبانان این نهال لطیف پیوست و در سپاه پاسداران همدان شرکت نمود و بعد از یاد گرفتن فنون رزمی، به استخدام سپاه درآمد. او عاشق امام (ره) و انقلابش بود. در سال ۱۳۵۹ ه.ش به قم عزیمت نمود و در مدرسه «فیضیه» شروع به تحصیل علوم دینی نمود. او شیفته احکام ناب ائمه اطهار: بود و می گفت: نجات انسان به رضایت و شفاعت اهل بیت عصمت و طهارت: است. با آغاز یورش دشمن به خاک وطن از سوی سپاه همدان، به جبهه های حق علیه باطل شتافت و پس از ۴۵ روز حضور در آنجا، به شهر خود برگشت. در روز ۲۱ رمضان همان سال دوباره به جبهه رفت و به عنوان مبلغ در میان خیل بسیجیان به امر تبلیغ پرداخت. سرانجام آخرین روز عمرش مصادف با جمعه آخر ماه مبارک رمضان و حمله هوایی بعثی های عراق به شهر همدان بود. وی در درگیری با نیروهای عراقی رژیم بعث عراق در تیرماه سال ۱۳۶۱ ه.ش در منطقه عملیاتی سومار بر اثر اصابت ترکش آسمانی شد. تاکنون اثری از پیکر مطهر این شهید عزیز به دست نیامده است. یادبود مزارش در گلزار شهدای همدان واقع شده است.



شماره ملی شهید: ۳۸۷۴۷۷۸۹۶۷

ش. پ. حوزه: ۷-۱۹۴۰

کد مرکز خدمات: ۰۰۰۰



روایت های جاودانه

بعد از سرپل ذهاب دوباره به شهرک المهدی رفتیم. زیر آن آتش در مدرسه نیمه مخروبه شهرک، پشت سر طلبه جوانی به نام جواهری نماز می خواندیم. بعد از نماز درس اخلاق می داد و از مباحث توحیدی سخن می گفت. حرف های دل نشینی که تازه می شنیدم و مسئولان جبهه مثل علیرضا حاجی بابایی و حبیب مظاهری نیز پای درس او می نشستند. طلبه جوان وقتی علیرضا حاجی بابایی را می دید در نهایت تواضع عقب می رفت و التماس می کرد ایشان امام جماعت شوند و حاجی بابایی نیز امتناع می کرد.

منبع: روایتی به نقل از شهید علی خوش لفظ

خطابه های ملکوتی

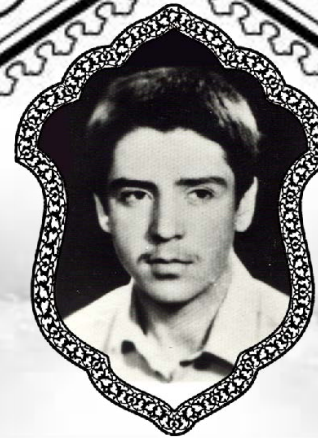
همه شمارا به ایمان و تقوا وصیت می کنم و به پیروی از امام علی (علیه السلام) امیدوارم که در طول زندگی خود به اسلام که همان مکتب اهل بیت هست، خدمت نمایید. بدانید که باید قامت های ما خمیده شود و سرهایمان از گردن بشکند و بیفتد تا اسلام و پرچم سرخ تشیع سرافراز گردد. همواره پشتیبان روحانیت، این وارثان به حق محمد (صلی الله علیه و آله) و امام جعفر صادق (علیه السلام) باشیم.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید





طلبه شهید مرتضی و حیدپور حسینی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۴/۰۵/۱۵- همدان

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۴/۰۱/۰۳- چناره

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات والفجر ۸

مزار مطهر: گلزار شهدا همدان

سلوک تا افلاک

طلبه شهید، مرتضی وحید پور حسینی فرزند باقر در مردادماه سال ۱۳۴۴ ه.ش در شهر همدان دیده به جهان گشود. پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی و راهنمایی به عنوان دانش آموز ممتاز، با کسب بالاترین معدل تحصیلی وارد دبیرستان «ابن سینا» شد و در رشته طبیعی به ادامه تحصیل پرداخت. هم زمان با درس دبیرستان، درس های حوزوی را نیز در کنار برنامه مطالعاتی خود قرار داد و در هر دو زمینه علمی موفق بود. با شروع جنگ تحمیلی چند نوبت به جبهه های جنگ اعزام شد و با صداقتی در خور تحسین، چهره ای به یادماندنی در میان دوستان و هم سنگران از خود به یادگار گذاشت. پس از اخذ دیپلم در امتحان کنکور شرکت کرد و در رشته پزشکی با بهترین رتبه قبول شد. پدرش می گفت: «نزدیکی های ظهر بود که مرتضی به خانه آمد و خبر قبولی اش را به ما داد، ولی گفت: من می خواهم به جبهه بروم. گفتم: هر موقع که رفته ای من مانع نشدم؛ ولی فکر نمی کنی با ادامه درس می توانی خدمت بیشتری به جامعه بکنی؟ سر را به پایین گرفته و لبخندی بر لبش نقش بسته بود. گفتم: به هر حال باز هم اختیار با خودتوست. خودت باید تصمیم بگیری. گفت: به داداش بگو اسمم را برای اعزام به جبهه بنویسد و من هم این یک بار می روم و اگر عمری بود بعد از برگشت ان شاء الله به درس می پردازم.» گام های استوار خود را به سوی جبهه های حق علیه باطل برداشت و سفری ابدی را در پیش گرفت. شعله یقین در دلش زبانه می کشید؛ حدود یک ماه از او خبری نشد. سرانجام در فروردین ماه سال ۱۳۶۴ ه.ش در منطقه عملیاتی چناره، عراق، میوان بر اثر اصابت ترکش از ناحیه پا به شدت مجروح شده و سپس مفقودالاثر گردید؛ پس از مدتی جنازه مطهر او را آوردند، نمی خواستند خانواده، جنازه را باز کند ولی مادرش اصرار کرد؛ مادر رفت و دست هایش را به دور جنازه حلقه کرد و جنازه را غرق بوسه کرد. مزار این شهید گرامی در گلزار شهدای همدان واقع شده است.



شماره ملی شهید: ۳۸۷۳۳۰۹۹۵۵

ش.پ. حوزه: ۷-۱۹۴۹

کد مرکز خدمات: ۴۴۱۲۰۱

روایت های جاودانه

پس از شهادت مرتضی به مشهد مقدس رفتیم... در آنجا به خوابم آمد؛ جلوی کفش داری، کفش هایم را گرفت و به کفش داری تحویل داد، من زیارت می کردم و او هم رو به روی من، در قسمت مردان زیارت می کرد؛ پس از زیارت دوباره پیشم آمد کفش های مرا گرفت و برایم جفت کرد؛ گفت: مادر، خوب شد تو را دیدم...! من اینجا آمدم که به همین امام رضا علیه السلام قَسَمَت بدهم که دیگر ناراحت نباشی. مادر خوشحال باش و افتخار کن، قول می دهی؟! او را بوسیدم و او خدا حافظی کرد و رفت.

منبع: روایتی به نقل از مادر شهید

خطابه های ملکوتی

برادران و خواهران شمارا به صبر و استقامت توصیه می کنم پشتیبان ولایت فقیه باشید و جبهه ها رو خالی نکنید و نگذارید خون شهدا پایمال شود و بدانید که من ماندنی نیستم و مزه شهادت را مز مزه می کنم.

منبع: وصیت نامه شفاهی شهید به مادر



محل دفن شهید



طلبه شهید غلامرضا خدري

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ - ام الرصاص

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۴/۰۳/۰۴ - همدان

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات کربلای ۴

مزار مطهر: گلزار شهدای باغ بهشت همدان

سلوک تا افلاک

طلبه شهید، غلامرضا خدري فرزند علی اکبر در خردادماه سال ۱۳۴۴ه.ش در کوچه ضرابی شهر همدان دیده به جهان گشود و در تنگنای دنیای دون، صلابت و پایمردی آموخت. دوران ابتدایی تحصیلش در مدرسه حافظ و بعد مدرسه راهنمایی کشاورز ادامه یافت. وی دارای خط زیبایی بود و در هنر نقاشی سرامیک در استان سرآمد بود. در مهرماه ۱۳۶۳ه.ش در کنار دروس طلبگی که می خواند؛ به عنوان دانشجو معلم در مرکز تربیت معلم شهید مقصودی در رشته شیمی پذیرفته شد، وی به هنگامه درس بهترین بود و در رزم جنگ آورترین و در شهادت سابق ترین. ایشان در عین سادگی ظاهر، دنیایی از معرفت و عشق را در خود خلاصه کرده بود. ایشان که هیئت حلم و صبر بر وجودش را جلوه ای جاوید می بخشید. سرانجام زمانی که همراه برادر کوچک ترش شهید محمدصادق خدري در عملیات کربلای ۴ به عنوان غواص حضور یافته بودند، همچنان که خوداز خالق خواسته بود، بی غسل و کفن در مظلومیتی اقتدا به مولایش کرد و از این رو حیات فانی را به حیات آخرت برای همیشه بدرود گفت و به درجه رفیع شهادت نائل شد و پس از ۱۰ سال جسد پاک و مطهرش به آغوش خانواده اش بازگشت.

روایت های جاودانه

در آخرین باری که می خواستند به جبهه اعزام شوند، شب قبل از اعزام با صدای صوت دل نشین قرآن از خواب بیدار شدم. وقتی خوب نگاه کردم دیدم غلامرضا در گوشه اتاق، روبه قبله در حالی که چراغ گردسوزی را روشن کرده بود. مشغول خواندن قرآن بود و فضای اتاق در نظرم بسیار نورانی و عطر آگین شده بود. هنوز هم صدای آن نوای دلنواز و روح بخش در گوشم طنین انداز است.

منبع: روایتی به نقل از مادر شهید



شماره ملی شهید: ۳۸۷۴۷۸۹۳۳

ش.پ.حوزه: ۷-۰۸۴۷

کد مرکز خدمات: ۴۴۴۲۲۹

خطابه های ملکوتی

خدای من! اکنون که احساس می کنم به آخر راه رسیده ام، به دستان خالی و روح آلوده ام می نگرم و هر گاه به آن لحظه ی حضور در مقابل مولایم در روز موعود که روز حساب است و جزا، می اندیشم به هراس می افتم که، جواب این همه عصیان و سرکشی و شرمندگی را چگونه خواهم داد؟! در برابر مولا علی علیه السلام چگونه ادعای پیروی کنم! و از آقا اباعبدالله علیه السلام چگونه طلب شفاعت نمایم؟! به شهدا چه جوابی خواهم داد؟! اگر سؤال کنند که آیا ادامه دهنده ی راهشان بوده ام یا نه؟! مولای من از مرگ در راحت هیچ هراسی ندارم. آنچه آزارم می دهد و هراسناک می سازد، شرم از کثرت گناه و قلت طاعت است. از شما برادران و خواهران عزیز و مردم حزب الله و دیگر دوستان و آشنایان می خواهم که جنگ را فراموش نکنید و به این پیام امام که جنگ را در رأس همه امور قرار دهید، بها دهید و بکوشید تا این کلام بزرگ را هماهنگ با زندگی خود نمایید.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید



روحانی شهید مجید ذوالفقاری

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۴/۰۳/۰۳ - همدان

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۲۱ - شلمچه

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات کربلای ۵

مزار مطهر: مزار شهدای تهران

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، مجید ذوالفقاری فرزند محمد در خردادماه سال ۱۳۴۴ه.ش در شهر همدان متولد شد. والدینش نام زیبای «مجید» را بر او نهادند. محیط مذهبی خانواده، زمینه‌ساز پرورش او بود، به همین دلیل بود که مجید از زمان کودکی، از صفای خاصی برخوردار بود و تقوا و اخلاص، تمام وجودش را در بر گرفته بود. هر چه بزرگ‌تر می‌شد، روحیات و ویژگی‌های ممتازش، آشکارتر می‌گشت. با وجود استعداد سرشاری که از همان کودکی در او مشاهده می‌شد، دارای تواضع و اخلاق بسیار شایسته‌ای بود؛ از این‌رو همواره مورد تحسین و تشویق مسئولین مدرسه و افراد آشنا و فامیل بود. دوران متوسطه را در دبیرستان همدان گذراند و با معدلی بالا موفق به اخذ دیپلم ریاضی شد. در جریان انقلاب تمام راهپیمایی‌ها و پخش اعلامیه‌های امام رهبر بزرگوار، نقش فعال و کلیدی داشت. او به علت علاقه‌ای که به روحانیت و حضرت امام رهبر داشت، وارد حوزه علمیه همدان شد. و همیشه به‌عنوان طلبه‌ای مستعد و خوش ذوق مورد توجه قرار گرفت. زمانی که حضرت امام رهبر، فرمان حضور در جبهه‌ها را دادند، شهید بزرگوار درس و بحث را رها کرد و به جبهه‌های حق علیه باطل شتافت. سرانجام در دی‌ماه سال ۱۳۶۵ه.ش در منطقه عملیاتی شلمچه، کربلای ۵، بر اثر اصابت ترکش به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

توی جبهه، موج انفجار مجید را گرفته بود. تمام گوش و صورت و ریش‌هایش، سوخته بود. وی را با هواپیما برده بودند به بیمارستان ارتش. به پدرش خبر داده بودند و پدرش به من گفت: مسموم شده به بیمارستان ارتش اعزام شده است. چون به‌شدت روی اموال جبهه حساس بود وقتی به خانه رسید، سریعاً رفت و لباس‌های جبهه را عوض کرد. وقتی خواستم بغلش کنم و بوشش کنم متوجه شدم دارد اذیت می‌شود! گفتم: پس چی شده؟ گفت: گوش‌هایم و صورت‌م تو آفتاب سوخته است! گفتم: خب بیچاره‌ها کلاه بزارید سرتون. این طوری که جز غاله می‌شوید. گفت:



شماره ملی شهید: ۳۸۷۳۳۰۷۸۲۰
ش.پ. حوزه: ۷-۱۹۵۶
کد مرکز خدمات: ۴۴۴۲۲۴



عیب نداره مادر جان عمودی رفتم و افقی آمدم. (ولی من متوجه نشدم منظورش چیه!) بعد رفتم جیب‌اور کتش رو نگاه کردم دیدم کاغذی هست که همه‌اش خط‌های عجیب و غریب دارد. به دخترم نشان دادم، گفت: نوار مغزه. رفتم به مجید گفتم؛ این چیه؟ گفت این را از کجا پیدا کردید؟ گفتم: از جیب‌اور کنت. گفت مادر جان این مال موج انفجاره وقتی خمپاره و بمب می‌زنند موجش آدم را پرت می‌کند و کمی می‌سوزاند. از آن به بعد هم با کوچک‌ترین صدایی اعصابش به هم می‌ریخت حتی صدای کشیده شدن قاشق روی بشقاب. بهش می‌گفتم چی شده؟ می‌گفت: چیزی نیست. بهش گفتم: خب دیگه نرو. گفت: حالا اول کار است. آن جوان‌ها تو جبهه دارند پرپر می‌شوند و من نروم. آخه مادر جان، پول دارها و بی‌دردها می‌روند خارج! اگر ما کمک نکنیم پس کی کمک کنه؟

منبع: روایتی به نقل از مادر شهید

خطابه های ملکوتی

سلام بر همه اقوام و آشنایان، در صورت امکان حلالم کنید! خواهشی که دارم این است که؛ مقداری به حال خود توجه نمایید و ببینید آیا برای سفری که همه انسان‌ها در پیش دارند آمادگی‌های لازم را کسب نموده‌اید؟ آیا کوله‌بار خود را بسته و با اعمال ثواب خداپسندانه، خود را مجهز این راه دور و دراز و خطرناک نموده‌اید یا خیر؟ ان شاء الله که در روز قیامت، خداوند دستگیر همه ما باشد، و از عذاب جهنم ما را نجات دهد. از همه التماس دعا دارم، برای پیروزی رزمندگان و خاتمه‌ی فاتحانه جنگ از هر کاری از قبیل دعای خیر، کمک‌های مادی و مالی و غیره دریغ نکنید، ان شاء الله مورد توجهات ولی عصر عجل الله تعالی فرجه قرار گیرد. همه شما را به خدا می‌سپارم.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید





روحانی شهید رضا رمضانی پور

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۰۸ - شلمچه

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۱/۰۲/۲۵ - همدان

مزار مطهر: گلزار شهدای باغ بهشت همدان

نحوه شهادت: اصابت ترکش به سر در عملیات کربلای ۵

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، رضا رمضانی پور فرزند حسینعلی در اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۱ ه.ش در شهر همدان، دیده به جهان گشود. یک ساله بود که دچار بیماری سختی شد؛ به نحوی که از او قطع امید کردند. این بیماری به شدت او را ضعیف و رنجور کرده بود؛ ولی او ماند تا مرگی باسعادت برای خویش رقم زند. تحصیلات دوره ابتدایی را با درخشش کم نظیر پشت سر گذاشت و در همان جابود که استعداد درخشانش آشکار گردید و با کسب بهترین معدل، در بین دانش آموزان، نفر ممتاز شناخته شد. او در سن ۱۲ سالگی عملاً نماز را شروع کرد و با مسجد آشنا شد و به مطالعه کتب غیردرسی روی آورد و روزبه روز بر معنویاتش افزود. در سال ۱۳۶۰ ه.ش موفق به اخذ دیپلم شد و پس از مدتی نیز به عضویت رسمی سپاه پاسداران درآمد و در قسمت پذیرش کارکنان مشغول خدمت شد. هم زمان در همان ایام تصمیم گرفت که به فراگیری دروس حوزوی بپردازد؛ لذا به حوزه علمیه همدان رفت و بسیار با سرعت و در کمترین زمان ممکن با شور و شوقی فراوان، دروس مقدماتی را پشت سر گذاشت. مدتی را هم در محضر آیت الله فاضلیان رحمه الله، امام جمعه ملایر، شاگردی نمود و سرانجام به قم عزیمت کرد. با شروع جنگ تحمیلی درس و بحث را رها کرد و عازم جبهه های حق علیه باطل شد. مجروح شد ولی به خانواده اطلاع نداد؛ پس از بهبودی دوباره به جمع سنگر نشینان بسیجی پیوست. سرانجام در دی ماه ۱۳۶۵ ه.ش در عملیات کربلای ۵ شلمچه بر اثر اصابت ترکش به سر به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

یک روز رفتم خانه زهرا خواهر شهید، دیدم کمی مریض احوال است گفتم چی شده گفت سرماخورده ام و به من

سر م وصل کرده اند. شب خوابیدم رضا و مهدی را دیدم که بچه ای آورده اند

و می گویند مامان می خواهیم این بچه را ختنه کنیم. گفتم یعنی چه؟

گفتند یعنی چه ندارد. صبح زنگ زدم زهرا گفتم حالت خوب شده؟



شماره ملی شهید: ۳۸۷۴۸۴۵۹۶۶

ش.پ. حوزه: ۷-۰۸۵۱

کد مرکز خدمات: ۴۴۱۲۰۵



باز هم بهت سرم زده اند؟ گفت مامان من سربه سرم نزار. گفتم دروغ نگو که سرماخورده ای! دیشب برادرهایت را در خواب دیدم و گفتند می خواهیم یک پسر را ختنه کنیم. بعد از مدتی زهرا رفت دکتر و فهمید که بچه دارد و بچه پسر است.

منبع: روایتی به نقل از مادر شهید

خطابه های ملکوتی

ای جوانان مبدا در غفلت بمیرید که علی علیه السلام در محراب عبادت شهید شد و امام حسین علیه السلام در میدان نبرد. برادران، استغفار کنید و دعا را از یاد نبرید، که دعا بهترین درمان برای تسکین دردهاست. همیشه به یاد خدا باشید و در راه او قدم بردارید. هرگز دشمنان بین شما تفرقه نیندازند.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید



طلبه شهید احمد سپهر

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ - اروندرود

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۷/۰۷/۰۵ - همدان

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات کربلای ۴

مزار مطهر: گلزار شهدای علی بن جعفر (ع) قم

سلوک تا افلاک

طلبه شهید احمد سپهر، فرزند محمدعلی در مهرماه ۱۳۴۷ه.ش در شهر همدان چشم بر جهان گشود. دوران کودکی را در قم و در خانواده‌ای روحانی و در کنار پدر و مادری مهربان، در کمال مراقبت و مهر و عطوفت طی کرد. از آغاز کودکی گوشش بانوای دل‌نشین قرآن آشنا گردید و با نغمه ذکر مصیبت سالار عشق یعنی حسین بن علی (ع) نوازش یافت. هنوز بیان شیرین کودکی را بر لب داشت و اشعار نوحه حسین (ع) را بر لب زمزمه می‌کرد که قرآن خواندن را پیش از رفتن به دبستان در نزد مادرش آغاز کرد. دوران ابتدایی و راهنمایی و دبیرستان را در مدرسه‌های شهاب، امیر کبیر، دین و دانش و امام صادق (ع) همیشه در حد یک شاگرد ممتاز از نظر درس و اخلاق گذرانید. بنابراین داشت تا دوشادوش علوم جدید، معارف اسلامی را نیز فراگیرد. آری؛ این شهید بزرگوار قدم به عرصه حوزه گذاشت تا کام تشنه خود را با کلام و سیره بزرگان دین سیراب نماید. از کودکی حیا و تعقل از وجودش هویدا بود. چیزی را بدون دلیل قبول نمی‌کرد و به تفکر می‌پرداخت در عین حال بسیار عاطفی و مهربان بود. از دوران آغاز انقلاب اسلامی ایران با کلماتی متین و جواب‌های ریشه‌ای در مقابل گمراهان پاسخگو بود. با آغاز جنگ تحمیلی آنچه در کلاس صادق آل محمد (ع) آموخته بود، باید در مرحله عمل پیاده می‌کرد. او با شوقی فراوان و دل‌باختگی سوزان رفت تا در صف آن رادمردانی قرار گیرد که جز شوق وصال یار، چیز دیگری آنان را قانع نمی‌کرد؛ سرانجام در فروردین ماه ۱۳۶۵ه.ش رهسپار جبهه‌های حق علیه باطل شد و در دی‌ماه همان سال در منطقه عملیاتی اروندرود بر اثر اصابت ترکش به فیض شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

شهید قبل از اعزام، مکرر به مسجد مقدس جمکران می‌رفت و متوسل به حضرت بقیه‌الله (عج) می‌شد در سال

۱۳۶۵ه.ش با شور وصف‌ناشدنی راهی جبهه شد و در دفتر چه خاطراتش

می‌نویسد: این آغازی است بر شروع یک حیات جدید در سالی که به

پایان رسیدن آن تردید دارم! در آخرین شبی که از قم به جبهه رفت در



شماره ملی شهید: ۳۸۷۴۴۳۱۷۰۳

ش.پ.حوزه: ۷-۱۳۰۷

کد مرکز خدمات: ۴۴۰۶۹۴



همان دفتر چه خود نوشته بود: فردا روز آخر من است وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ... قبل از شهادت روزی خوابش را بر ایمن بازگو کرد که با رفیقش نزد امام خمینی (ع) بوده‌اند. امام دو انگشت داشتند، یکی که زیباتر بوده را به احمد می‌دهد.

منبع: روایتی به نقل از پدر شهید

خطابه های ملکوتی

حفظ سنگر در جبهه و پشت جبهه است که پشت جبهه، چون پایه‌ای برای ساختمان عظیم جبهه و جنگ است. آن‌ها که می‌توانند، جبهه را خالی نگذارند و آن‌هایی که نمی‌توانند، در سنگر دیگری به وظایف خود عمل کنند. همواره گوش به فرمان امام عزیزمان باشید و وحدت را در سطح کلیه اقشار ملت به‌خصوص روحانیت گران‌قدر حفظ کنید. همیشه در خاطر تان باشد که تنها راهی که دشمن می‌تواند به ما ضربه بزند از داخل است.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید





طلبه شهید غلامعلی سعیدی فر

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۶/۵/۲ - همدان

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۶/۱۰/۲۶ - ماووت عراق

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات کربلای ۱۰

مزار مطهر: گلزار شهدای باغ بهشت همدان

سلوک تا افلاک

طلبه شهید، غلامعلی سعیدی فر، فرزند فتحعلی در مردادماه ۱۳۴۶ه.ش در شهر همدان به دنیا آمد. وی از همان کودکی چالاک و کنجکاو بود؛ وی در پی درک حقایق بود که به وادی علم دبستان رسید. دوران ابتدایی و راهنمایی را با موفقیت طی نمود. وی در کنار درس و مشق، به ورزش هم، گوشه چشمی داشت. در جلسات قرآن و آموزش احکام فعالیت چشمگیری داشت. سال ۱۳۶۲ه.ش هم‌زمان با ورود به دبیرستان ابن‌سینا، فعالیت اصلی غلامعلی آغاز شد. برادر شهید فتح‌الله زارعی مسئول انجمن اسلامی و بسیج دبیرستان، با شناخت لیاقت او دست‌به‌کار شد و با کمک شهید و دوستانش، پایگاهی راه‌اندازی نمود و هر شب با جمعی از برادران بسیجی، روحیه رزم و دفاع را تقویت می‌کردند. تشکیل هسته‌های مطالعاتی از سوی شهید و دوستانش سبب ارتقاء بینش عزیزان محصل شد. با توجه به علاقه وافر به درس اعتقادی، فقه‌ای و تربیتی رهسپار حوزه علمیه امام صادق (ع) قم گشت و تا مقطع سطح یک ادامه داد. با آغاز شدن جنگ تحمیلی و صدور فرمان تاریخی امام (ع) درس و بحث را رها نمود و به‌عنوان بسیجی غواص راهی جبهه‌های حق علیه باطل شد. در سال ۱۳۶۴ه.ش پس از سه ماه حضور در جبهه در عملیات والفجر هشت، در فاو شرکت کرد که در این عملیات، تعداد زیادی از یارانش از جمله: شهید زارعی، رستمی، تقوی طلب، بابایی، برقی و .. را ستاره دید؛ در ایوان قدس عشق! صبحگاه خونین ۳۰ بهمن در حالی که جنازه بهترین یاران در ام‌القصر زینت زمین بود، ترکشی شهید را مجبور به وداع با آنان و قدم نهادن به پشت جبهه کرد. سال ۱۳۶۵ه.ش وقتی پیام مرادش را دریافت در حالی که زخم‌های تنش هنوز التیام نیافته بود عازم جبهه شد. سرانجام در دی‌ماه سال ۱۳۶۶ه.ش در منطقه ماووت عراق، آخرین مصاف او با دشمن بود که بر اثر اصابت ترکش به سر و شکم به درجه رفیع شهادت نائل شد.



شماره ملی شهید: ۳۸۷۱۴۰۲۸۷۷

ش.پ. حوزه: ۷-۰۸۵۴

کد مرکز خدمات: ۴۴۱۱۹۸

روایت های جاودانه

تو بیست و یک سال به من سلام دادی، حالا بعد از این، من به تو سلام می‌دهم» این آخرین جملات مادر شهیدی بر بالین جگرگوشه‌اش است. از خاطرات آخرین سفرش با فرزند شهیدش چنین می‌سراید: آخرین ماه پاییز بود که به قم رفت؛ اما زود برگشت. گفتیم: چرا مادر این قدر زود برگشتی؟ گفت: حوزه، فعلاً تعطیل است. مادر آماده شو به مشهد مقدس برویم! اما من که فرزند مریضی در خانه داشتم این دست و آن دست می‌کردم. گفت: خدا ارحم الراحمین است. و من که برایم معلوم بود که او یا اسیر یا شهید می‌شود و یا شهید گمنام، آماده شدم و باهم رفتیم. کمتر از سه روز آنجا بودیم. چهارشنبه برگشتیم. پنج‌شنبه برایش قربانی کردیم و جمعه رفت. حدود چهل و پنج روزی گذشت که خبر شهادتش را آوردند. از خدا خواستم که به من صبر بدهد و رفتم بر بالینش در بین نوزده شهید، اولین شهید غلامعلی بود که او را از سربند زیبایش (که مزین به یا صاحب‌الزمان عجل‌الله تعالی فرجه) بود شناختم و به او سلام دادم.

منبع: روایتی به نقل از مادر شهید

خطابه های ملکوتی

ای خدا! با تو پیمان بسته بودم که تا پایان راه بروم و تا آنجا که جان در بدن و خون در رگ داشتم، آمدم. اله‌ها! خودت نعمت زیبایی هدایت را به من عنایت کردی، دستم را بگیر و ایمانم را مستمر گردان که بتوانم وظیفه‌ام را انجام دهم. معشوقا! خود می‌دانی که تنها برای رضای تو و انجام فریضه دینی و جهاد برای استقلال مملکت به جبهه آمدم؛ پس تو اجر این هجرت را، هجرت از منیت‌ها و خودبینی‌ها و درنهایت شهادت در راحت قرار بده و قطرات خونم را کفاره گناهانم کن.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید



طلبه شهید سید مظهر سیدی کیهانیان

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۲۹ - شلمچه

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۷/۰۲/۰۳ - همدان

مزار مظهر: گلزار شهدای علی بن جعفر (ع) قم

نحوه شهادت: اصابت ترکش به سر در عملیات کربلای ۵

سلوک تا افلاک

طلبه شهید، سید مظهر سیدی کیهانیان فرزند سید ذبیح‌الله در اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۴۷ ه.ش در روستایی از توابع بیجار در خانواده‌ای مذهبی دیده به جهان گشود و در دامان پدر و مادری متعهد و فداکار تربیت یافت. تحصیلات ابتدائی را در شهرستان درگزین گذراند و در سال ۱۳۵۸ ه.ش به دنبال هجرت خانواده به قم، تحصیلات خود را در مدارس آنجا با موفقیت به اتمام رساند. عاشق علم و کمالات انسانی بود؛ به اهل علم- از هر طبقه‌ای که بودند- احترام می‌گذاشت و خود را شیفته علوم دینی و اسلامی می‌دید. دوست داشت تا در کلاس صادق آل محمد (علیه السلام) به‌عنوان شاگردی فعال و کوشا به درس مشغول شود؛ از این رو پا به عرصه مقدس حوزه علمیه گذاشت و مدت سه سال به علوم حوزوی و فراگیری آن اهتمام ورزید. او عاشق درس بود و به‌عنوان یک طلبه ممتاز، مورد احترام طلاب و اساتید قرار گرفت. با آغاز جنگ تحمیلی درس و بحث را رها کرد و به جبهه‌های حق علیه باطل اعزام شد. زمانی که می‌خواست به جبهه برود، با شگردی خاص رضایت پدر و مادر را گرفت؛ اگر چه با توجه به علاقه زیادش به خانواده، دلش برای آن‌ها تنگ می‌شد، ولی احساس وظیفه در برابر دین و کشور، این دل‌تنگی‌ها را توجیه می‌کرد. سرانجام در دی‌ماه سال ۱۳۶۵ ه.ش در عملیات کربلای ۵، شلمچه بر اثر اصابت ترکش به سر و گردن به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

او برای آخرین بار که می‌خواست به جبهه اعزام شود من متوجه شدم که روحیه‌اش خیلی عوض شده و با دفعه‌های قبل فرق کرده بود. از خداوند صبر و یاریش را برای این امتحان سخت می‌طلبیدم. شب همه بچه‌هایم برای بدرقه او به منزل ما آمده بودند. یکی از نوه‌هایم بدون علت خیلی شروع به گریه کرد و اصلاً آرام نمی‌شد؛ ایشان بعد از جمع‌آوری وسایلش؛ قرآن را بوسید و از زیر آن رد شد. هر چه بگویم کم است نمی‌توان از آن‌ها تعریف کرد آن قدر که شریف بودند. بهترین راه را برای رسیدن به خدا را برگزیدند که جهاد بالاترینش بود؛ آن‌ها به تکلیف خود عمل



شماره ملی شهید: ۳۹۹۰۰۳۲۸۱۱

ش.پ. حوزه: ۷-۱۳۱۸

کد مرکز خدمات: ۴۴۴۶۶۴



کردند در حالی که هنوز به سن تکلیفشان نرسیده بودند. ما ماندیم که باید تکلیفمان را انجام دهیم.

در حین خروج از خانه یک‌دفعه لامپ حیاط منزلش خاموش شد، من یک احساس عجیبی پیدا کردم

گوئی که باورم شد که پسرم دیگر به خانه بر نمی‌گردد من هر روز که از سر کار به خانه برمی‌گشتم همیشه نگاهم به

در و دیوار مسجد بود و منتظر شهادت پسرم بودم. ان شاء الله خداوند این هدیه ناقابل را از ما قبول فرماید و به لطف خود

به ما بازماندگان شهدا صبر و استقامت عنایت فرماید.

منبع: روایتی به نقل از مادر شهید

خطابه های ملکوتی

ای صدام و ای تمام ظالم‌های دنیا! بدانید که روزی فرو خواهید ریخت؛ چون ظلم ریشه نمی‌دواند و رشد نمی‌کند و ما مؤمنین با دشمنان اسلام می‌جنگیم. چون از مکتب حسین (علیه السلام) درس گرفته‌ایم و از عباس علمدار (علیه السلام) آموخته‌ایم که از دریای آب گذشت و به دریای آتش قدم نهاد، تا اسلام را یاری کند و ای دشمن اسلام! بدان اگر بدن ما در میدان مین‌ها بسوزد و پودر شود و بعد تمام پودرها را به دنیا پخش کنید، در آن سلول‌های سوخته کلمه «لا اله الا الله» و «اسلام دین ماست» آن را نمی‌توانید بگیرید.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید



روحانی شهید منصور شعبانی راد

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۵۹/۰۷/۲۹ - همدان

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۳۱ - قزان قره بیجار

مزار مطهر: گلزار شهدای باغ بهشت همدان

نحوه شهادت: در حین انجام مأموریت

سلوک تا افلاک

شهید روحانی، منصور شعبانی راد در سال ۱۳۳۱ ه.ش در روستای قزانقره شهر بیجار دیده به جهان گشود با علاقه زیادی که به علم آموزی و دانش داشت دوران ابتدایی و راهنمایی و متوسطه را با موفقیت به اتمام رساند. پس از آن وقتی پدرش عشق و علاقه به علوم دینی و اخلاقی را در او دید، او را به شهر همدان آورد و در حوزه علمیه به آیت الله ملاعلی معصومی همدانی رحمته الله می سپارند. این عهدی بود که پدرش، باخدای خود بسته بود. عهدی که هر سال با پرداخت دیون شرعی خود به ایشان با خود یادآوری می کرد. پس از چند سال در مبارزات علیه شاه خودفروخته پهلوی در انتقال و نشر اعلامیه های امام خمینی رحمته الله شرکت کرد. بعد از پیروزی انقلاب به ندای امام رحمته الله جهت سازندگی لبیک گفت و اولین هسته جهاد سازندگی همدان را به همراه هم‌رزمانش تشکیل داد و به روستاها از جمله تبرک و گاو سوار و بابانظر اعزام می شدند و در این بین از سخنرانی و تبیین اهداف انقلاب غفلت ننموده و در مناسبت های گوناگون به ایراد سخن می پرداختند. سرانجام به همراه دوستان خود راهی مأموریت می شوند که در بین راه در مسیر پادگان نوژه در سانحه تصادف رانندگی با خودروی سنگین و آتش گرفتن خودروی شان به همراه دوستان خود به درجه رفیع شهادت نائل شدند.

روایت های جاودانه

همراه شهید به منطقه ای رفته بودیم جهت بازدید و افتتاح، وقت ناهار بود، در اتاقی برای ما نهار تدارک دیده بودند. غذا استانبولی بود، ما نشسته بودیم سر سفره که شهید آمدند و با دیدن ما، با لحنی خاص و عصبانی گفت: مردم نان ندارند بخورند شما دارید برنج می خورید.

منبع: روایتی به نقل از پسر شهید از آقای رضا نیا هم‌رزم شهید



شماره ملی شهید: ۰۰۰۰

ش.پ. حوزه: ۰۰۰۰

کد مرکز خدمات: ۰۰۰۰



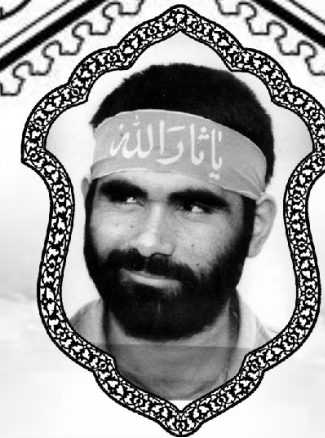
خطابه های ملکوتی

خودسازی فقط حرف زدن نیست عمل کردن است بروید برای مردم کار کنید.

منبع: بخشی از وصیت نامه شفاهی شهید به خانواده



محل دفن شهید



طلبه شهید ابراهیم شیخ علیان

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۳۹/۰۷/۰۹ - همدان، شورین

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۰۶/۲۰ جزیره مجنون

نحوه شهادت: اصابت تیرمستقیم در عملیات انصار

مزار مطهر: گلزار شهدای باغ بهشت همدان

سلوک تا افلاک

طلبه شهید، ابراهیم شیخ علیان فرزند آقا شعبان علی در مهرماه سال ۱۳۳۹ ه.ش در روستای شورین از توابع استان همدان و در خانواده‌ای مذهبی و ساده‌زیست به دنیا آمد. پدرش کارگر بود و با اندک درآمد حاصل از کار سخت و طاقت‌فرسای کارگری، مخارج زندگی را تأمین می‌کرد. به تربیت اسلامی و اعتقادی خانواده و بچه‌ها بسیار اهمیت می‌داد و این امر باعث شد تا ابراهیم از همان کودکی با مکتب آل الله علیه السلام آشنا شده و شیفته آموزه‌های عاشورایی شود. در سال ۱۳۴۶ ه.ش وارد دبستان شد و تحصیلات خود را تا پایان مقطع متوسطه در رشته ادبیات و علوم انسانی ادامه داد و موفق به اخذ مدرک دیپلم شد. با توجه به علاقه به دروس اخلاقی و فقهی مدتی را در حوزه علمیه مشغول تحصیل شد. سال‌های انقلاب، نوجوانی پر شور با تفکرات ضد استعماری و ضد طاغوتی بود که همراه با دیگر جوانان و نوجوانان به‌طور جدی وارد جریان مبارزات انقلابی شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی عضو کمیته انقلاب اسلامی شد و بعد از شش ماه به سپاه پاسداران پیوست و با آغاز جنگ تحمیلی روانه جبهه‌های حق علیه باطل شد و در اولین اقدام به مدت ۱۳ ماه با نام‌آورانی چون شهید ایرج چنگیزی و شهید ابوالقاسم جعفری در منطقه پاوه، مسئول دسته‌گردان تخریب تیپ همدان به مبارزه با گروهک‌های ضدانقلاب پرداخت. سپس در قالب خدمت سربازی به منطقه جنگی اعزام و به مدت ۱۱ ماه انجام وظیفه کرد در سال ۱۳۶۰ ه.ش به مدت ۵ سال در آموزش و پرورش مشغول فعالیت شد اما هر شش ماه یکبار در قالب مأموریت به جبهه اعزام می‌شد. سال ۱۳۶۳ ه.ش ازدواج کرد. ایشان پس از سال‌ها مجاهدت در راه خدا و حضور در مناطق عملیاتی غرب و جنوب، سرانجام در شهریورماه سال ۱۳۶۵ ه.ش در منطقه عملیاتی جزیره مجنون بر اثر اصابت تیر مستقیم دوشکا به درجه رفیع شهادت نائل آمد. پیکر پاک و مطهرش به مدت ۱۱ سال در خاک جزیره مجنون باقی ماند و سرانجام توسط جستجوگران نور در سیزدهم مهر سال ۱۳۷۶ ه.ش به آغوش خانواده‌اش بازگشت.



شماره ملی شهید: ۳۸۷۲۵۴۹۲۵۱

ش.پ. حوزه: ۷-۱۹۵۰

کد مرکز خدمات: ۴۴۱۱۹۹



روایت های جاودانه

روزی در خانه با خانواده صحبت‌ها می‌کردند و می‌گفتند، هر چیز و هر کاری که انسان می‌خواهد انجام بدهد، جهت رضای پروردگار انجام دهد و روزی دیگر نیز خانواده را این‌گونه نصیحت کرد و گفت: ما چهار نفر مرد در خانه هستیم و باید جبهه را سالانه به چهار قسمت تقسیم کنیم که خانواده از اجر جهاد در راه خدا بی‌فیض نباشد و در برابر شهدا و خانواده شهدا روسفید باشند!

منبع: روایتی به نقل از خواهر شهید

خطابه های ملکوتی

برادران و خواهران بدانید؛ که این دنیا محل گذر است و شما به این دنیا دل نبندید. اگر نعمت بیشتری در اختیار تان هست، بهتر است در راه رضای خدا برای مردم استفاده کنید تا رستگار شوید! به عبادات اهمیت زیادی دهید که باعث صیقل قلب و نزدیکی با خدا می‌شود و از دام‌های شیاطین وارسته می‌کند و به آن‌ها بی‌توجه نگاه نکنید و فکر کنید و انجام دهید.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید





روحانی شهید نادر عبادی نیا (قره گوزلو)

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۴/۰۷/۱۵ همدان

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ - ام الرصاص

نحوه شهادت: اصابت گلوله در عملیات کربلای ۴

مزار مطهر: گلزار شهدای باغ بهشت همدان

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، نادر عبادی نیا فرزند علی سرور در مهرماه سال ۱۳۴۴ ه.ش در شهر همدان به دنیا آمد. دوران تحصیل که از راه رسید او کمر همت به تحصیل بست و با استعداد و ذوق خدادادی برای ارتقاء علمی خود کوشید. سال‌های دبستان را در مدرسه‌ی آیت‌الله غفاری (ره) فراگرفت و تا تحصیل در مقطع متوسطه در دبیرستان ابن‌سینا مشغول فعالیت و نشاط بود. بعد از اخذ دیپلم به سبب علاقه وافر به علوم دینی و اخلاقی و فقه‌ای رهسپار حوزه علمیه همدان شد و با ادامه تحصیل در حوزه‌های علمیه همدان و شهر مقدس قم تا پایان سطح یک ادامه تحصیل داد و ملبس به لباس روحانیت شد. در روزهای تحصیل در مکتب‌خانه امام زمان (عج) درس اخلاق و ایثار، معرفت و شناخت را آموخت. در سال‌های انقلاب کنار دیگر جوانان و نوجوانان سلحشور شهرستان همدان در راه پیروزی قیام بزرگ ملت ایران گام برداشت و در این راه از هیچ کمک و اقدامی فروگذار نبود. پس از پیروزی انقلاب نیز باهدف خدمت به خانواده محرومان و مستضعفان جامعه به نهاد نوپای بسیج مستضعفین پیوست. وی با شروع جنگ تحمیلی، بارها به مناطق مختلف عملیاتی اعزام شد و در عملیات متعدد شرکت کرد و همراه با دیگر هم‌زمان و هم‌سنگران خویش حماسه‌ها آفرید. از روحیات معنوی و عرفانی بالایی برخوردار بود و در هر یک از گردان‌ها که حضور داشت به‌عنوان نمونه اخلاق اسلامی و حسنه شناخته می‌شد و سرمنشأ خیرات و برکات فراوان بود. به انجام واجبات و مستحبات و ترک محرمات و مکروهات تأکید بسیار داشت و همواره مشغول نماز و عبادت به‌خصوص خواندن نماز شب و دعا‌های توصیه‌شده عاشورا و توسل بود. در مناطق مختلف عملیاتی به‌عنوان امام جماعت و مبلغ حاضر بود و در قالب سخنرانی‌ها و گفت‌وگوهای جمعی و خصوصی سعی می‌کرد دیگر هم‌زمان خود را با معارف عمیق دینی و اسلامی آشنا کند. سرانجام پس از ماه‌ها مجاهدت در راه خدا، دی‌ماه سال ۱۳۶۵ ه.ش در منطقه عملیاتی ام الرصاص و در جریان عملیات کربلای ۵ به‌عنوان غواص پس از رشادت‌های بسیار به درجه رفیع شهادت نائل شد. پیکر پاک و مطهرش مدت‌ها در همان منطقه باقی ماند تا اینکه در سال ۱۳۷۵ ه.ش با تلاش جستجوگران نور به آغوش خانواده و هم‌زمانش بازگشت و در گلزار شهدای زادگاهش به خاک سپرده شد تا مزارش زیارتگاه عاشقان و دلدادگان باشد.



شماره ملی شهید: ۳۸۷۴۷۹۱۹۶۳

ش.پ. حوزه: ۷-۰۸۶۴

کد مرکز خدمات: ۴۴۴۲۳۰

روایت های جاودانه

تمام قدروی انگشت‌های پاهایم ایستادم و لامپ را چرخاندم. تاریکی مثل پرده‌ای چادر را فراگرفت. چشم، چشم را نمی‌دید. بچه‌ها با همان لباس غواصی به سجده افتادند و هم‌صدا با عبادی نیا شدند که پرسوز می‌خواند: «بریز آب روان اسماء، ولی آهسته‌آهسته...» همه در حال خودمان بودیم، پیشانی روی خاک، که ناگهان شنیدیم عبادی نیا بی‌بی‌را از عمق جانش صدا زد و بدون اینکه دعا کند، سر از سجده برداشت و با همان حق‌هق گریه بلند شد و از چادر بیرون زد. بلند شدم. طاقت نیاوردم. نمی‌دانم چه شده. قدم به قدمش، زیر نور کمرنگ مهتاب، از لابه‌لای بوته‌های بلند چولان‌ها دنبالش می‌رفتم. آمدم صدایش کنم: «نادر! بایست، کارت دارم.» ولی نتوانستم. تندتر قدم برداشتم. رفت رسید کنار کُنده نخلی و زانو زد. عمامه‌اش را از سرش برداشت و انداخت روی رمل و پیشانی‌اش را روی خاک گذاشت. دلهره داشتیم. نمی‌دانستم چه کار کنم. اصلاً نمی‌دانستم آنجا چه کار می‌کنم و حالا چه باید به او بگویم. اصلاً حرف نمی‌توانستم بزنم. رفتم جلو دست روی شانه‌اش گذاشتم و محکم فشردم تا بفهمد من کنارش هستم و می‌فهمم چه می‌گوید و چه می‌کشد. سر بلند کرد و نگاه پرسانش تبدیل به نگاه متعجب شد و با گوشه آستینش اشکش را پاک کرد. می‌خواستم بگویم: من محرمم. یعنی می‌دانم چه توی دلت می‌گذرد. بگو! بگو و سبک شو! بگو چه دیدی، چه شنیدی، که آن‌طور فریاد کشیدی، آن‌طور بلند شدی و دویدی، این‌طور سر روی خاک گذاشته‌ای و گریه می‌کنی! انگار شنیده باشد چه فکری کرده‌ام سر به نفی تکان می‌داد و حتی گمانم شنیدم که گفت: «نه» فقط گفتیم: «تا عملیات فقط چهل روز دیگر باقی‌مانده یعنی یک اربعین... نکنند همین عددهاست که...» که باز حق زد و سر تکان داد و سر به سجده گذاشت. گفتیم: «نمی‌خواستم این را بگویم، نادر ولی روضه‌های امشب با شب‌های پیش خیلی فرق داشت. چه توی دلت گذشته، مرد؟ بگو به من! غریبه نیستیم... یعنی سعی می‌کنم نباشم.» بلند شد، چشم در چشم، سر تکان داد و لب‌گزید و حالا واضح شنیدم که گفت: «نه» و راه افتاد، سریع و با گام‌های بلند. گفتیم: «نادر!» ایستاد و گفت: «امتحان سختی بود. امتحان سختی داریم. خیلی سخت. فقط این را می‌توانم بگویم» و رفت نشست داخل بلم و پارو زد و من آن قدر نگاهش کردم تا سیاهی شب بلعیدش. هنوز از چادرمان صدای ناله بچه‌ها می‌آمد، بدون اینکه نادر برایشان چیزی خوانده باشد.

منبع: روایتی به نقل از حمید حسام هم‌زم شهید

خطابه های ملکوتی

سعی کنید خود را با قرآن و اهل بیت بیشتر آشنا کنید و از این دو نعمت گرانبها استفاده کامل را ببرید. عزیزانم در حمایت از روحانیت، این نهاد گرانبه و این سربازان به حق امام زمان (عج) دریغ نکنید، و لحظه‌ای خود را جدا از آنها ندانید. فرزندان خود را برای شرکت در این نظام مقدس تشویق نمایید که اسلام عزیز در این زمان بیشتر از هر زمان دیگر به آنها احتیاج دارد.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید



طلبه شهید رضا عمادی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۵/۰۹/۰۶ - همدان

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ - اروندرود

نحوه شهادت: اصابت گلوله در عملیات کربلای ۴

مزار مطهر: گلزار شهدای باغ بهشت همدان

سلوک تا افلاک

طلبه شهید، رضا عمادی فرزند اسدالله در آذرماه ۱۳۴۵ه.ش در روستای تفریح ان همدان دیده به جهان گشود. تحصیلات دوره ابتدایی را در زادگاهش پشت سر گذاشت و تحصیلات راهنمایی را در سنگستان گذراند. پس از آن برای ادامه تحصیل با توجه به علاقه زیاد به دروس تربیتی و اخلاقی و اعتقادی رهسپار حوزه علمیه شد. درگاه اول به حوزه علمیه علی بن ابی طالب ۷ ملایر رفت و به خواندن دروس حوزوی تا سطح یک مشغول شد. با شروع جنگ تحمیلی در سوسومشق را به مکتب خانه شهدا برد و به عنوان نیروی بسیجی غواص رهسپار دیدار با معشوق و حبیبش گشت و محکم تر از همیشه رهسپار دفاع از وطن و ناموس و جان و مال و آبروی مردم کشورش شد. سرانجام در دی ماه سال ۱۳۶۵ه.ش در منطقه عملیاتی اروندرود ام الرصاص بر اثر اصابت تیر و ترکش به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

موقعی که بعضی ها متوجه ما شدند، دیگر موقع وقت تلف کردن نبود، باید زودتر پناه می گرفتیم تا تیر به ما نخورد؛ آتش خیلی سنگین بود، همین طوری تیربار را گرفته بودند در ساحل بچه ها را می زدند. می گفت همان لحظه رضا عمادی افتاد روی سیم خاردارها و گفت از روی من رد شوید و سریع عبور کنید. می گفت هیچ کس دلش نیامد پا بگذارد روی رضا. یک نگاه به من که فرمانده بودم کرد و قسمم داد، گفت آقا کریم به بچه ها بگو رد بشوید، الان همه کشته می شوید، باید بچه ها سریع می رفتند لابه لای نی ها و نخل ها پناه می گرفتند... باز م دلم راضی نشد دستور دهم بچه ها از روی رضا رد بشوند. در همین لحظه دیدم همین طور که دراز کشیده روی سیم خاردارها، دوباره داد زد و گفت: «چی شده! نکنند رویتان نمی شود که از روی من رد بشوید، باشه، برعکس می شوم که چشمم در چشم شما نباشد، سریع خودش را برعکس کرد و به شکم خوابید روی سیم خاردارها. آنجا بود که منور زدند که همه را شهید کنند، مجبور شدم سریع دستور دادم بچه ها از روی رضا رد شدند. فقط نفر اول که رد شد رضا آخر گفت، دیگر تا ۷۰ نفر



شماره ملی شهید: ۱۱۴۱۴۷۱۹۶۵

ش. پ. حوزه: ۷-۵۸۶۱

کد مرکز خدمات: ۴۴۴۲۲۲



بعدی هیچ چیزی نگفت، این را فقط می دیدم که هر نفر رد می شد، سیم خاردار نیم سانت بیشتر فرو می رفت به سینه رضا «مثل امشبی بود، رضا که شهید شد برای اینکه پیکرش رو آب نبرد، دست هایش را با چفیه بستم به میلگردهای کنار ساحل. دست رضا باز شد و پیکرش رفت در گل ولای ساحل جزیره ام الرصاص. آقا کریم می گفت: تا شش ماه نمی توانستم از سر کوچه آقا رضا رد شوم.

منبع: روایتی به نقل از آقا کریم مطهری همرزم و فرمانده شهید

خطابه های ملکوتی

سلام ما را به امام علیه السلام برسانید نهایت می خواهم برای شما لبیک گویند پیر جماران بگویم اگر سعادت دنیا و آخرت را می خواهید گوش به فرمان این مرد خدایی باشید خداوند این پیر را برای محرومین عالم نگهدار باشد ان شاءالله در این امر مهم مؤید و پیروز باشید.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید





روحانی شهید سلطان مراد کزازی (اسلامی)

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۲۳/۰۵/۲۴ - همدان - ورکانه

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۴/۱۲/۰۱ - اهواز

نحوه شهادت: اصابت موشک به هواپیما

مزار مطهر: بهشت زهراي تهران

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، سلطان مراد کزازی معروف به اسلامی فرزندالله وردی در مردادماه سال ۱۳۲۳ ه.ش در روستای ورکانه از توابع شهرستان همدان در خانواده‌ای مذهبی و متدین دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی را در همان روستا گذراند و از همان اوایل تحصیل آثار خوش فکری و دارا بودن استعدادی قوی در او نمایان بود به نحوی که به تقلید از سخنرانی واعظ روستا در سن ۱۰ سالگی بالای منبر رفته و عین مطالب ایشان را بازگو کرده بود. پس از گذراندن ابتدایی به علت علاقه شدید به تحصیل در علوم اسلامی و با تشویق واعظ روستا به شهرستان همدان عزیمت نمود و از محضر بزرگانی همچون آیت الله نجفی رحمته الله بهره برد و از محضر پرفیض و روحانی آیت الله العظمی حاج شیخ ملا علی معصومی همدانی رحمته الله معروف به آخوند همدانی که حضرت امام رحمته الله در وصف ایشان خود را همکلاس ایشان دانست، بهره‌های فراوان معنوی برد و توسط ایشان به لباس مقدس روحانیت ملبس شد و به شیخ علی اسلامی به سفارش مرحوم آخوند تغییر نام داد و معروف گشت. وی در سن ۲۱ سالگی از دواج کرد که ثمره این ازدواج ۳ فرزند دختر و ۳ پسر بوده که پسر بزرگش در سن ۱۸ سالگی به عنوان نیروی بسیجی در جریان جنگ تحمیلی عراق علیه ایران به فیض عظمای شهادت نائل شد. ایشان در سال ۱۳۴۱ ه.ش جهت کسب علوم اسلامی در سطوح بالاتر حوزه و پس از گذراندن اوایل دوره سطح علوم حوزوی در شهرستان همدان راهی تهران شد و در حوزه علمیه مروی از محضر اساتیدی همچون آیت الله شریعتمداری بهره برد و به کتاب‌های رسائل و کفایتین را که از دوره‌های بالای علوم اسلامی حوزوی به شمار می‌رود اشتغال پیدا کرد. همچنین در درس‌های خارج فقه، آیت الله العظمی حاج سید احمد خوانساری که از زهاد زمان به شمار می‌رفتند، شرکت می‌کرد و بهره می‌جست. ایشان از همان اوائل آغاز نهضت اسلامی به پیروی از قائد و مرجع تقلیدشان حضرت امام خمینی رحمته الله در صف اول مقابله با رژیم طاغوت ظاهر شد و همراه شهید بزرگوار حاج شیخ فضل الله محلاتی رحمته الله در سنگر وعظ و خطابه و تدریس به فاش کردن چهره پلید و ضد انسانی رژیم طاغوت پرداختند که از طرف رژیم مورد

تهدید قرار گرفتند. در یازدهم ماه مبارک رمضان ۱۳۵۷ ه.ش دستگیر و در زندان شهربانی زندانی شدند و در آنجا نیز شجاعت خویش را اظهار داشتند و هرگز از اصول اسلامی دست برنداشتند. بعد از طی شکنجه‌های



شماره ملی شهید: ۳۸۷۵۳۸۱۱۲۲

ش.پ. حوزه: ۷-۲۱۹۸

کد مرکز خدمات: ۰۰۰۰



روحی و جسمی در روز عید فطر همان سال یعنی پس از گذشت ۱۹ روز از دستگیری آزاد شدند و به آغوش خانواده بازگشتند. اما باز هم در سخنرانی‌ها و خطابه‌ها دست از رسوا کردن رژیم برنداشتند. تا اینکه سرانجام انقلاب اسلامی به پیروزی رسید پس از پیروزی انقلاب مسئولیت‌های خویش را سنگین تر یافت و در سنگرهای مختلف از جمله تدریس در نیروی هوایی و اقامه نماز جماعت در بانک کشاورزی و بسیج و هیئت‌های مذهبی حضوری فعال داشت و با قاطعیت از انقلاب اسلامی و شخص حضرت امام پشتیبانی و حمایت می‌کرد و این مطلب را در عمل نیز ثابت کرد. سرانجام در اسفندماه سال ۱۳۶۴ ه.ش بر اثر اصابت موشک به هواپیما حامل ایشان از طرف حزب بعث عراق با عده‌ای از دوستان و یاران امام رحمته الله عظیم الشان به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

در سال ۱۳۵۷ ه.ش در روزهای پراشتهای پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، پدرم در جریان یکی از راهپیمایی‌های اعتراضی دستگیر شد و به شهربانی منتقل گردید. به مدت هفت یا هشت روز هیچ خبری از او در دست نبود و در این مدت، نیروهای ساواک چندین بار منزل ما را مورد تفتیش قرار دادند، اما در یافتن مدارک مدنظر خود ناکام ماندند. پس از گذشت این روزهای سخت، مرحوم شیخ فضل الله محلاتی، که از دوستان نزدیک پدرم بود و در نهایت نیز همراه ایشان به شهادت رسید، به خانه ما آمد و مادر را از خبر بازداشت پدر مطلع ساخت. روزها سپری شد تا اینکه در شب عید فطر، پدرم از زندان آزاد شد. صبح روز عید، او به مسجد امام علی رحمته الله رفت و در کنار خیل عظیمی از مردم، راهی فضای باز کنار مسجد گردید تا نماز عید فطر را در فضایی معنوی و باشکوهی وصف‌ناپذیر برگزار کند.

منبع: روایتی به نقل از فرزند شهید

خطابه های ملکوتی

به فریضه امر به معروف و نهی از منکر عامل باشید حتی در خطرناک‌ترین شرایط این واجب الهی و مهم را ترک نکنید. پشتیبان ولایت فقیه باشید.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شفاهی شهید



محل دفن شهید





طلبه شهید غلامحسین محمدی

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۰/۰۹/۲۶ - همدان

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۳۷/۰۲/۲۸ - همدان

مزار مطهر: گلزار شهدای باغ بهشت همدان

نحوه شهادت: ترور

سلوک تا افلاک

طلبه شهید، غلامحسین محمدی فرزند علی اصغر در اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۷ ه.ش در شهر همدان دیده به جهان گشود. در همان اوایل کودکی دچار بیماری هایی شدید گردید. ولی خواست خدا بود تا زنده بماند. در دوره دبستان همراه با برادر کوچکش، به جلسات مختلفی از جمله جلسات مکتب امام زمان (عجالت) می رفت. و در آنجا به فراگیری قرآن و مسائل اسلامی می پرداخت. گواهینامه دوران متوسطه را گرفت و وارد دبیرستان شریعتی شد. بعد از شش سال تحصیل، موفق به اخذ دیپلم ریاضی شد. سپس با توجه به علاقه وافر به علوم اخلاقی و اعتقادی رهسپار حوزه علمیه شد و مدتی را مشغول تحصیل علوم حوزوی بود. با شروع انقلاب اسلامی، وارد مرحله پرمسئولیتی شد. نسبت به خاندان پهلوی بدبین بود و در تظاهرات و راهپیمایی ها شرکت می کرد. با پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ ه.ش و کوشش برای پیروزی آن به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد. بعد از طی دوره آموزشی در پادگان ابوذر، به انجام وظیفه پرداخت. در رابطه با مساله گروهک ها زحمات زیادی را متحمل شد. او از امنیت خود کاست، تا امنیت جامعه برقرار باشد. سرانجام در آذرماه سال ۱۳۶۰ ه.ش مصادف با اربعین حسینی به خاطر حراست از حریم اسلام، در خیابان مهدیه همدان هدف مستقیم گلوله منافقین و گروهک ها قرار گرفته؛ و به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

حدود یک ربع پیش از شهادتش، چنین در خاطر من نقش بسته است: او در روز اربعین از من خواست تا از صحرای کربلا برایش بگویم. باوجود ناتوانی در بیان، به او قول نگارش دادم و سه چهار خطی نگاشته بودم که ناگهان برخاست و گفت: لحظه ای بیرون می روم و باز می گردم. ناگهان، خبر شهادتش از سوی همزمان به ما رسید. بی درنگ خود را



شماره ملی شهید: ۳۸۷۴۸۳۱۵۰۷

ش.پ. حوزه: ۷-۱۹۴۱

کد مرکز خدمات: ۰۰۰۰

به خیابان مهدیه همدان، محل حادثه، رساندم. در آنجا با پیکر آغشته به خونس مواجه شدیم. منافقین کوردل، با یک تیر مغز سر و با تیر دیگری قلب او را نشانه رفته بودند. وی شربت شهادت نوشیده بود و نوایی بسیار



زیبا و دل نشین از قرآن کریم، هنوز از رادیوی اتومبیلش پخش می شد. او در خون خود می غلتید و نوای قرآن به آرامی روحش را نوازش و جسمش را آرام می کرد.

منبع: روایتی به نقل از حسین نادری هم رزم شهید

خطابه های ملکوتی

امروز آنان که عزم جهاد و شهد شهادت را نوشیده اند تنها برای ایران نیست، بلکه برای استقرار انسانیت و اسلام در همه جهان است. برادران و خواهران! با این فکر بجنگید تا هدف ما بیش از پیش عیان گردد تا با هر شهادتی انقلابمان صادر گردد. امروز باید هر که زنده است و هر که شهید، این شعار را بر لب داشته باشد: هل من ناصر ینصرنی.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید





طلبه شهید محمدعلی محمدی

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۳/۱۲/۱۶ - سومار

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۳/۳/۲۷ - سنندج

مزار مطهر: گلزار شهدای باغ بهشت همدان

نحوه شهادت: انفجار مین در عملیات بدر

سلوک تا افلاک

طلبه شهید، محمدعلی محمدی فرزند سلیمان در خردادماه سال ۱۳۴۳ ه.ش در شهرستان سنندج دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی خود را در یکی از دبستان‌های سنندج به پایان رسانید و دوران راهنمایی وی مصادف با قیام‌های خیابانی و تظاهرات گسترده مردمی علیه نظام ستم‌شاهی بود؛ ایشان با شرکت در این مبارزات مردمی، فعالیت خود را آغاز نمود. در سال ۱۳۵۸ ه.ش به دنبال هجرت خانواده‌اش به همدان عملاً در آموزش نظامی بسیج و کلاس‌های عقیدتی شرکت نمود و با عشقی که در راه خدمت به اسلام داشت، تلاشی مستمر در فراگیری علم نمود. پس از ورود به دبیرستان با شرکت در انجمن اسلامی، فعالیت خود را منسجم‌تر کرد و با آغاز تجاوز دشمن به میهن اسلامی‌مان در جبهه‌های سرپل ذهاب، مهران، تپه‌های بازی دراز و قصر شیرین با حضوری گسترده، رشادت‌ها آفرید. هم‌زمان با اتمام تحصیلات متوسطه برای ادامه تحصیل، حوزه را برگزید و در حوزه‌های علمیه تهران و قم دروس فقهی را آغاز کرد. ولی دیگر بار بی‌قرار و ناآرام عازم سنگرهای نور گردید و بالینکه چندین بار در میدان‌ها مختلف مجروح شده بود، وقتی بهبودی نسبی می‌یافت، دوباره به‌سوی جبهه حرکت می‌کرد. سرانجام در اسفندماه سال ۱۳۶۳ ه.ش در منطقه عملیاتی سومار زمانی که برای شناسایی به قلب دشمن رفته بود، بر اثر انفجار مین به درجه رفیع شهادت نائل شد. پیکر پاکش پس از چهارده سال در شهریورماه سال ۱۳۷۷ ه.ش به آغوش وطن بازگشت و بر روی دست‌های مردم قهرمان و شهیدپرور همدان تشییع و تدفین شد.

روایت های جاودانه

عادت بارز ایشان این بود که در هر منطقه که قرار داشتیم قبری برای خودش مهیا کرده و شب‌ها را در آن به عبادت

می پرداخت و آن قدر گریه می‌کرد و اشک می‌ریخت تا صبح شده و نمازش را می‌خواند و مجدداً به سنگر بر می‌گشت. روحیه و دل و جرات بسیار بالایی داشت و از هیچ چیز نمی‌ترسید، هر جاکه کار اطلاعات عملیات



شماره ملی شهید: ۳۷۳۱۹۳۹۹۴۰

ش.پ.حوزه: ۷-۱۹۴۷

کد مرکز خدمات: ۰۰۰۰



سخت بود همیشه حضور داشته و پیش قدم می‌شد. در عین این همه شجاعت و نترسی، آزارش به مورچه‌ای نمی‌رسید و به جرات می‌توان گفت که ما از او کار مکروهی ندیدیم. مسلمان به معنای واقعی بود و به نماز اول وقتش خیلی اهمیت می‌داد. در منطقه‌ی سومار برای شناسایی رفته بودیم، دلشوره عجیبی داشتم، انگشترش را گرفتم و انگشتر خود را به او دادم و گفتم علی جان یادت نرود. اگر شهید شدی شفاعت ما را هم بکن. دو سه ساعت رفتیم تا به سنگرهای عراقی و به میدان مین رسیدیم. آنجا نقطه‌ی جدایی ما بود او و شهید قربانی رفتند برای شناسایی من و چند تا از بچه‌ها ماندیم. علی گفت: بچه‌ها اگر برای ساعت ده برگشتیم که هیچ و گرنه شما باید از این منطقه خارج شوید. چون موقعیت بچه‌های اطلاعات خیلی حساس بود و نباید دست دشمن می‌افتاد. ساعت ده و ربع صبح بود که صدای انفجار مین را شنیدیم. هردو همان جا در منطقه‌ی سومار شهید شدند و جسدشان نیز در همان منطقه ماند و بعد از جنگ تعدادی از استخوان‌هایشان برگشت.

منبع: روایتی به نقل از کریم مطهری هم‌رزم شهید

خطابه های ملکوتی

دنیا را به چشم فانی بنگرید و دل به آن نبندید، وان را برای آخرت ذخیره کنید و توشه آخرتش سازید، زیرا همگی روزی با مرگ هم‌سفر می‌شویم، و در عوض تا ابد در آخرت خواهیم ماند، و باز در آنجا بستگی به اعمال و نیاتمان دارد که امیدوارم همگی مشمول رحمت الهی شویم.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید





طلبه شهید سید حسین معصومی

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۴/۱۱/۲۱ - فاو

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۷/۰۱/۰۷ - همدان

مزار مطهر: بهشت زهراي تهران

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات والفجر ۸

سلوک تا افلاک

طلبه شهید، سید حسین معصومی فرزند سید باقر در فروردین ماه سال ۱۳۴۷ ه.ش، در شهر همدان چشم به جهان گشود. تا پایان دوره راهنمایی درس خواند. سپس با توجه به علاقه زیادی که به دروس فقهی و دینی داشت، به فراگیری علوم دینی و حوزوی تا سطح مقدمات پرداخت. با آغاز جنگ تحمیلی و صدور فرمان تاریخی امام ره، درس و بحث را رها کرد و عازم جبهه‌های حق علیه باطل شد. ایشان به عنوان بسیجی از طرف سپاه همدان در جبهه حضور یافت. سرانجام در بهمن ماه سال ۱۳۶۴ ه.ش در منطقه عملیاتی فاو بر اثر اصابت ترکش به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

مادر بزرگ تعریف می کرد که؛ در یکی از شب‌ها بود که وقتی از خواب بلند شدم، دیدم که حسین نیست همه جا را دنبالش گشتم اما پیدایش نمی کردم تا اینکه دیدم روی پشت بام مشغول نماز شب است و زارزار گریه می کند. عجب حالی داشت! من خیلی بهش غبطه می خوردم وقتی که شهید شد گاهی منم به همراه مادر جون و آقا جون در همان جا نماز می خواندم

منبع: روایتی به نقل از برادرزاده شهید



شماره ملی شهید: ۳۸۷۴۴۲۹۱۲۱

ش.پ. حوزه: ۷-۲۲۱۴

کد مرکز خدمات: ۴۴۱۲۰۴



خطابه های ملکوتی

همیشه، اهل مسجد و جلسات قرآن و دعا باشید. چرا که نباید مساجد خالی کرد. مساجد، سنگرند و بزرگ ترین پیشوانه برای اسلام است. به انجام واجبات و ترک محرمات اهتمام داشته باشید.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید



طلبه شهید جعفر منتقمی راد

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۴/۱۱/۲۷ - فاو

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۱/۰۶/۰۱ - همدان

مزار مطهر: گلزار شهدای باغ بهشت همدان

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات والفجر

سلوک تا افلاک

طلبه شهید، جعفر منتقمی راد، فرزند محمدهادی، در شهریورماه ۱۳۴۱ه.ش در شهر همدان چشم به جهان هستی گشود. وی کوچه پس کوچه های ایام راد در جست و خیزهای کودکانه اش، طی کرد. در دوران دبستان با بچه های هم سن و سال خویش، با معلم و کتاب، با مشق و امتحان همه و همه دنیای کودکی هایش را رنگ و بوی دیگری بخشید. درس و مشق مدرسه را تا سال دوم راهنمایی ادامه داد. سپس به سبب علاقه مندی به لباس دین و دروس فقهی و اخلاقی و اعتقادی در حوزه علمیه قم، مشغول تحصیل شد. مدتی را در سپاه به کار تبلیغی و فرهنگی گذرانید؛ چند صبحی در آموزش و پرورش کمر به خدمت بست و بار دیگر به درخواست سپاه، به میدان فرهنگ بازگشت و در قسمت انتشارات به فعالیت پرداخت. با آغاز جنگ تحمیلی و نبرد حق علیه باطل داوطلبانه وارد میدان رزم شد و مسئولیت طرح و عملیات را بر عهده گرفت. سرانجام در بهمن ماه سال ۱۳۶۴ه.ش در منطقه عملیاتی فاو بر اثر اصابت ترکش به سر به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

پدر بنده چندین بار دوستان و آشنایان را با هزینه شخصی به مشهد می برد. هر بار افرادی که انتخاب می کردیم متفاوت بودند و تعداد کمی بودند که در همه اردوها حضور داشتند. یکی از آن ها جعفر بود چرا که هم من و هم پدرم نسبت به ایشان ارادت خاصی داشتیم و خیلی مشتاق بودیم که با او به زیارت برویم. آخرین باری که به مشهد رفتیم در مسافر خانه، روضه ای برگزار شد. وقتی روضه امام رضا (ع) خوانده شد صدای گریه جعفر بالا رفت طوری که دیگر نمی توانست گریه اش را کنترل کند ما گریه او را زیاد دیده بودیم اما این بار خیلی متفاوت بود. روضه که تمام شد از مسافر خانه بیرون رفت. چند ساعتی از بیرون رفتن او می گذشت، همه نگران بودند که شاید اتفاقی برایش افتاده باشد. چند نفر از دوستان که قبل از روضه به حرم رفته بودند به مسافر خانه برگشتند ما که خیلی نگران



شماره ملی شهید: ۳۸۷۴۷۷۳۶۹۸

ش.پ. حوزه: ۷-۰۸۶۹

کد مرکز خدمات: ۴۴۴۲۲۷



بودیم از آن ها سراغ جعفر را گرفتیم. که شاید خبری از او داشته باشند. گفتند: جعفر رو تو حرم دیدیم وقتی که وارد حرم شد به سمت ضریح ایستاد و به سجده افتاد و چندین دقیقه در همان حالت گریه می کرد و به امام رضا (ع) متوسل شده بود. چند وقتی بیشتر از این سفر نگذشته بود که جعفر به شهادت رسید و کسی شک نداشت که او از آن روز شهادتش را از امام رضا (ع) گرفت.

منبع: روایتی به نقل از حجت الاسلام حمید ملکی دوست شهید

خطابه های ملکوتی

مُهر کربلایی که با آن نماز می خواندم حاج رضا فاضلیان امام جمعه ملایر به من هدیه داده است این مهر تربت اصل است و به من سفارش شده که سعی نمایم با آن نماز بخوانم من وصیت می کنم که این تربت با من دفن شود (این تربت در هنگام شهادت با خون و بدن او در هم آمیخته شده بود).

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید



روحانی شهید قدرت الله نجفیان

- تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۳/۰۶/۲۰ - همدان
- تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ - خرمشهر
- نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات کربلای ۴
- مزار مطهر: گلزار شهدای باغ بهشت همدان

سلوک تا افلاک

روحانی شهید قدرت الله نجفیان فرزند یعقوب علی در شهر یورماه سال ۱۳۴۳ ه.ش در شهر همدان به دنیا آمد. دوران ابتدایی تحصیل را در محل خود به پایان رساند و بعد، دوران راهنمایی را هم در باران سبز هدایت‌های معلم‌های معتقدش به پایان رسانید و برای دوران متوسطه راهی دبیرستان شریعتی گردید. دبیرستان رانیز با موفقیت به پایان برد و توانست مدرک دیپلم را اخذ نماید. وی با توجه به علاقه وافر به علوم تربیتی و اخلاقی و اعتقادی رهسپار حوزه علمیه شد. مدرسه امام صادق علیه السلام شهر مقدس قم، اولین محل تحصیل علوم دینی اوست که آخرین آن هم شد. ایشان در حوزه علمیه در کنار درس و بحث، به فعالیت‌های فرهنگی - تبلیغی پرداخت. وی خود را مخاطب دو میدان می‌دید؛ میدان علم آموزی و شناخت و میدان عمل کردن‌ها و هدف. آنگاه که در حوزه بود، درس می‌خواند و خنکای زلال «قال الصادق و قال الباقر علیه السلام» را به عمق جان می‌نوشتید و آنگاه که در دفاع از حریم ناموشش آهنگ میدان می‌کرد، باز عشق یار را به عمق جان می‌نوشتید. تیپ انصارالحسین علیه السلام خاطرات شهید روحانی بی‌ادعا را به یاد دارد و گردان غواصی به خود می‌بالد که چون اولین فرمانده گروهان غواصان طلبه در لشکر ۳۲ انصارالحسین علیه السلام ایشان بودند. سرانجام در دی‌ماه سال ۱۳۶۵ ه.ش بر اثر اصابت ترکش در عملیات کربلای ۴، خرمشهر به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

قدرت الله ارتباطی عمیق با شب و خلوت خود داشت. او نیاز را درک می‌کرد و می‌دانست که باید از چه کسی درخواست کند، چه کسی را بخواند و چه بخواند. شبی مادرم گفت: «بیدار شو، به اتاق بالاسر بزن، صدایی از آنجا می‌آید.» به طبقه بالا رفتم و وارد اتاق شدم. قدرت الله مشغول نماز بود. یک جوان با چشمانی پر از حیا و لبانی پاک، دعا می‌خواند. پس از اتمام نماز، نگاهی به ما کرد و گفت: «معذرت می‌خواهم که مزاحم شما شدم؛ ولی گفت‌وگو با خدا حال خوبی دارد و نشاط‌آور است. نماز شب برای من آرامش‌بخش است. هنگام دعا باخدا، احساس



شماره ملی شهید:	۳۸۷۲۸۹۱۹۱۱
ش.پ. حوزه:	۷-۱۹۵۴
کد مرکز خدمات:	۴۴۱۲۰۰



می‌کنم در بهشت هستم.» آری؛ او برادر رزمنده‌ام بود که از جبهه رسیده بود و به جای خواب، خدا را مهمان چشمانش ساخته بود.

منبع: روایتی به نقل از برادر شهید

خطابه های ملکوتی

از برادران و خواهرانم می‌خواهم که خود و مقام و منزلت شهدا را بشناسند و آن‌گونه باشند که خدا می‌خواهد و در تمام کارها خواست خدا را در خواست خود ارجحیت دهند و بدانیم روزی باید پاسخ‌گوی اعمالمان باشیم، اگر چه می‌دانیم ولی یقین نداریم. مردم مسلمان و بایمان! بدانید و ایمان بیاوریم که امام عزیزمان، امام برحق مسلمین و امر او، امر امام زمان است و نایب برحق ولی عصر علیه السلام هست و تخطی از فرمایش وی، باعث کیفر دنیوی و اخروی است. خدایا! خدایا! تا انقلاب مهدی، خمینی را نگه‌دار.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید





روحانی شهید ابوالقاسم وجدانی فخر

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۲۶ - همدان

تاریخ و محل شهادت: ۲۲/۰۸/۱۳۵۸ اسلام آباد غرب

نحوه شهادت: ترور

مزار مطهر: گلزار شهدای شیخان قم

سلوک تا افلاک

شهید روحانی، ابوالقاسم وجدانی فخر در سال ۱۳۲۶ شمسی در روستای امزاجرد از توابع شهرستان همدان به دنیا آمد. بیش از دو سال از زندگی اش نگذشته بود که غبار یتیمی بر چهره اش نشست. او در شش سالگی به دبستان رفت و با وجود اینکه خانواده اش با سختی معیشت دست و پنجه نرم می کردند، دوره دبستان را تمام کرد. در همان سنین نونهالی، روحیات دینی و مذهبی داشت و در مجالس وعظی که از طرف روحانی منطقه برقرار می شد، شرکت می نمود و همین، عاملی شد تا به حوزه علمیه کشانده شود. ایشان در سال ۱۳۳۸ ه.ش به شهر مقدس قم آمد و با فراگیری علوم مقدماتی در جهت کمال و انسانیت گام برمی داشت. تا این که قیام ۱۵ خردادماه سال ۱۳۴۲ ه.ش شکل گرفت و او نیز در این قیام بزرگ شرکت داشت. پس از تبعید امام خمینی ره به ترکیه و سپس نجف اشرف، ایشان به همدان برگشت و به کمک مادر گرمی اش و نیز شهید محراب، حضرت آیت الله سیداسدالله مدنی ره عازم نجف اشرف شد. حدود هفت سال در کنار حرم مطهر حضرت مولی الموحدين امیر المؤمنین امام علی علیه السلام و در خدمت اساتید معظم آن دیار از جمله امام خمینی ره به تحصیل دانش و تقوا مشغول گردید. او پس از چندی به زادگاه خود مراجعت و در ادامه، به شهر قم مهاجرت کرد. هم زمان با درس، در ایام تبلیغی به شهر و روستاها می رفت و ضمن ترویج احکام اسلامی، اقشار مردم را از جنایات رژیم پهلوی آگاه می نمود. در زندگی این روحانی ارجمند، مبارزات و اقدامات بسیاری علیه رژیم پهلوی به ثبت رسیده است. در پخش اعلامیه و نوارهای سخنرانی امام خمینی ره بسیار پر تلاش بود. چند ماه قبل از پیروزی انقلاب، در قزوین سخنرانی تندی علیه شاه ایراد نمود که با وجود تلاش مزدوران پهلوی برای دستگیری او، توانست از صحنه بگریزد. مدتی بعد به همدان رفت و مردم را به اعتصابات علیه رژیم دعوت کرد و تظاهرات بزرگی را به راه انداخت. کارهای او در جهت پیروزی انقلاب، از او یک شخصیت انقلابی ساخته بود و این امر برای انقلابیون آشکار شده بود؛ به طوری که از طرف آیت الله شیخ محمدیزدی مأمور به فعالیت در ستاد انقلاب اسلامی شد و پس از آن با صدور

حکمی از طرف امام خمینی ره مأمور به حضور در اسلام آباد غرب گشت تا با توجه به حساسیت و وجود مشکلات و کمبودها در منطقه، به رتق وفتق امور پرداخته و مبانی مذهبی و اعتقادی مردم را تقویت نماید. او به مدت

شماره ملی شهید:

۰۰۰۰

ش. پ. حوزه:

۰۰۰۰

کد مرکز خدمات:

۰۰۰۰



پنج ماه در آن سامان فعالیت نمود و توانست ضربه محکمی به کمونیست ها وارد کند که منجر به

از بین رفتن مقر آن ها در همان حوالی گردید. منافقان کوردل که وجود مؤثر چنین انسانی را مانع ترویج

افکار غلط خود می دیدند، نقشه از بین بردن او را در سر می پروراندند و سرانجام در ۲۲ آبان سال ۱۳۵۸ ه.ش این

روحانی مبارز را ترور و به شهادت رساندند. پیکر این شهید سعید، از اسلام آباد به همدان و از آنجا به قم منتقل شد. و در

آنجا پس از تشییع باشکوه او را در قبرستان شیخان دفن نمودند.

روایت های جاودانه

من و آقای وجدانی هم درس و هم مباحثه بودیم و به مسجد کوفه، کنار شط می رفتیم. پس از مدتی اقامت در آنجا، شهید وجدانی بیمار شدند. ایشان به ناراحتی پوستی شدیدی دچار شدند که با دست زدن به هر جای بدنشان، آب از آن خارج می شد و تمامی بدنشان به شکل عجیبی زخم شده بود. ایشان به من گفتند که این موضوع را به کسی نگویم، اما پس از شهادتشان، من چند بار این مطلب را بازگو کرده ام. من و آقای مؤمنی که اکنون در قم هستند، ایشان را نزد دکتر می بردیم. دست و پای ایشان را می گرفتیم تا دکتر آمپول تزریق کند و بدنش برای ۲۴ ساعت آرام بگیرد. آن زمان هزینه این آمپول ها بسیار گران بود، حدود ۸۰ تومان. تمام بدن ایشان ملتهب شده بود، به طوری که فقط چشمانشان سالم مانده بود. مرحوم آیت الله خویی ره به شهید گفتند: شما باید به ایران بروید، دکترهای اینجا نمی توانند شما را درمان کنند. همان شب برای فرستادن شهید به ایران اقدام کردیم، اما ایشان امتناع کردند و گفتند: مردم از ایران می آیند اینجا شفا می گیرند، من بروم ایران! و نرفتند. موضوع بسیار عجیب بود. استادی داشتیم به نام محمدحسین زمانی نهاوندی که تصمیم گرفتند شهید را به بغداد نزد دکتر ببرند. وقتی به کاظمین رسیدند، شب را در حسینییه ماماقانی ماندند. آقای زمانی نهاوندی به شهید وجدانی گفتند: تا اینجا آمدیم، به حرم امام موسی بن جعفر علیه السلام و امام محمدتقی علیه السلام هم برویم، بعد به مسیر خود ادامه دهیم. شهید گفت: شما بروید و برگردید. ایشان دیدند شهید وجدانی در صحبت کردن بسیار سستی نشان می دهد و می گوید: مگر حال من را نمی بینید؟ آقای زمانی نهاوندی که فردی قوی بودند، دست شهید وجدانی را گرفتند و به سمت حرم امام موسی بن جعفر علیه السلام بردند. در آن زمان، شهید وجدانی حدود ۱۸ سال داشتند. ایشان شهید را تا صحن حرم بردند، اما شهید داخل حرم نرفت. آقای زمانی نهاوندی گفتند: به زور هم که شده تو را به داخل حرم می برم و شهید را به رواق حرم برد. در همین حال، شهید ناراحتی پوستی شدیدی در بدن داشت و به بدن خود دست می کشید. آقای زمانی نهاوندی می گوید: «یک دفعه دیدم دست شهید افتاد پایین و دیگر به بدن خود دست نمی زند. پرسیدم: چی شد؟» شهید گفت: «نمی دانم. الان برویم حرم.» همین که از حرم خارج شدیم، دیگر به دکتر نرفتیم. این دو نفر به نجف باز گشتند و وقتی ما شهید وجدانی را دیدیم، انگار هیچ بیماری نداشت و بدنش سالم بود. امام موسی بن جعفر علیه السلام شهید وجدانی را شفا داده بودند.

منبع: روایتی به نقل از حجت الاسلام زمانی هم درس وهم رزم شهید





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدانا لهذا
وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا
رَحْمَةُ اللَّهِ وَكَرَمُهُ

خطابه های ملکوتی

برادران هرآنچه در توان دارید در حفظ و رشد انقلاب بکوشید و به داد مردم مستضعف ایران بشتابید که در سال های استیلای پهلوی ثروت ملت به تاراج رفت و حق ها ضایع گردید و خود را خادم ملت بدانید و لا غیر.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید





طلبه شهید سیدمجید اعتماد شیخ الاسلامی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۵/۰۶/۲۵-تویسرکان

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۰۶/۲۰-جزیره مجنون

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات کربلای ۵

مزار مطهر: بهشت زهراي تویسرکان

سلوک تا افلاک

شهید طلبه سید مجید اعتماد شیخ الاسلامی، فرزند سید محمدعلی، در شهریورماه سال ۱۳۴۵ ه.ش در شهر تویسرکان چشم به جهان گشود. کودکی هایش در کوچه پس کوچه های ایام طی شد و نهال وجودش رشد کرد و بالید. از دل خانواده ای متدین درس دین آموخت و در زیر آسمان ولایت سرشار از شکوفه های ایمان گردید. باذوق و استعداد خدادادی درس و مدرسه را پی گرفت و سال های تحصیل را آغاز نمود. چند سال در حوزه دروس کلاسیک به تعلیم پرداخت و پس از آن بود که هوای تحصیل در حوزه معارف دین دل سرسبز او را از عشق گرم ساخت. مدرسه عالی تربیتی و قضایی طلاب در شهر مقدس قم میعادگاه پاک ایشان شد. او در جوار حرم حضرت معصومه (علیها السلام) گرم تحصیل و علم آموزی بود. تهذیب و تعلیم دو بالی بود که این پرنده سبک بال را در آسمان کمال سیر می داد و حضرت معصومه (علیها السلام) سنگ صبور لحظه های غربت او شده بود. او با واژه ها نجوا می کرد که سکوت عاشقانه اش را صدای هجوم در هم شکست. او ندای مظلوم و غریب یاران سفر کرده اش را که در سر هوای خدا داشتند را شنید و درنگ را جایز ندید. کمر رزم بست و عزم جبهه بریست و مجنون یار بود. درس و مشق همه بهانه وصل او شد. سرانجام نیز جزیره مجنون در شهر یورماه سال ۱۳۶۵ ه.ش بر اثر اصابت ترکش به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

امام (علیه السلام) دستور داده بودن که جزیره مجنون آزاد شود و هواپیماهای عراقی به شدت آنجا را بمباران می کردند و به خاطر شرایط، وضعیت خیلی از رزمندگان معلوم نبود و حتی شهادت مجید هم چند ماه بعد اعلام شد. هر چند که ۱۱ سال بعد (۱۳۷۶ ه.ش) بقایای پیکرش را آوردند. دوستش شهید حسین احسانی وصیت کرده بود کنار مجید ما دفن شود. با توجه به علاقه این دو شهید به یکدیگر تصمیم گرفتیم که شهید را کنار رفیقش دفن کنیم. در محل دفن، درخت کاجی بود که در این ۱۱ سال از خبر شهادت تابا زگشت پیکرش، حسابی درشت شده بود



شماره ملی شهید: ۳۹۷۹۲۳۴۰۱۰

ش.پ. حوزه: ۷-۲۱۱۲

کد مرکز خدمات: ۴۴۱۲۱۹



وقتی آن را از ریشه درآوردن و در جای دیگر کاشتند، متوجه شدند که به زمین سفت خورده اند و لذا کندن زمین طولانی شده بود. در این هنگام عمو اصغر مایکروفون را گرفت و خاطره ای از مجید نقل کرد؛ روزی، جمعه بود در خیابان مجید را دیدم و از او دعوت کردم نهار خانه ما بیاید، او اول قبول نمی کرد، با اصرار من راهی خانه ما شدیم. در مسیر، نان سنگکی گرفتیم و دوباره راهی منزل شدیم. وی نرسیده به خانه گفت: من نمی آیم! تعجب کردم، گفتم: چرا؟! در آن روز به من چیزی نگفت و به منزل ما نیامد. فردای آن روز او را دیدم و قضیه را از او پرسیدم، اما باز هم او چیزی نمی گفت. تا با کلی اصرار، مجید گفت: در آن سنگکی، شاطر دوست شما بود، بدون نوبت به شما سنگک ویژه داد و نوبت دیگران رعایت نشد و وزن آن هم شاید با دیگران فرق می کرد! می خواهم بگویم او در آن سن نوجوانی این گونه شخصیتی داشت و مرا متنبه ساخت.

منبع: روایتی به نقل از برادر شهید

خطابه های ملکوتی

سلام بر او که حجت خدا، در روی زمین است، سلام بر مهدی موعود، آقای رزمندگان، سلام بر تمامی انبیاء و اولیاء و شهدای راه خدا، سلام بر خمینی، سلام بر رزمندگان، سلام بر آیات عظام، سلام بر بسیجیان مخلصی که یاری حسین (علیه السلام) را می فهمند، سلام بر مفقودین عملیات رمضان و والفجر ۸، سلام بر مستضعفین، سلام بر سیاهان آفریقا، سلام بر آن ها که راه پاک حق را شناخته اند و بی خستگی جلو می روند. قدر وحدت و اتحاد را بدانید. خدا جان ان شاء الله که توفیقمان دهی و دست عنایت را از سرمان برنداری، به ما توفیق بده صادق باشیم، ای خدا جان اگر تو مرا دوست نداشته باشی به چه چیز، خود را دل خوش کنم، اگر تو مرا قبول نکنی چه خاکی بر سرم بریزم، تو را به حسینت قسم از تقصیرات من بگذر.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید





طلبه شهید محمدرضا انصاری

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۳۸/۰۸/۲۶ - تویسرکان

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۵۶/۱۰/۱۹ - قم

نحوه شهادت: اصابت گلوله مزدوران رژیم ستم شاهی

مزار مطهر: بهشت زهراای تهران

سلوک تا افلاک

طلبه شهید، محمدرضا انصاری فرزند حاجی علی، در آبان ماه سال ۱۳۳۸ ه.ش در شهرستان تویسرکان چشم به جهان گشود. وی در خانواده‌ای متدین و مذهبی رشد و نمو پیدا کرد. پدرش حاجی علی در کسوت تبلیغ دین و روحانیت، گام برمی داشت. فرزندش از همان کودکی، لطافت دین را احساس کرد. سال‌های کودکی در حال و هوای زادگاه و در رؤیاهای دلپذیر آن روزها، طی شد. از آنجایی که پدرش در سرپل ذهاب تبعید بود، سال‌های ابتدایی را تا کلاس چهارم، در نفت شهر گذراند. پس از آن، به همراه خانواده به سرپل ذهاب رفت. تا سوم راهنمایی در آن شهر حضور داشت. از نوجوانی، علاقه فراوانی به مذهب و علوم اسلامی در خود دید. همگام با درس برای هم‌کلاسی‌هایش، جلسات قرائت قرآن دایر ساخت و آنان را در حدّ شناخت و توان خویش، با مفاهیم اسلامی آشنا کرد. به سعی و کوشش او بود، که نماز جماعت در مدرسه محل تحصیلشان، شکل گرفت و اولین حرکت جمعی را برای احیای این فریضه، به همسالانش آموخت.

عاقبت، محبتش به اسلام و روحانیت، او را به‌سوی حوزه‌های علمیه کشاند. ابتدا وارد حوزه‌ی علمیه‌ی «خرم‌آباد» شد و پس از دو سال تحصیل در آنجا و گذراندن مقدمات و آشنا شدن با علوم اسلامی، به‌سوی حوزه علمیه قم بار سفر بست. در قم، همراه با دیگر طلاب جوان، در مدارس: آیت‌الله گلپایگانی^(ره)، رضویه و حقانی به تحصیل پرداخت. اولین حرکت ضد رژیم او از سال ۱۳۵۶ ه.ش آغاز شد. وی با شنیدن خبر شهادت فرزند امام^(ره)، با دوستانش به مسجد اعظم رفت و در تظاهراتی که به همین مناسبت برپاشده بود شرکت جست. و در حین تظاهرات با اصابت گلوله ساواک به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

غروب ۱۸ دی‌ماه سال ۱۳۵۶ بود. وقتی از مسجد اعظم خارج می‌شد، حسابی توسط نیروهای ساواک کتک‌خورده بود. آن شب نتوانست به حجره‌اش برود. به خانه آمد و بعد از خوردن مختصری شام و ذکر و دعا و



شماره ملی شهید: ۳۹۷۹۲۰۶۵۹۹

ش.پ. حوزه: ۰۰۰۰

کد مرکز خدمات: ۴۴۱۲۱۷



مناجات خوابید. توهین به امام قلبش را آزرده بود. روز واقعه به یکی از ستون‌های مدرسه حقانی تکیه زده بود. چهره‌اش آرام داشت از چشمانش برقی ساطع بود و در تأملی ژرف غوطه‌ور! ساعت به سه بعدازظهر نزدیک می‌شد؛ دغدغه آینده و انقلاب را داشت. از مدرسه بیرون رفتیم. کمی جلوتر هیاهوی عجیبی برپاشده بود. همین‌طور که پیش می‌رفتیم، در مقابل مدرسه حجتیه به جمع راهپیمایانی برخوردیم که شعار اعتراض و فریاد خشم سر داده بودند. یورش نیروهای ستم‌شاهی که آغاز شد، مردم به دنبال جان‌پناهی به اطراف پراکنده شدند، محمدرضا دعوت به استقامت می‌کرد و در تلاش بود صحنه را خالی نسازند. همین‌طور که شعار مرگ بر خائنین می‌داد، نقش زمین شد. آری گلوله سفاکان مزدور رژیم بود که شهید را از ناحیه گردن مورد اصابت قرارداد و در پاسی از سحرگاه ۱۹ دی به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

منبع: روایتی به نقل از برادر شهید

خطابه های ملکوتی

سعی کنید که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف از ما راضی باشد نکند کاری کنیم که موجب عدم رضایت امام زمان^(عج) باشد که ما مسئول خواهیم بود.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شفاهی شهید به برادرش



محل دفن شهید



روحانی شهید سعید آئینه وند

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۷/۰۱/۰۱ - تهران

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۳۰ - شلمچه

نحوه شهادت: اصابت گلوله در عملیات کربلای ۵

مزار مطهر: گلزار شهدای تهران

سلوک تا افلاک

روحانی شهید سعید آئینه وند فرزند محمد در فروردین ماه سال ۱۳۴۷ در شهر تهران در خانواده‌ای مؤمن و متدین دیده به جهان گشود. خانواده‌اش از اهالی شهر تویسرکان بودند. اما بعد از مدتی به تهران مهاجرت کردند و در آنجا سکنی گزیدند. ایشان دوره‌ی راهنمایی را با موفقیت به پایان رساند و از سال اول دبیرستان به حوزه علمیه رفت و تحصیلاتش را در حوزه‌های علمیه تهران و بناب تا مقطع سطح یک ادامه داد. در علنی شدن مخالفت‌های مردم ایران علیه رژیم ستم‌شاهی باوجودی که دانش‌آموز سال اول راهنمایی بود و سن زیادی نداشت به اتفاق برادر بزرگ‌تر خویش در تظاهرات و راهپیمایی‌ها شرکت می‌کرد و اگر برادر بزرگ‌ترش احیاناً در یکی از آن‌ها راهپیمایی‌ها نمی‌توانست شرکت کند و حاضر شود خودش حضور می‌یافت و اعلامیه‌های امام امت را نیز به مشتاقان و علاقه‌مندان می‌رسانید. از همان اوایل انقلاب به عضویت بسیج درآمد. وی به دروس حوزه‌ای خیلی علاقه داشت و در همان سال داوطلبانه به جبهه رفت و در آنجا هم درس می‌خواند. ایشان از روحانیونی بود که از طرف پایگاه مقاومت بسیج شهید بهشتی به کردستان اعزام شد. سمت او در جبهه مربی عقیدتی سیاسی بود. با توجه به منش روحانی اش توانست هم از نظر اعتقادی و هم از نظر روحی به هم‌رزمانش کمک کند. و در مدتی که در آنجا بود با مخالفان اسلام و مسلمین رزمی بی‌امان داشت. سپس به منطقه عملیاتی فاو اعزام گشت و در آنجا دچار موج انفجار شد و مدتی وی را در بیمارستان شهید کلانتری اهواز بستری بودند اما پس از بهبودی نسبی دوباره به جبهه‌های حق علیه باطل شتافتند. سرانجام در دی ماه سال ۱۳۶۵ ه.ش در عملیات کربلای ۵ با گلوله‌ای که بر قلب وی اصابت کرد و به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

وقتی دیدمش تعجب کردم. آخر سعید هیچ وقت موهایش را این قدر کوتاه نمی‌کرد. خودش هم، چیزی نگفت. بعدها فهمیدیم که توی جبهه، تیراز بالای سرش رد شده و موهایش را سوزانده. او هم موهایش را کوتاه



شماره ملی شهید: ۰۰۵۱۲۳۸۳۳۰

ش.پ. حوزه: ۷-۷۱۹

کد مرکز خدمات: ۰۰۰۰



کرده بود تا کسی نفهمد. مادرش گفت: یک روز من خواب مرغ عشق دیدم. تعبیرش را گفتند که هدیه‌ای می‌گیری. هدیه هم آن بود که سعید به حوزه علمیه رفت و ثبت‌نام کرد و طلبه شد».

منبع: روایتی به نقل از مادر شهید

خطابه های ملکوتی

مادر و پدر عزیز امیدوارم که مرا حلال کنید و از تمامی کسانی که مرا می‌شناسند حلالیت بطلبید. امیدوارم که بتوانید روحیه خود را حفظ کنید و مبادا از اهل کوفه شوید که امام علیه السلام عزیز را تنها گذارید. چون او بود که با این زحماتش راه اصلی را به ما نشان داد و از خواهرانم و برادرانم حلالیت می‌طلبم و امیدوارم که از دست من راضی باشید شما همگی را به خدای بزرگ می‌سپارم.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید



روحانی شهید منصور بصیری

- تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۶/۰۶/۰۴ - تویسرکان
- تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ - خرمشهر
- نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات کربلای ۴
- مزار مطهر: گلزار شهدای تویسرکان

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، منصور بصیری فرزند علی ناصر، در شهریور سال ۱۳۴۶ هـ ش در شهرستان تویسرکان دیده به جهان گشود. دوران ابتدایی و راهنمایی و دبیرستان خود را به سرعت با موفقیت طی کرد و در انجمن اسلامی دبیرستان شریفی و مسجد امام حسین علیه السلام این شهر نیز به فعالیت پرداخت. با توجه به علاقه وافر به دروس معارف و حوزوی، وارد حوزه علمیه گشت و تا مقطع سطح یک لمعتین ادامه داد. و بعد از آن مزین به لباس طلبگی شد. از بارزترین خصوصیات شهید، انس و الفت وی با مؤمنین بود. که نشانه رأفت، دلدادگی، منش و اخلاق طلبگی او بود. پس از گرفتن مدرک سطح یک حوزه علمیه، به عنوان طلبه بسیجی عازم جبهه‌های نبرد حق علیه باطل شد. سرانجام در دی ماه سال ۱۳۶۵ هـ ش در عملیات کربلای چهار مصادف با سال روز ولادتش، تولدی دوباره یافت. و بر اثر اصابت گلوله آرپی جی به سرش به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

روایت های جاودانه

با اینکه دانشگاه هم قبول شده بود اما از علمای شهر سراغ حوزه را می گرفت یک بار پدرش از او پرسید هدف از رفتن به حوزه چیست که به خاطر آن دانشگاه را رها کرده‌ای؟ منصور هم جواب داده بود من اگر به حوزه بروم. می خواهم به درجه اجتهاد برسم پدرش که شکسته‌بند زحمت کشی بود پرسید خب حالا هدف از اجتهاد چیست؟ می خواهی به چه برسی؟ منصور همه آرمان‌هایش را خلاصه کرد در یک جمله و به پدر پاسخ داد می خواهم، ریشه اسلام را بشناسم. منبع: روایتی به نقل از مادر شهید



شماره ملی شهید: ۳۹۷۸۲۷۶۴۶۱
ش.پ.حوزه: ۷-۱۹۵۳
کد مرکز خدمات: ۴۴۴۲۵۵



خطابه های ملکوتی

برادران و خواهران عزیز امروز، روز عاشورا است و میدان نبرد نیز برقرار هست؛ این گوی و این میدان. ای کسانی که یک عمر آرزوی جهاد در راه خدا را داشتید! از جای بجنبید که وقت عمل رسیده و خوب از بد مشخص می شود. برادران ایمانی! جبهه، جبهه اسلام و مکان انسان سازی است. روحانیت بازوی پرتوان اسلام است؛ پس حامی روحانیت باشید.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید



روحانی شهید اسماعیل بیاتی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۳۸/۰۷/۰۱ - تویسرکان

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۵۷/۱۰/۰۹ - تویسرکان

نحوه شهادت: اصابت گلوله در تظاهرات ضد رژیم پهلوی

مزار مطهر: گلزار شهدای مبارک آباد

سلوک تا افلاک

روحانی شهید اسماعیل بیاتی فرزند حمزه در مهرماه سال ۱۳۳۸ ه.ش در روستای مبارک آباد تویسرکان دیده به جهان گشود. دوران طفولیت در کوچه پس کوچه های ایام طی شد و شهید به هفتمین بهار عمرش نزدیک شد. پدر، او را راهی مدرسه کرد تا از باران آموزه های آموزگاران طراوت و شادابی یابد. دوران تحصیل ابتدایی که سرآمد، شهید عزم خود را جزم کرد و آهنگ حوزه علمیه نمود. و دوره مقدمات شامل: صرف و نحو، منطق و ... را گذراند و پس از آن به تحصیل فقه پرداخت. در سال ۱۳۵۶ ه.ش که گسترش موج حرکت های انقلابی مردم آغاز شده بود. وی در کلیه تظاهرات طلایه دار بود و با پخش اعلامیه ها و سخنرانی در محافل و مجالس روشن گری می کرد. با فرار سیدن سال ۱۳۵۷ ه.ش و اوج گیری فریاد خشم و عدالت خواهی مردم، به مبارزات خود شدت بیشتری بخشید. با توجه به غرش نیروهای مردمی، جامعه روحانیت آحاد مردم را در روز ۹ دی ماه ۱۳۵۷ ه.ش دعوت به راهپیمایی نمود. وی از جمله افرادی بود که به این دعوت لبیک گفت و در صف تظاهرات حاضر شد. سرانجام در دی ماه سال ۱۳۵۷ ه.ش بر اثر اصابت گلوله مزدوران رژیم شاهنشاهی بازبان روزه به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

شب نهم دی ماه ۱۳۵۷ بود. اسماعیل حال و هوای دیگری داشت. می گفت: چند روز دیگر سالروز شهدای قم است و مردم آماده راهپیمایی هستند. صبح راهی تویسرکان شد. من نیز ساعت ۸ صبح راهی تویسرکان شدم. در شهر زمزمه راهپیمایی بود. عده ای جوان در میدان امام فعلی، «مرگ بر شاه» می گفتند. مزدوران رژیم در تعقیب آن ها بودند و آن ها در حال شعار. در همین گیرودار ماشین آن ها از راه رسید و به خیابان شهدا داخل شدند. دیری نگذشت که صدای تیراندازی فضای شهر را پر کرد. با عجله خودم را به محل رساندم. دیدم مقداری خون در سطح خیابان ریخته است. دلوپس شدم. پرسیدم که خون چه کسی است؟! کسی جوابی نداد. یکی گفت: اسماعیل پایش تیر



شماره ملی شهید: ۳۹۷۹۵۴۴۰۲۸

ش.پ. حوزه: ۷-۱۴۶۹

کد مرکز خدمات: ۴۴۱۲۲۲



خورد و او را به بیمارستان رساندند. سراسیمه خود را به بیمارستان رساندم. دیدم شهیدم را روی برانکارد گذاشته اند. یک سمت برانکارد را به دست خودم دادند و جنازه شهید را به سالن مجروحین منتقل کردیم. آنجا من ماندم و اسماعیل شهیدم. تنهای تنها. لحظه سرد غربت و جودم را فراگرفت، به یاد غربت اربابم، امام حسین (علیه السلام) افتادم و به او اقتدا کردم و صبر پیشه کردم؛ امام حسین (علیه السلام) در لحظه وداع کاری دیگر هم کرد؛ صورت به صورت عزیزش نهاد. پس بار دیگر به امامم اقتدا کردم و صورت خود را به رخ گرمش، از ایمان و اخلاص اسماعیل، نزدیک ساختم. روی ماهش در مقابل چشمانم بود. صورت به صورتش نهادم و های های گریه سر دادم؛ شاید که سوز جگرم از باران اشک هایم التیام یابد. لحظاتی بعد رئیس دادگاه وقت تویسرکان از راه رسید، به سراغ شهیدم رفت و شروع به تفحص و جستجوی جیب های شهید نمود. جانمازی کوچک، نان کلوچه ای و یک جلد کتاب با موضوع خدا و صفات جمال و جلال، تمام دارایی شهید در آن لحظه ها بود. تعجب به سرتاسر صورت رئیس دادگاه آشکار شد. عجب! اسلحه این جوان این ها بود! گفتند مسلح بوده!

منبع: روایتی به نقل از پدر شهید

خطابه های ملکوتی

دنیا بدان! من مسلمان از (زندگی با اسارت) و (مرگ با حریت)، مردن سرخ را انتخاب می کنم، تا تو بدانی که آزادی را با جوهر سرخ باید نوشت و برای رسیدن به معبد باشکوه آزادی باید از قربانگاه ستم تاریخ گذشت. یعنی باید خون داد، زمانه بدان! من مسلمان در مقابل ظلم حاضر بمیرم و در خون خود پرپر بزنم، اما حاضر نیستم حتی برای یک لحظه با او در غصب ها و قتل ها و جنایت ها و خیانت ها و غارت ها و تاراج ها و زورگویی ها و آدمکشی ها و بی عصمتی ها و بی عفتی هایش با سازشم و پذیرشم و حتی با سکوتم (شریک باشم) تا تو بدانی که برای ورود به ممرات حریت (ستیز برای آزادی) باید در خون غسل شهادت کرد.

منبع: بخشی از یادداشت های شهید



محل دفن شهید



روحانی شهید علی ترکشوند

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۵۱/۰۳/۰۳ - تویسرکان

تاریخ و محل شهادت: ۱۴۰۴/۰۴/۰۲ - تهران

نحوه شهادت: حمله موشکی رژیم سفاک صهیونیستی

مزار مطهر: گلزار شهدای روستای اشترمل

سلوک تا افلاک

روحانی شهید علی ترکشوند در سوم خردادماه سال ۱۳۵۱ ه.ش، در روستای اُشترمِل از توابع شهرستان تویسرکان در استان همدان، در خانواده‌ای مؤمن، انقلابی و ساده‌زیست چشم به جهان گشود. خانواده‌ای که دینداری، صداقت و روحیه ایثار، پایه‌های اصلی تربیتش بود. او سومین فرزند این خانواده است؛ کودکی اش آرام، باهوش و اهل تأمل، همراه با دلسوزی و شور و شغف طی شد. از همان کودکی نشانه‌های بزرگی باخود داشت نوجوانی اش در سایه صداقت و آرامش گذشت و مسجد و مکتب پایه گذار مسیر روشن زندگی اش شد. همین صداقت در رفتار و گفتار و ذکاوت و سعه صدر از او مردی بزرگ ساخت تا قله‌های ایمان را فتح کند. فضای خانه و تربیت معنوی پدر و مادر باعث شد او خیلی زود با مفاهیمی چون جهاد، ایمان و فداکاری و رشادت آشنا شود. این فضا با شهادت برادر بزرگ‌ترش، محمد، در سال ۱۳۶۶ ه.ش در دفاع مقدس، رنگ و بوی تازه‌ای به خود گرفت. شهادت محمد تأثیر عمیقی بر او گذاشت؛ مسیری که برادر آغاز کرده بود، در دل او ادامه یافت. تا اینکه در شهریور سال ۱۳۶۹ ه.ش، ایشان مسیر طلبگی را آغاز کرد و تا سطح دو در حوزه علمیه شهرهای ملایر و قم پیش رفت. در کنار تحصیل علوم دینی، بعد ها به دانشگاه هم راه یافت و در رشته «علوم قرآن و حدیث» به تحصیل ادامه داد؛ وی در سال ۱۳۷۴ ه.ش، وارد زندگی مشترک شد و در کنار همسر مؤمن و همراهش، خانه‌ای پر از صفا و صلابت و شکوه، استوار ساخت. حاصل این زندگی پر برکت، سه دختر بود که پدر، با تمام وجود برایشان تکیه گاه بود.

سال ۱۳۸۳ ه.ش نقطه عطفی در مسیر حرکت الهی وی بود؛ ایشان با ورود به مجموعه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در جرگه دلاور مردان رزمنده سپاه معرفی شد. او که روحیه‌ای مخلص، متعهد و اهل معرفت داشت، در مسئولیت‌های مهم دفتر نمایندگی ولی فقیه مشغول به فعالیت شد و در شهرهای مختلفی مانند همدان، نهاوند، بروجرد و کرج، در پادگان‌ها و مراکز مختلف به عنوان مسئول دفتر نمایندگی ولی فقیه ایفای نقش کرد. حضورش در این مسئولیت‌ها،

بیش از آن که اداری یا ظاهری باشد، سرشار از اثرگذاری فرهنگی، تربیتی و معنوی بود. سرانجام وی که سال‌ها در میدان جهاد فکری، فرهنگی و دینی و تربیتی مروج روحیه ایثار، جهاد و شهادت بود، در منصب مسئول

شماره ملی شهید:

ش.پ. حوزه:

کد مرکز خدمات:



معاونت نظارت و بازرسی نمایندگی ولی فقیه در استان البرز، در دوم تیرماه سال ۱۴۰۴ ه.ش، در حمله موشکی رژیم سفاک صهیونیستی به مقر ستاد سپاه امام حسن مجتبی (ع.ا)، به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

روایت های جاودانه

پدرم فقط یک مسئول با طلبه یا پاسدار نبود؛ او انسانی بود سرشار از خلوص، محبت و بزرگی در رفتار. هر کس حتی یک بار با او برخورد داشت، این را خوب حس می کرد. یکی از بارزترین ویژگی‌هایش، اخلاص و بی‌ریایی بود. اهل نمایش نبود. هیچ وقت دنبال دیده شدن یا تحسین دیگران نمی گشت. کارش را بی‌سر و صدا انجام می داد و دلش فقط برای رضای خدا می تپید. با اینکه در مسئولیت‌های مهمی خدمت می کرد، اما همیشه صمیمی، خاکی و بی‌تکلف بود. همکاران و سربازانی که با او کار کرده‌اند، هنوز با دلتنگی از اخلاق مهربان و گرمش می گویند. می گفتند: «حاج اقا اهل در بسته نبود... در اتاقش همیشه باز بود. بارها به او گوشزد کرده بودند که درب اتاق بسته باشد و برای ورود هماهنگی انجام شود اما حاجی می گفت: لازم نیست هر وقت کسی دلش گرفته بود یا مشکلی داشت، می‌رفت پیش حاجی. حاجی چایی و دمنوش آماده می کرد پای حرف‌هایش می نشست، دلداری می داد، کمک می کرد، راه و چاه نشان می داد... بی‌منت.» او هیچ وقت خودش را بالاتر از بقیه نمی دید. برایش فرقی نداشت طرف مقابلش کیست؛ از سرباز تا افسر ارشد، همه در نگاه بابا عزیز بودند. ساده می نشست، ساده می خندید، و ساده دل می بُرد. محبت به خانواده در وجودش موج می زد. همیشه از مادرم با عشق حرف می زد. ما دخترها را هم نازپرورده بار آورد برای ما فقط پدر نبود؛ مأمّن بود، آرامش بود. اگر کاری داشت، جوری تنظیمش می کرد که دل خانواده‌اش تنگ نشود. و از همه مهم‌تر، دل‌داده‌ی ولایت فقیه بود. نه فقط در حرف، بلکه در عمل. پای عهدش با رهبری ایستاده بود. حرف‌های حضرت آقا برایش فصل الخطاب بود و مسیر زندگی اش را با نور ولایت معنا می کرد. بابا از آن آدم‌هایی بود که وقتی از پیشت می‌رفت، چیزی در وجودت جا می گذاشت. مهربانی، خلوص، معرفت و چیزهایی که حالا بیشتر از همیشه دلتنگشان هستیم. این را همه باید بدانند که؛ شهادت، نقطه‌ی پایان زندگی پدرم نبود؛ بلکه آغاز راهی شد که با خون او رنگ گرفت و با خاطره‌اش زنده ماند. هنوز گاهی صدای بابا در گوشم طنین می اندازد که می‌گوید: مهم نیست کجا باشی مهم اینه با خدا باشی.

منبع: روایتی به نقل از فرزند شهید

خطابه های ملکوتی

خداوند به حضرت موسی (ع.ا) فرمود اگر میخواهی حیات طیبه داشته باشی دو کار را انجام بده اول اینکه به طور دائم از خداوند سپاسگزاری کن و دوم نیکی به پدر و مادر را فراموش نکن و بدان نیکی به پدر و مادر بعد از اظهار به وحدانیت خدا یکی از مهم ترین عوامل سعادت انسان است و خدای ناکرده ظلم به پدر و مادر از مهمترین عوامل شقاوت و بدبختی انسان است. پیامبر اکرم (ص.ا) می‌فرمایند:





وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنُسُلِهِمْ جَدِلُوا إِلَّا فِي الْحَدِّثِ وَالزُّهْدِ

نیکی به پدر و مادر از جهاد برتر است و نیکی به پدر و مادر کفاره گناهان است و با توجه به اینکه ما در طول شبانه روز گناهان زیادی مرتکب می شویم چاره ای نداریم جز خدمت و نیکی به پدر و مادر و باید فهمید اگر می خواهی به جایی برسی و مشکلاتت حل شود باید صورت را بر کف پای مادر بگذاری و دعا کنی؛ همان کاری که سیدالشهدا علیه السلام در کنار بدن حضرت زهرا علیها السلام انجام داد.

منبع: وصیت نامه شفاهی شهید به نقل از سرکار خانم فائزه ترکشوند



محل دفن شهید





طلبه شهید مسعود ترکاشوند

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۸/۰۶/۰۱ - تویسرکان

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۷/۰۵/۰۶ - اسلام آباد غرب

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات مرصاد

مزار مطهر: گلزار شهیدای اشترمل

سلوک تا افلاک

طلبه شهید، مسعود ترکاشوند فرزند محمد رسول در شهر یورماه سال ۱۳۴۸ ه.ش در خانواده‌ای روحانی و اهل علم پا به عرصه وجود نهاد. دوران کودکی را گذراند و بعد وارد مدرسه شد و تا مقطع دوم متوسطه رشته برق تحصیل را ادامه داد، وی هنر جوی اتومکانیک هنرستان شهید رجایی تویسرکان بود، او همراه با تحصیل در رشته برق چند سال هم در حوزه علمیه شهرستان ملایر مشغول به تحصیل بود. و از طرفی به شغل نجاری نیز می پرداخت. از ادب طلبگی فوق العاده‌ای برخوردار بود، نوجوانان در این سن و سال دنبال تفریحات خاص این سن هستند اما شهید مسعود جویای فلسفه رکوع و سجود نماز بود. ایشان بسیجی فعالی بود و نماز اول وقت ایشان هیچ وقت ترک نمی شد از دیگر صفات بارز این شهید صداقت و باری فقراست. گنجایش معرفتی و کمالات شهید مسعود بسیار بالا بود. این شهید بزرگ نیز همانند دیگر شهدا در سن جوانی گلچین شد. از سن ۱۴ سالگی به عنوان برادر بسیجی در جبهه‌های حق علیه باطل حضور داشتند. او که جوانی غیرتمند و محکم به انجام واجبات و مستحبات بود، در عملیات کربلای ۴ و ۵، بیت المقدس ۲، جزیره مجنون، عملیات جنگی خوزستان، کردستان و مرصاد حضور چشمگیر داشت و بیشتر جوانان روستای اشترمل تویسرکان با ترغیب و تشویق این شهید در جبهه حاضر می شدند. سرانجام با گردان ۱۵۳ لشکر ۳۲ انصارالحسین (ع) به جبهه‌های نبرد در غرب کشور اعزام شد، و در مردادماه سال ۱۳۶۷ ه.ش در عملیات مرصاد، به فیض شهادت نائل شدند.

روایت های جاودانه

مسعود شخصیتی ممتاز داشت در همان ایام طلبگی اهل نماز شب بود و کمک کار والدین در سال ۱۳۶۴ ه.ش که برای اولین بار به کردستان اعزام شدند. رشادت بسیار نشان دادند. مثلاً در جزیره مجنون که کمین برای دشمن می زدیم ۲۴ ساعت یک بار باید نوبت عوض می شد ایشان ۳ روز می ماند. وقتی پیکرش را در قبر گذاشتیم، پدرم یک حبه قند و ساعت کامپیوتری ایشان را به یادگار برداشتند این نوع ساعت‌ها با توجه به نوع باطری که



شماره ملی شهید: ۳۹۷۹۶۶۳۴۸۵
ش.پ. حوزه: ۷-۰۵۵۴
کد مرکز خدمات: ۴۴۱۲۲۳



آن موقع در دسترس بود سالی دو بار باید تعویض می شد. اما در کمال تعجب ۱۱ سال بدون تعویض باطری کار می کرد و از فعالیت نمی افتاد. پدرم به ما گفت: این را به کسی نگویید تا اینکه من در دانشگاه به یکی از اساتید که صحبت از کرامت شهدا بود این قضیه را بازگو کردم بعد از این ماجرا پدرم که سراغ ساعت می رود متوجه می شوند ساعت دیگر کار نمی کند.

منبع: روایتگری به نقل از محسن ترکاشوند برادر شهید

خطابه های ملکوتی

با سلام بر یگانه مرجع تقلید، امام خمینی (ره) و سلام بر ارواح مطهر شهدای انقلاب اسلامی که واقعاً انقلاب خون بار از عصاره خون آنان به وجود آمده است. رژیم بعث عراق لحظات آخر زندگی خود را می گذراند و می خواهد در منجلابی که خود افکنده است سقوط کند، صدام دچار یاس و ناامیدی شده است، لذا با حالت تضرع پیشنهاد صلح می کند. پشتیبان این مرد بزرگ باشید و از خون شهدا پاسداری کنید.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید





طلبه شهید خلیل جلیوند

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۷/۰۱/۰۱ - تویسرکان

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۱۲/۰۷ - شلمچه

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات کربلای ۵

سلوک تا افلاک

طلبه شهید خلیل جلیوند فرزند غلامرضا در فروردین ماه سال ۱۳۴۷ ه.ش در روستای سهام آباد از توابع شهرستان تویسرکان در خانواده‌ای مذهبی و زحمتکش چشم به جهان گشود. وی دوران کودکی را گذراند و برای آموختن دانش در سن ۷ سالگی وارد دبستان شد. با معدل عالی و اخلاق پسندیده کلاس‌ها را پشت سر گذاشت. تا اینکه وارد دوره راهنمایی شد و سال‌های راهنمایی را در مدرسه‌ای در روستای سوتلق از توابع تویسرکان به با موفقیت پایان رساند. و با عشق و علاقه وافر که به دروس معرفتی داشت. راهی حوزه‌ی علمیه شهرستان تویسرکان شد. و چند ماهی در این حوزه طلبه بود و از آنجا که شخصیتی باایمان و مذهبی بود و طاقت دیدن دشمنان اسلام را در میهن اسلام نداشت، و خدمت به اسلام را وظیفه می‌دانست، بافرمان حضرت امام خمینی (ره) وارد بسیج شد و بعد از اینکه آموزش نظامی را فراگرفت. برای خدمت به مردم محروم و مظلوم کردستان وارد مبارزه با زخداپی خبران و احزاب و گروهک‌های حزب کومله و دموکرات پرداخت. دوبه مدت ۹ ماه در خدمت مردم مظلوم کردستان بود. شهید جهت انجام خدمت مقدس سربازی با اینکه یک سال هم مانده تا سرباز شود، وارد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شهرستان تویسرکان شد. و مدت یک ماه در سپاه تویسرکان مشغول خدمت بود، با وجود اینکه برادرانش در منطقه بودند و می‌توانستند در منطقه آرام خدمت کنند اما از آنجا که طاقت نداشتند جبهه‌ها را وجود ایشان خالی بماند، به جبهه رفت. در چندین عملیات شرکت داشتند و در مرحله اول از عملیات کربلای ۵ از ناحیه پا مجروح شده بود ولی همچنان در جبهه‌ها مانده بود، تا روزی که گردان به مرخصی آمده بود ایشان هم با گردان به مرخصی آمد. وقتی آمده بود خلیل آن خلیل قبل بود چنان روی گشاده و نورانی پیدا کرده بود که می‌شد به راحتی چیزی را که دنبالش بود در چهره مظلوم و افتاده‌اش دید و بعد گفت: می‌خواهم بروم. گویی وعده داده نمی‌تواند تخلف کند و دوباره عازم جبهه شد و چیزی نگذشت که خبر بمباران شهرستان را شنیده بود و دوروزی به مرخصی آمد و برگشت. سرانجام در مرحله دوم عملیات کربلای ۵، در سال ۱۳۶۵ ه.ش شرکت کرد. بعد از چند روز بی‌خبری از ایشان، از طریق یکی از همزمان متوجه می‌شوند ایشان به شدت مجروح شده‌اند اما این خبر را پنهان می‌کنند. بعد از دو روز خبر آوردند که ایشان به درجه رفیع شهادت نائل شده‌اند.



شماره ملی شهید: ۳۹۷۹۴۸۴۳۰

ش.پ. حوزه: ۷-۰۸۴۵

کد مرکز خدمات: ۰۰۰۰

روایت های جاودانه

کعباس، کدخدای سهام آباد تویسرکان، مردی از تبار نیکان بود که نامش باصفت مردم‌داری و خداجویی در اذهان جاری است. قلبش مالا مال از ارادت به امام حسین (ع) بود و هر سال، از طلایعه محرم تا ربیعین حسینی، بزم عزای سالار شهیدان را برپا می‌داشت و مردمان را به دریای این ماتم فرا می‌خواند. در میان این عشق و ارادت، به خلیل، تنها روحانی روستا، نظری خاص داشت و او را از جان دوست می‌داشت. روزگاری، نسیم جهاد به سهام آباد رسید و جمعی از اهالی، رخت سفر به جبهه غرب بر تن کردند. در میانشان، خلیل، تنها روحانی روستا، راهی دیار عشق شد و از او خبری در جبهه‌ها نبود. اضطراب، سایه بر دل مردمان افکند: اگر تنها سرو سرافراز روستا در بستر شهادت آرام گیرد، کدام دست، مسجد را احیا خواهد کرد و کدام زمزمه، صفوف نماز را برپا خواهد داشت؟ برادر خلیل نیز در خط مقدم بود و غیبت او در محرم، برای اهالی، چون زخمی کهنه بود. هفته‌ها گذشت و در این میان، مردم دل‌نگران، گمشده خویش را در سپاه تویسرکان جستجو کردند. در آنجا، پاسداری چنین گفت: دیروز در شلمچه، در گردان قاسم بن الحسن، بر سر خلیل، ترکش نشسته و بال پروازش گشوده شده است. ما سرگشته به دنبال یافتن خانواده و نزدیکانش بودیم تا این خبر خونین را به گوششان برسانیم.

منبع: روایتی به نقل از کربلایی عباس، کدخدای روستای سهام آباد

خطابه های ملکوتی

خداوندا تو خودت می‌دانی که من بنده ناچیزی هستم و در اقیانوس بی‌کران هستی غوطه ورم و این فیوضات و عنایت خاصه توست، که دست مرا گرفته و هدایت‌م نموده زیرا اگر تو هدایت‌م نمی‌نمودی، در ضلالت و گمراهی می‌افتادم. و اما ای پدر و مادر عزیزم در شهادت‌م گریه نکنید، زیرا من این راه را با چشم‌باز و آگاهانه رفته‌ام و بارها از زیارت عاشورا و دعای کمیل و توسل خواسته‌ام که خداوند مرا از خونخواهان حسین ۷ قرارم بدهد و مرگم را شهادت در راه خودش قرار بدهد. همه شما را به انجام واجبات و ترک محرمات سفارش می‌کنم و همه ما در هر لحظه در حال امتحان هستیم.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید



طلبه شهید ناصر چهاردولی

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۰۶/۲۰ جزیره مجنون

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۸/۰۴/۰۱ - تویسرکان

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات خیبر

مزار مطهر: گلزار شهدای کنگاور

سلوک تا افلاک

طلبه شهید ناصر چهاردولی فرزند قدرت الله در تیرماه سال ۱۳۴۷ ه. ش در یکی از روستاهای تویسرکان از توابع استان همدان دیده به جهان گشود و در همان کودکی به همراه والدین به شهرستان کنگاور مهاجرت نمود. دوران ابتدایی و راهنمایی را با موفقیت سپری نمود. هر سال ۱۳۶۰ ه. ش با توجه به علاقه زیادی که به دروس تربیتی و اخلاقی و معارفی داشت، رهسپار حوزه علمیه امام جعفر صادق (علیه السلام) در اصفهان گردید. حدود چهار سال در حوزه علمیه تا مقطع مقدمات تحصیل نمود. با آغاز جنگ تحمیلی درس و بحث را رها نمود و ندای ملکوتی امام خمینی لبیک گفت و برای دفاع از کیان اسلام و میهن عزیز به جبهه‌های حق علیه باطل عازم شد. با توجه به سن کم ایشان مسئولین به سختی قبول کردند. وی به تیپ انصارالحسین (علیه السلام) رفت و در گروه تخریب مشغول فعالیت شد. سرانجام در شهریورماه سال ۱۳۶۵ ه. ش در جزیره مجنون بر اثر اصابت ترکش به درجه رفیع شهادت نائل آمد. مزار شریف ایشان در گلزار شهدای بهشت فاطمه شهرستان کنگاور می‌باشد.

روایت های جاودانه

آن قدر روحانیت را دوست داشت که آخر هم، طلبه مدرسه علمیه اصفهان شد. حدود چهار سال، آنجا درس خواند. به خاطر دارم که یک روز آمد و گفت: من باید بروم جبهه. می‌دانستیم هر حرفی بزند پی حرفش هست. چند بار به جبهه اعزام شد. هر بار که از زیر آییننه و قرآن رد می‌شد لبخند می‌زد و می‌گفت: صبور باشید؛ امام (علیه السلام) الآن نیاز به حضور ما در جبهه‌ها دارد.



شماره ملی شهید: ۵۸۴۹۴۳۶۶۸۵

ش. پ. حوزه: ۷-۰۴۴۱

کد مرکز خدمات: ۴۴۴۸۲۳

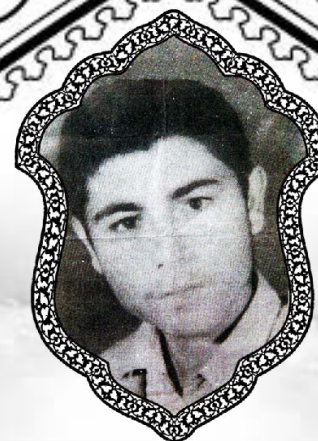
خطابه های ملکوتی

خوشا به حال کسی که با خدا معامله می‌کند. اگر بگوییم با خدا معامله می‌کنم کلامی لغواست زیرا بیع و معامله آنجاست که هر دو طرف از خود چیزی داشته باشند نه اینکه یکی نیازمند و دردمند و دیگری بی نیاز محض.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید



طلبه شهید محمد خزائی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۶/۰۷/۰۵ - تویسرکان، لامیان تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۰۴/۰۱ جنوب اردوگاه شهید باهنر

نحوه شهادت: ترور مزار مطهر: گلزار شهدای کنگاور

سلوک تا افلاک

طلبه شهید، محمد خزائی فرزند محمدعلی، در مهرماه سال ۱۳۴۶ ه.ش در روستای لامیان از توابع شهرستان تویسرکان چشم به جهان گشود. کودکی هایش در باران عاطفه‌ها و مهربانی‌ها گذشت. به سن و سال درس و مدرسه که رسید، آهنگ علم‌آموزی نمود. روزهای خوب مدرسه روزهای شناخت و معرفت بود. تا پایان پنجم ابتدایی را در مدرسه روستای خود به تحصیل کلاسیک پرداخت. پس از اتمام دوران دبستان با توجه به علاقه زیادی که به دروس معرفتی و تربیتی داشت، رهسپار حوزه علمیه شیخ علیخان تویسرکان شد و دروس مقدماتی را گذراند. سپس راهی مدرسه علمیه کرمانشاه شد و مدت ۲ سال در مدرسه علمیه امام صادق (علیه السلام) مشغول به کسب معارف اسلامی شد. تا اینکه کتاب لمعتین را به پایان رساند. وی پس از مدتی عزم رفتن به قم کرد تا از انوار کرامات بی‌بی حضرت فاطمه (علیه السلام) در کنار شاگردی در محضر بزرگان علم و عرفان، روح تشنه خویش را سیراب گرداند. سرانجام در تیرماه سال ۱۳۶۵ ه.ش شربت شهادت را نوشید و به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

وضعیت زندگی اش ساده‌تر از بیان بود و غمی بر دلم افزود. نمی‌خواستیم بفهمد، گفتم وضعیت غذایت چه طور است؟ فقط گفت: روز جمعه در نماز برای جبهه پول جمع‌آوری می‌کردند. بعداً از طریق برادر دیگرم متوجه شدم که آن زمان پنجاه‌وشش تومان پول داشته. در نماز جمعه پنجاه تومان را برای جبهه انفاق کرده و مبلغ شش تومان را نگاه داشته بود و هرروز یک نان به مبلغ دو تومان می‌گرفته و تمام قوتش همین بوده است. برادرم می‌گفت: او آن قدر با قناعت زندگی می‌کرد که فردای روزی که به منزلش رفته بودم، او را برای خرید شیر فرستادم. شیر را خرید و برگشت و گفت بیش از یک سال و نیم است که در این شهر مقدس هستم و این اولین بار است که شیر می‌خورم.

منبع: روایتی به نقل از برادر شهید

شماره ملی شهید:	۳۹۶۲۰۴۹۶۶۵
ش.پ. حوزه:	۷-۰۴۵۳
کد مرکز خدمات:	۰۰۰۰



خطابه های ملکوتی

اکنون که مرگ را جلو چشم خودمان مشاهده می‌کنیم، یک عده شهید خواهند شد، یک عده اسیر وعده‌ای مجروح خواهند شد، خدایا در یک چنین لحظه‌ای تو شاهد هستی، فقط آرزوی قلبی حقیر این است که از این چند حال هر کدام نصیب من شد تو راضی باشی. پدر و مادر عزیزم از شما عاجزانه می‌خواهم که در مرگ من بی‌تابی نکنید و یادآورید کربلای حسین (علیه السلام) را، از روحانیت جدا نباشید که سرداران نهضت و امامان ملت هستند در انقلاب اسلامی.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید





طلبه شهید عبدالصالح رفعت

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۳۹/۰۱/۰۱ - تویسرکان

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۶/۱۰/۲۹ - ماووت عراق

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات بیت المقدس ۲

مزار مطهر: بهشت زهراي تویسرکان

سلوک تا افلاک

طلبه شهید، عبدالصالح رفعت فرزند عزیز در فروردین ماه سال ۱۳۳۹ ه.ش قدم به سرائی گذاشت که عطوفت پدر و سیادت مادر بر آن سایه انداخته بود. از کودکی با قرآن هم‌نشین بود و آن را با صوت زیبایی قرائت می‌کرد به گونه‌ای که همسایه‌ها برای شنیدن آوای قرآن جمع می‌شدند. وی دوران متوسطه را با اخذ دیپلم در رشته برق به پایان رساند. در دوران پرشکوه مبارزات انقلاب با مردم همراه و همدل گردید و توانست خاطراتی به یادماندنی از خود به جا گذارد روح زلال او تشنه علم و احکام دین بود. همین باعث شد تا در حوزه علمیه به سمت متعالی شدن گام بردارد. وی مدتی را در حوزه‌های علمیه قم و تهران مشغول تحصیل بود. شروع جنگ تحمیلی سر آغازی بود برای پذیرش مسئولیت بیشتر. او با شروع جنگ درس را رها کرد و به دلاور مردان سپاه پیوست و از طرف سپاه کرمانشاه به خطه سرسبز نور اعزام شد. رزمندگان گردان مسلم بن عقیل از لشکر سیدالشهدا (علیه السلام) حماسه و دلاوری‌های او را از یاد نبرده‌اند و هنوز در مسیر کربلای خیبر، فتح بستان، والفجر ۸۱، کربلای ۵ و بیت‌المقدس ۲ جای پای او بر خاک جبهه‌ها به یادگار مانده است زمانی که از آسمان ندای حق را شنید عاشقانه آن را لبیک گفت و در عملیات بیت‌المقدس ۲ در دی ماه سال ۱۳۶۶ ه.ش بود که سر تسلیم به آستان حضرت دوست سپرد و با جا گرفتن ترکش خمپاره در ناحیه سر به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

هر سال که دی ماه و دهه‌ی آخر آن فرا می‌رسد یاد و خاطرات عملیات بیت‌المقدس ۲ و شهید «عبدالصالح رفعت» برایم تازه می‌شود عملیات بیت‌المقدس ۲ در ۲۵ دی ماه، در منطقه‌ی عملیاتی سلیمانیه عراق (ماووت) بود که بارمز یا زهرا ۳۱ آغاز شد. قبل از اعزام به عملیات آموزش‌های سخت و پیاده‌روی‌های طولانی در مناطق کوهستانی از میاندوآب و بوکان و مهاباد داشتیم تا خود را برای عملیات آماده کنیم رزمندگان و دوستان فهمیده بودند که



شماره ملی شهید:	۳۹۷۹۲۰۸۴۶۱
ش. پ. حوزه:	۷-۰۸۵۰
کد مرکز خدمات:	۴۴۱۲۱۸



عملیات سختی در پیش داریم. لذا توسط اتوبوس تا شهر سردشت رفتیم و بعد از آنجا از پل معروف سیدالشهدا ۷ گذشتیم. راننده اتوبوس به علت خرابی و گل‌آلود بودن و سربالایی جاده نتوانست ادامه دهد یکی از دوستان و همراهان پشت فرمان نشست و حرکت کردیم تا به مقر استقرار رسیدیم. هوا بسیار سرد و برفی بود. شروع به برپایی چادر کردیم. دسته‌ی ۲۲ نفری مان در چادر کوچک جای گرفت. در این هوا چای می‌چسبید ولی وسایل نداشتیم. با قوطی خالی کمپوت گیلان و پر کردن آن با برف و درست کردن آتش با چوب درختان، آب جوش دودی تهیه کرده و با چای خشکی که به همراه داشتم، چایی تهیه شد و بادو تا از دوستان، برادرم آقای محمد نوروزی که معاون دسته بود و برادرم آقای اسماعیل بید خوری (مؤمنی) که آرپی جی زن دسته بود (من هم پیک و تک‌تیرانداز دسته بودم) چای را نوشیدیم که خیلی لذت‌بخش بود. تا شب توقف داشتیم، شب با کامیون‌ها به سمت منطقه‌ی عملیات حرکت کردیم، ترقوه‌ی سینه‌ام از اعزام قبلی که شکسته بود هنوز درد داشت که محمد کوله‌پشتی‌ام را کمک کرد تا در کامیون سوار شدیم. حدود یک شبانه‌روز پیاده‌روی کردیم تا به غارهای استقرار نیروها رسیدیم و در شب عملیات به خط زدیم. جالب و جای تعجب اینکه همان‌طور که رمز عملیات یا زهرا (علیه السلام) بود و همه به خانم توسل کرده بودند، بسیاری از بچه‌ها و دوستان از ناحیه‌ی صورت و پهلوی زخمی و شهید شدند!

منبع: روایتی به نقل از هم‌رزم شهید محمدامین احمدی فقیه

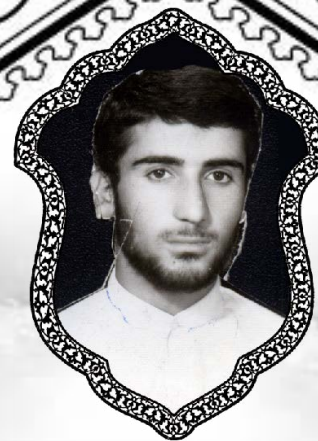
خطابه های ملکوتی

این دنیا فقط محل عمل و آزمایش است، محل حساب و کتاب نیست و آخرت دیگر زمان عمل نیست و در عوض وقت حساب و کتاب است. پدر و مادر عزیزم از خداوند مهربان و بلندمرتبه خواهانم که پاداش زحماتی را که برایم کشیده‌اید در آخرت به شما عطا نماید، چون بنده ضعیف و ناتوانم نه در دنیا و نه در آخرت توانایی جبران خوبی‌های شما را ندارم. الآن قریب چند سال است که در جبهه‌ها کربلا برپا شده است و حسین زمان ما را به یاری می‌طلبد، ننگ بر من اگر روزی حرف امام را گوش نکنم و به او پشت کنم.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید



طلبه شهید محمدرضا زندی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۵/۰۹/۱۲ - تویسرکان

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۱۲/۰۸ - شلمچه

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات کربلای ۵

مزار مطهر: بهشت زهراي تویسرکان

سلوک تا افلاک

طلبه شهید محمدرضا زندی فرزند نجات علی در آذرماه سال ۱۳۴۵ ه.ش در شهرستان تویسرکان دیده به جهان گشود. وی تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را به عنوان یک دانش آموز با استعداد و موفق گذراند و پس از آن مسیر بزرگان دین را برگزید و وارد حوزه علمیه شد. محمدرضا در مدت ۷ سال حضورش در حوزه، به سطح بالایی از علم و معرفت نائل شد. زمان شناس بود و شرکت در جنگ و کمک به رزمندگان را بر امورات دیگر حتی تحصیل حوزوی ترجیح می داد؛ وی به دلیل اهمیت حضور در جبهه های حق علیه باطل و فرمان الهی امام خمینی (ره) مبنی بر این که جبهه ها را خالی نگذارید، دعوت مسئولان آموزش و پرورش مبنی بر تدریس معارف اسلامی در دبیرستان ها را رد کرد. او از حوزه علمیه، سوی جبهه امتحان رفت تا سعادت ابدی را در نامه اعمالش داشته باشد. امروز یاران جبهه اش از او به عنوان یک پاسدار شجاع، یک طلبه پرشور و یک آرپی جی زن با صلابت یاد می کنند. سرانجام این مجاهد در خط امام خمینی (ره) با شرکت در عملیات کربلای پنج، شلمچه، در سال ۱۳۶۵ ه.ش شربت شهادت نوشید و به سوی حبیب و معشوقش شتافت.

روایت های جاودانه

در دوران پرتلهاب بمباران های رژیم بعثی که آسمان سرزمین ما را آلوده و تویسرکان را نیز آماج بمب های خوشه ای قرار داده بود، خاطرهای در ذهنم نقش بسته که هرگز از لوح ضمیرم زدوده نخواهد شد. برادرم، با شور و اشتیاقی وصف ناپذیر، عزم سفر به جبهه های نبرد کرده بود. پس از کسب رضایت پدر و مادرم، که با قلبی مملو از نگرانی و ایثار همراه بود، روز بعد برای دیدار و خداحافظی با ما به خانه آمد. آن روز، پدرم در منزل حضور نداشت. هنگام وداع، مادرم با چشمانی اشک بار، پیشانی برادرم را بوسید و او را از زیر سایه ی قرآن کریم عبور داد، به امید آن که ایزد منان حافظ و نگهدارش باشد. در آن لحظات سنگین، برادرم جمله ای بر زبان راند که عمق دل تنگی و احترامش را آشکار می ساخت: "مادر جان، از آنجاکه پدرم نیست، خواهش می کنم به نیابت از ایشان نیز مرا از گلو ببوسید



شماره ملی شهید: ۳۹۷۹۲۳۴۹۳۲

ش.پ. حوزه: ۷-۰۸۵۲

کد مرکز خدمات: ۴۴۱۲۲۰



تا در غیاب دیدارشان، اندوه کمتری بر دلم سنگینی کند. مادرم نیز با قلبی شکسته و با بوسه ای از سر مهر و نیابت، خواسته فرزندش را اجابت کرد. سپس، برادرم بار دیگر قرآن را بوسید، با ما وداع کرد و به سوی میدان های نبرد شتافت. آن روز، حسرت دیدار پدر در لحظه خداحافظی، غمی جانکاه بر دلمان نهاد، اما صلابت و ایمان برادرم، تسکینی بر این اندوه بود.

منبع: روایتی به نقل از محسن زندی برادر شهید

خطابه های ملکوتی

امروز امام و خط ولایت در مقابل هجوم ناجوانمردانه سرمایه داران شرقی و غربی قرار گرفته و فریاد هل من ناصر حسینی اش بلند است و یاری می طلبد و ما مانده ایم و این امتحان بزرگ.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید



روحانی شهید محمدحسین سوری رود آور

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۳۹/۰۱/۰۲ - تویسرکان

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۴/۱۱/۲۸ - فاو

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات والفجر ۸

مزار مطهر: گلزار شهدای علی بن جعفر (علیه السلام) قم

سلوک تا افلاک

روحانی شهید محمدحسین سوری رود آور فرزند نظر مراد، در فروردین ماه سال ۱۳۳۹ ه.ش در شهرستان تویسرکان به دنیا آمد. او دوران تحصیل ابتدایی، راهنمایی و متوسطه را با موفقیت در شهر خود به اتمام رساند. از آنجایی که علاقه زیادی به دروس معرفتی و اخلاقی داشت در سال ۱۳۵۵ ه.ش با ورود به مدرسه حقانی، تحصیلات طلبگی را آغاز نمود. ایشان در حوزه علمیه در محضر اساتید فن با ذوق و استعداد خدادادی به خوشه چینی از معارف اهل بیت همت گماشت. وی در نیمه شعبان سال ۱۳۵۶ ه.ش اولین تظاهرات ضد رژیم شاهنشاهی را در تویسرکان رهبری کرد و برای نخستین بار از زبان او فریاد «مرگ بر شاه» در فضای شهر طنین انداز شد. در رمضان المبارک سال ۱۳۵۶ ه.ش با شجاعت تمام، فرمایش امام خمینی (ره) را در اجتماع بزرگ ملت قرائت نمود. وی با یورش مزدوران رژیم به مسجد جامع، قهرمانانه ایستادگی نمود. اما به علت فعالیت و مبارزاتش ضد فساد و استبداد، فحشا و استثمار تحت تعقیب قرار گرفت و مجبور شد تا مدتی در اطراف واکناف شهر گذران عمر کند. با پیروزی انقلاب و آغاز جنگ تحمیلی درس و بحث و فعالیت اجتماعی را رها کرد و لباس رزم پوشید؛ لباس سبز سپاه با آن آرم توحیدش که دریایی از معرفت و شناخت را فریاد می کند. او در گردان ۱۵۳ انصار الحسین (علیه السلام) به خدمت مشغول شد. مبلغی بود که در راه رضای خدا حرف می زد و عمل می کرد. در میدان رزم فقط حرف نمی زد بلکه در کنار و پیشاپیش رزمندگان اسلحه در دست با دشمن بعثی می جنگید. سرانجام در عملیات والفجر ۸، در بهمن ماه سال ۱۳۶۴ ه.ش آربی جی را بر دوش مردانه اش حمل می کرد و تانک ها را شکار می کرد که بر اثر اصابت ترکش و گلوله به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

شب های پرتهاپ آن روزها را خوب به یاد دارم؛ سایه ی ظلم بر شهرمان سنگینی می کرد، اما او هیچ گاه از مبارزه دست نکشید. نیمه شعبان بود، روزی که امید در دل هایمان شعله ور شد، و او اولین تظاهرات ضد رژیم



شماره ملی شهید: ۳۹۷۹۲۱۰۷۰۷

ش. پ. حوزه: ۷-۱۳۱۵

کد مرکز خدمات: ۴۴۴۲۵۹



را در تویسرکان رهبری کرد. هنوز طنین صدایش در گوشم است، فریادی که برای نخستین بار در شهر پیچید: «مرگ بر شاه!» قلبم لرزید، اما غرور و شجاعتش مرا آرام می کرد. در رمضان همان سال، باشهامت بی ماندش، فرمایش امام را در اجتماع بزرگ ملت قرائت کرد. چشمانم از اشک غرور پر بود، وقتی که دیدم چگونه در برابر یورش مزدوران رژیم به مسجد جامع ایستادگی کرد، بی هیچ هراسی. اما ظلم بی پایان بود، و او را تحت تعقیب قرار دادند. روزها و شب های پراضطراب را در بی خبری سپری کردم، تا زمانی که فهمیدم مجبور شده است مدتی دور از خانه، در اطراف شهر پناه گیرد. هر لحظه و هر ساعت، چشم به راهش بودم، با قلبی که میان بیم و امید می تپید. او برای عدالت، برای آزادی، برای ملتش جان می داد. و من، با افتخار اما بادل تنگی، در سکوت شب های بی پایان، خاطره ی حضورش را در آغوش می کشیدم.

منبع: روایتی به نقل از همسر شهید

خطابه های ملکوتی

صحبتی هم با مردم! ای امت حزب الله! همان طور که قرآن می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ﴾ و شما به مفهوم این آیه شریفه عمل کردید و طاغوت ۲۵۰۰ ساله را از بین بردید و تابه حال از امام (ع) و ولایت فقیه پیروی کردید، خدا هم به شما کمک کرد و با امداد غیبی خود، شمارا یاری کرد. اگر از این به بعد هم به اطاعت خود از ولایت فقیه ادامه دادید، خدا هم با شماست.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید





طلبه شهید سید محمد شیخ الاسلامی

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۱/۰۴/۲۴ کوشک رمضان

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۰/۰۳/۰۸ - تویسرکان

مزار مطهر: گلزار شهیدای تویسرکان

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات رمضان

سلوک تا افلاک

طلبه شهید، سید محمد شیخ الاسلامی فرزند سید الیاس در خردادماه سال ۱۳۴۰ ه.ش در شهر تویسرکان در خانواده‌ای روحانی و مذهبی دیده به جهان گشود. ایشان تحصیلات کلاسیک خود را تا مقطع سیکل در همان شهر به اتمام رساند و پس آن با توجه به علاقه وافر به اهل بیت علیهم‌السلام و علماء و روحانیت وارد حوزه علمیه شد. و علوم احکام و اعتقادی و... را فراگرفت و درس را با جدیت و نظم دنبال می کرد. با شروع جنگ تحمیلی از طرف بسیج به جبهه‌های حق علیه باطل اعزام شد. سرانجام در تیرماه سال ۱۳۶۱ ه.ش در عملیات رمضان، شلمچه بر اثر اصابت ترکش به سر به فیض شهادت نائل آمد.

روایت های جاودانه

در پادگان ابوذر پرده سالن کنار رفت و صحنه برای اجرای نمایش آماده شد. ایشان در نقش میثم تمار، باقامتی استوار، خود را برای صعود بر فراز دار آماده می کرد. طناب‌ها بر ران و گلولی او محکم شد و پرده بار دیگر کنار رفت تا نمایش آغاز شود. گفتگوهای از پیش تعیین شده میان میثم تمار (با نقش آفرینی شهید شیخ الاسلامی)، ابن زیاد (با هنرمندی محمد هاشمی) و نگهبان (راوی نمایش) رد و بدل می شد و صحنه به اوج خود نزدیک می گشت. در اوج نمایش، بنده، در نقشی دشوار، می بایست دست، زبان و پهلوی میثم تمار را به شکلی نمادین قطع می کردم. لحظاتی پس از اجرای این بخش، متوجه اتفاقی ناگوار شدم. پیکر مطهر او بی حس و جان شده بود. سعی کردم با علائمی خاص، دیگران را متوجه این مشکل کنم تا نمایش دچار وقفه نشود، اما دیر شده بود. محمد، بر اثر فشار طاقت فرسای طناب‌های بسته شده، از هوش رفته بود. آن صحنه، صحنه‌ای عجیب و فراموش نشدنی بود. رزمندگانی که تا لحظاتی پیش، از

عمق جان با صحنه نمایش و مظلومیت میثم تمار همذات پنداری کرده و منقلب و محزون شده بودند، با دیدن پیکر بی هوش این عزیز و شنیدن ناله‌های جان سوز نی شهید سید جعفر زاده، بی اختیار و با شدت اشک



شماره ملی شهید: ۳۹۷۹۲۱۳۵۲۸

ش.پ.حوزه: ۷-۲۵۲۱

کد مرکز خدمات: ۴۴۴۲۶۱



می ریختند. گویی مرز میان واقعیت و نمایش، درهم شکسته بود. فضایی معنوی و پر شور، در محل اجرای نمایش حاکم شد که تا مدت‌ها در جان و دل همگان باقی ماند.

منبع:روایتی به نقل از هاشمی دوست شهید

خطابه های ملکوتی

پشتیبان ولایت فقیه باشید و از دستاوردهای انقلاب حفاظت کنید.

منبع: بخشی از وصیت نامه شفاهی شهید به خانواده



محل دفن شهید



روحانی شهید حسین طباحی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۳۹/۰۱/۱۷ - تهران

تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۲۲ - شلمچه

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات کربلای ۵

مزار مطهر: گلزار شهدای امامزاده علی اکبر (علیه السلام) چیدر

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، حسین طباحی فرزند احمد در فروردین ماه ۱۳۳۹ ه.ش در تهران در خانواده‌ای مذهبی دیده به جهان گشود. پدر ایشان در اصل تویسرکانی بودند. وی فردی معتقد، مذهبی باروحیه‌ای مقاوم و استوار و استعداد عالی در زمینه‌های تحصیلی، اجرائی و تبلیغی بوده‌اند. ایشان با مشکلات بسیار تحصیلات ابتدائی و متوسطه را با موفقیت به پایان رساند. با موفقیت‌های که در مسیر حرکت‌های سیاسی و اجتماعی به دست آوردند پس از پیروزی انقلاب بعد از مسیری که در خدمت انقلاب و اجتماع و اسلام بود. برای اعتلاء بخشیدن به هدف‌های عالیه خود به حوزه علمیه قم راه یافتند و تحصیلات خود را تا مقطع سطح ۴ ادامه داد. ایشان از سن ۱۴ سالگی با مسائل سیاسی آشنا شدند و ابتدا با توزیع اعلامیه‌های دست‌نویس و پخش آنان و سپس با فروش کتاب‌های سیاسی، اجتماعی، مذهبی آن زمان فعالیت‌های خود را آغاز نمودند و سپس در سال ۱۳۵۶ ه.ش با راه یافتن به دانشگاه گیلان به این حرکت جدیت بخشیدند و بارها با مأموران رژیم در رابطه با اعتصابات و درگیری‌هایی که در دانشگاه به وجود آوردند، درگیر می‌شدند و بعد از پیروزی انقلاب نیز با آوردن سخنرانان و تشکیل جلسات و برگزاری نمایشگاه‌ها و درس گروهی به اهداف عالیه انقلاب کمک می‌نمودند. ایشان به علت داشتن روحیه تهاجم و درگیری با رژیم از عناصر فعال و گرداننده و مدیر در برگزاری مراسم و راهپیمایی‌ها بوده‌اند و بارها و بارها در محله و مسجد و خیابان‌ها به شعار و سخنرانی و خطابه در آن زمان‌ها پرداخته‌اند و در روزهای پیروزی در سنگرها همراه بسیاری از شخصیت‌ها و عناصر فعال آن زمان به رزم مسلحانه پرداختند. حضور ایشان در گیلان و جو نا آرام در شهر باعث شده بود که ایشان در همه جا حضور داشته باشد و با هر جریان و نهاد نوپای فعالانه برخورد کنند. وی علاوه بر مسئولیت در سپاه و بسیج دیگر مسئولیت‌های داشتند که می‌توان به آن‌ها اشاره کرد: ۱. مسئول انجمن اسلامی دانشگاه گیلان ۲. از مسئولین سیاسی ایدئولوژی نیروی دریایی شمال ۳. مسئول دفتر تبلیغات از طرف مدرسه عالی شهید مطهری ۴. مسئول دفتر نشر و تبلیغات انقلاب اسلامی ۵. مسئول واحد فرهنگی بنیاد شهید قم ۶. مسئول امور تربیتی دانشکده سپاه قم ۷. از همکاران واحد فرهنگی بنیاد شهید تهران در رابطه با اردوها و تحقیقات ... روح پر توان و عالی و پر جوش و خروش ایشان در حالی که تحول و صعود

شماره ملی شهید:	۰۰۵۲۱۶۷۵۱۸
ش. پ. حوزه:	۷-۰۹۸۵
کد مرکز خدمات:	۰۰۰۰



به‌سوی الی الله بوده است و هر لحظه و زمان که از عمر کوتاه ولی پر ثمر ایشان می‌گذشت این سیر و تحول به‌سوی معبود در ایشان نمایان تر می‌گشت از تویسرکان تا تهران، از تهران تا گیلان از گیلان تا قم و از حوزه تا جبهه و از جبهه تا شهادت این حرکت ادامه داشت تا عاشق به‌سوی معشوقش شتافت. یک‌بار در خردادماه سال ۱۳۶۰ ه.ش تیغ خصم به بازی دست منافقین کوردل ریه او را شکافت و تا مرز شهادت پیش رفت ولی در آن برهه از زمان، خدا نخواست که به درجه شهادت نائل آیند و این مثنوی بازماند تا چندی دیگر. سرانجام در صبح روز دوشنبه بیست و دوم دی ماه ۱۳۶۵ ه.ش در یکی از محورهای عملیاتی کربلای ۵، شلمچه همراه با گردان مقداد به‌طور داوطلبانه حضور پیدا کرد و بر اثر اصابت ترکش به درجه رفیع شهادت نائل شد. پیکر پاک و مطهر شهید در گلزار شهدای امامزاده علی اکبر (علیه السلام) چیدر در جوار سایر شهدا به خاک سپرده شد.

روایت های جاودانه

در خانه ۶۰ متری کوچک اش در قم با همسر و دو فرزندش نشسته بود. علی کوچولو آرام و معصوم خوابیده بود. همسرش پرسید: «امروز درس چطور بود؟» گفت: «درس آقای جوادی آملی چگونه باید باشد؟! عالی! امروز تفسیر این آیه را مرور می‌کردیم: ﴿وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ دعا کن تفسیر گر این آیه باشم معصومه!» معصومه گفت: انشاء الله! باهم شهید بشویم و از فضل خداوند متعال بر خوردار شویم. فقط قول بده اگر زودتر از من شهید شدی به بهشت وارد نشوی تا به تو ملحق شوم!

منبع: روایتی به نقل از همسر شهید

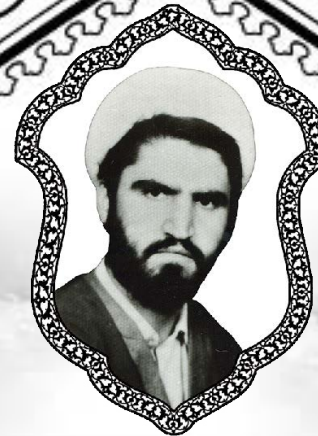
خطابه های ملکوتی

آقایان دولتمردان توجه کنند: که شما وارث خون شهیدان گلگون کفن انقلاب اسلامی از صدر اسلام تاکنون هستید که کم‌کاری و اهمال در وظایف و بی‌توجهی به ضوابط انقلابی اسلام خیانتی است بزرگ به خون شهیدان و اسلام عزیز و توجه داشته باشید که معیار تان در انتخاب مسئولین تقوی و قدرت و اخلاص اشخاص باشد نه میزان وابستگی آن‌ها به گروه یا طرز فکر شما.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید



روحانی شهید علی قمری

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۳/۰۱/۰۱ - تویسرکان

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۰۹ اروندرود

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات کربلای ۴

مزار مطهر: گلزار شهدای تویسرکان

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، علی قمری فرزند محمدعلی در فروردین ماه سال ۱۳۴۳ ه.ش به سرای هستی گام نهاد. دوران تحصیل کلاسیک را از سال ۱۳۵۰ ه.ش آغاز و تا پایان دوره دبیرستان و اخذ دیپلم پیش برد. وی با توجه به علاقه وافر به علوم اعتقادی و اخلاقی رهسپار حوزه علمیه شد، و تا مقطع سطح یک یعنی پایان لمعتین مشغول به تحصیل گشت. در آن زمان کشور ایران دستخوش جنگ نابرابر بعثی، آمریکایی بود و هرروز منطقه‌ای از کشور بمب باران و موشک باران می شد. در نتیجه در سال ۱۳۶۲ ه.ش ازدواج کرد و صاحب یک فرزند پسر شد. ایشان با توجه به اهمیت موضوع داوطلبانه تصمیم گرفت تا در جنگ نابرابر شرکت کند. چندین نوبت در جنگ شرکت کرد. سرانجام در دی ماه سال ۱۳۶۵ ه.ش در عملیات کربلای ۴ بر اثر اصابت ترکش به سر در اروندرود مجروح و در بیمارستان گلستان اهواز به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

در آخرین اعزامش نگاهی به فرزندمان (حسن) کرد. او را در آغوش گرفت و گفت مواظب ایمانتان باشید. از حسن هم مواظبت کنید و همان جا بود که فهمیدم (علی) رفتنی است. علی، علی همیشه نبود، رنگی دیگر روی چهره اش نشسته بود، هنوز چند روزی از اعزامش نگذشته بود که حسن کوچکمان تا صبح بی تابی می کرد. نزدیکی های سحر به خواب رفت ولی زود از خواب پرید و گریه کنان گفت: بابا رفت، بابا رفت. او را در آغوش گرفتم و دیگر همه چیز را فهمیدم. منبع: روایتی به نقل از همسر شهید



شماره ملی شهید: ۳۹۷۹۳۴۵۶۸۸

ش.پ. حوزه: ۷-۰۸۶۵

کد مرکز خدمات: ۴۴۴۲۶۲



خطابه های ملکوتی

همیشه خداوند را در نظر داشته باشید و اعمال و نیات خود را طبق خواسته او مطابق نمایید که والله اگر عمل ما بزرگ ترین عمل باشد ولی رضای خدا در او و نیتمان خالص نباشد، ذره ای ارزش ندارد. همه جا را در محضر خدا ببینید و بدانید که خداوند در آشکار و پنهان شمارا می بیند، اگر چه شما او را نبینید.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید



طلبه شهید ستار کشانی

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۵۷/۰۲/۲۲ - قم

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۳۵/۰۳/۰۱ - تویسرکان

مزار مطهر: بهشت زهرای تهران

نحوه شهادت: ترور

سلوک تا افلاک

طلبه شهید، ستار کشانی فرزند عباس در خردادماه سال ۱۳۳۵ ه.ش در روستای گشان از توابع شهرستان تویسرکان دیده به جهان گشود. در سال ۱۳۳۸ ه.ش به خاطر مشکلات اقتصادی همراه خانواده به تهران آمدند و در محله قلهک ساکن شدند. دوره ابتدایی خود را در دبستان الهیه به پایان رسانید. علاقه زیاد خانواده ایشان به اسلام باعث شد که در سال ۱۳۴۸ ه.ش به حوزه علمیه القائم چیدر برود. ایشان با تلاش و کوشش فراوان به تحصیل علوم اسلامی پرداخت. در حین تحصیل بود که مادر مکرماش را در سال ۱۳۴۸ ه.ش از دست داد. در اوایل تحصیل با شهید سید علی اندرزگو آشنا شد و جامع المقدمات را از ایشان آموخت. در سال ۱۳۵۴ ه.ش برای ادامه تحصیل وارد حوزه علمیه قم شد. اواخر سطح را نزد استاد صانعی ادامه داد و در درس خارج آیت الله مشکینی رحمته الله شرکت می کرد. تا اینکه در مجلس شهید موحدی در مسجد امام شرکت نمود و در هجوم نیروهای شاه زخمی شد که به بیمارستان آیت الله گلپایگانی رحمته الله منتقل شد. سرانجام در ادامه ی مبارزه برای برقراری حکومت اسلامی و سقوط طاغوت در اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۷ ه.ش به دست خسرو داد معدوم به درجه رفیع شهادت نائل شد و خانواده او بعد از چهار روز تلاش موفق شدند جنازه او را تحویل بگیرند و در بهشت زهرای تهران به خاک بسپارند.

روایت های جاودانه

روز وداع با پیکر شهید، محله در غوغایی وصف ناپذیر فرورفته بود. مردمان از هر سو گردآمده بودند تا آخرین بدرقه را باشکوه و احترام به انجام رسانند. خیابان ها مملو از جمعیتی بود که با چشمانی اشکبار و قلب هایی مملو از اندوه، برای ادای احترام حضور یافته بودند. روز مراسم ختم، مسجد محل پذیرای خیل عظیمی از عزاداران بود. در این مراسم،

آیت الله موحدی ساوجی، که به شجاعت و صراحت مشهور بود، سخنرانی ای پر شور و بی پرده ایراد کرد؛ سخنانی که انعکاس صدای حقیقت در میان مردم بود. رحمت الله کشانی، همسایه شهید، در وصف او چنین می گوید:



شماره ملی شهید: ۳۹۷۹۶۴۶۵۴۸

ش.پ.حوزه: ۷-۲۱۹۹

کد مرکز خدمات: ۴۴۰۶۹۷



هرگاه به شهرستان بازمی گشت، بی درنگ در تظاهرات علیه حکومت شرکت می کرد و به دنبال جلسات سخنرانی مهمی بود که در تهران برگزار می شد. حضور در این تجمعات برای او امری حیاتی بود.

امروزه، خیابان شهید ستار کشانی نام خود را به جای درب دوم خیابان بلندی داده است، که بر دیوار، تصویری از شهید خودنمایی می کند؛ نگاهی که گویی هزاران حرف ناگفته را در خود دارد. کوچه در سکوتی سنگین فرورفته، اما این سکوت، پژواکی از فریادهای روزهای مبارزه است. گویی هنوز می توان ندای «مرگ بر شاه» را در عمق آن شنید.

منبع: روایتی به نقل از علی کشانی از قدیمی های محله شهید

خطابه های ملکوتی

من امروز در راه اسلام و قرآن و امام عزیم الله به شهادت می رسم. از شما می خواهم که مرا حلال کنید و از من راضی باشید از شما می خواهم که همیشه به یاد خدا باشید و همیشه در راه حق و حقیقت قدم بردارید.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید





طلبه شهید ابراهیم مراتی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۳۹/۱۲/۰۲ - تویسرکان

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۱/۰۵/۱۵ - قصر شیرین

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات ثارالله

مزار مطهر: گلزار شهدای تویسرکان

سلوک تا افلاک

طلبه شهید، ابراهیم مرآتی فرزند عزیز الله، در اسفندماه سال ۱۳۳۹ ه.ش در شهر تویسرکان دیده به جهان گشود. متانت و حجب از ویژگی‌های روزگار کودکی او بود. دوران مدرسه از راه رسید؛ کفش و کلاه کرد و با کوله باری از امید و توکل پای به میدان علم نهاد. باهوش و استعدادی خدادادی دوران ابتدایی و راهنمایی را پشت سر نهاد و پس از آن راهی هنرستان فنی گردید تا در آنجا هنری بر هنرهایش افزون کند. وی در راستای تحصیل علم به اوضاع و احوال زمانه توجه داشت و خود را در قبال وضعیت مسلمانانی که برادران دینی او بودند مسئول می‌دید. آن روزها فریاد خشم و انزجار ملت‌ی به ستوه آمده از فساد و فحشا و دیکتاتوری و بی‌عدالتی‌ها خروشان بود. و او هم مشت‌ی شد در میان مشت‌ها تا فرق استبداد را در هم بکوبد. اشتیاق تحصیل علوم دینی سبب شد تا برای ادامه تحصیل حوزه علمیه برگزیند. ایشان گرم علم‌آموزی و ارتقا تحصیلات بود. که تجاوز دشمن آرامشش را بر هم زد لذا تکلیف را در رها کردن درس و بحث دید، و عازم جبهه‌های حق علیه باطل شد. سرانجام در مردادماه سال ۱۳۶۱ ه.ش در عملیات ثارالله، منطقه قصر شیرین بر اثر اصابت ترکش و گلوله توپ به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

در ماه مبارک رمضان، در روز قدس سال ۱۳۶۱، همراه با یکی از طلبه‌های جوان از همدان، عازم میدان نبرد شدیم. پس از رسیدن به پادگان ابوذر، حدود یک هفته در آنجا توقف کردیم. پادگان فاقد مسجد یا نمازخانه بود، اما طلبه هم‌سفر ما هرروز در مقابل آسایشگاه به نماز می‌ایستاد. با طنین تکبیر او، دیگر رزمندگان نیز احرام می‌بستند و به سوی خدا پرواز می‌کردند. پس از نماز، سخنان معنوی و احکام شرعی که از لبان او جاری می‌شد، در دل‌ها نشست و

روحیه‌ای تازه به همگان می‌بخشید. لهجه شیرین او نیز گرمی و اثرگذاری سخنانش را دوچندان می‌ساخت. پس از یک هفته، همراه با یکدیگر راهی خط مقدم شدیم. روزی به سنگر ما آمد، چفیه‌ای داشت که درون آن دو

شماره ملی شهید:

۳۹۷۹۲۱۱۷۱۱

ش.پ. حوزه:

۷-۰۸۶۷

کد مرکز خدمات:

۴۴۴۲۶۰



جلد کتاب و یک دستگاه رادیو قرار داده بود و با دقت آن را پیچیده بود. با نگاهی پرمعنا رو به یکی از هم‌سنگران کرد و گفت: «حاجی، این چفیه را به رسم امانت بپذیر. اگر بازگشتم، آن را پس می‌گیرم، خواهشمندم آن را به نشانی منزل پدرم ارسال کن» ابراهیم به سمت میدان نبرد حرکت کرد؛ گویی این بار، او بود که قدم در راه عشق نهاده است. کمتر از دو ساعت بعد، درگیری آغاز شد. پس از آن، خبر رسید که حاج آقای مرآتی نیز به کاروان شهیدان پیوسته است.

منبع: روایتی به نقل از حاج غلام ذوقی هم‌رزم شهید

خطابه های ملکوتی

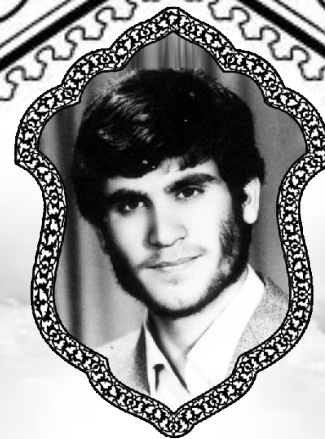
امیدوارم شمارا در آن سرای باقی ببینم. این دنیای فانی برای مردان حق تنگ و زودگذر است. برادران! اسلام را اول در خود پیاده کنید. الگو باشید. مانند گل باشید تا بو دهید و جامعه از وجود شما استفاده نماید.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید





طلبه شهید سید سلمان موسوی (واسع سوری)

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۰/۰۱/۰۷ - تویسرکان

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۳/۱۲/۲۴ - شرق دجله

نحوه شهادت: اصابت ترکش به سینه در عملیات بدر

مزار مطهر: گلزار شهدای قدس تویسرکان

سلوک تا افلاک

طلبه شهید، سید سلمان موسوی معروف به سید واسع فرزند سید حسن در فروردین ماه سال ۱۳۴۰ ه.ش در روستای قدس از توابع شهر تویسرکان چشم به جهان گشود. درس و مدرسه را که شروع کرد، با کوله باری از امید و توکل همراه نمود و تا پایان دوره ابتدایی تحصیل کلاسیک را دنبال نمود. پس از آن او با ذوق و علاقه‌ای که در نهاد جانش احساس می‌کرد، آهنگ حوزه علمیه نمود. حوزه علمیه تویسرکان میعادگاه پاک این پاک‌بازی شد که در خود دردین می‌پرورید. ایشان شخصی مهربان بود و به بچه‌ها بسیار محبت می‌کرد. سال‌های حضور در حوزه، سال‌های تهذیب او بود. وی بعد از سطح مقدماتی وارد حوزه علمیه قم شد و به ادامه تحصیل پرداخت. در سال ۱۳۶۰ ه.ش به عضویت سپاه پاسداران درآمد و به مدت چهل ماه در هشت مرحله در جبهه‌های مختلف از مرزهای دین و میهن اسلامی دفاع کرد ایشان مدتی در لشکر علی بن ابی‌طالب (ع) قم حضور داشت و مورد توجه شهید زین‌الدین بود. سرانجام در اسفندماه سال ۱۳۶۳ ه.ش بر اثر اصابت ترکش به سینه و متلاشی شدن بدن به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

او همواره زندگی ساده و بی‌پیرایه‌ای داشت و در حجره‌ای کوچک و غریبانه سکونت می‌کرد. خلوص و ایمان عمیق او، نیرویی بود که او را در برابر سختی‌ها مقاوم می‌ساخت. پس از چند سال زندگی در خانه‌ای استیجاری، به دلیل درخواست صاحب‌خانه مجبور به جابجایی شد. پس از ازدواج، مدتی را در خانه برادرش در تهران سپری کرد، اما سرانجام برای همیشه به قم، شهر علم و قیام، رفت؛ شهری که بزرگانی را در دامان خود پرورش داده بود. در قم، خانه‌ای استیجاری یافت، اما با گذشت زمان و افزایش مبلغ اجاره، مجبور به ترک آن شد. برای تأمین مسکن، مبلغ زیادی از برادر بزرگ‌تر و پدر خانمش قرض گرفت تا منزلی مناسب تهیه کند. در همین دوران، با وجود مشقت‌های فراوان،



شماره ملی شهید: ۳۹۷۸۶۱۰۳۹۶

ش.پ. حوزه: ۷-۱۹۴۸

کد مرکز خدمات: ۴۴۴۲۵۸



شب‌ها پس از پایان کار روزانه، تا صبح در خانه جدید مشغول کار و آماده‌سازی آن بود. هدف او این بود که در مدت کوتاه مرخصی خود، بتواند خانه‌ای مناسب برای زندگی بیابد و از اجاره‌نشینی رهایی یابد. با وجود تمام سختی‌ها، این تلاش‌ها نشان‌دهنده اراده و پشتکار او در مسیر زندگی بود.

منبع: روایتی به نقل از همسر شهید

خطابه های ملکوتی

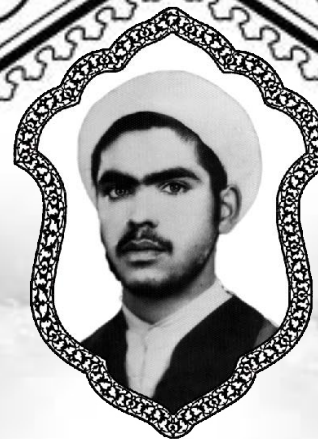
من تمامی ظواهر مادی و زینت‌های دنیایی را به دور ریخته‌ام و از علایق زیبا چشم‌پسته‌ام، و هستی‌ام را به هستی‌بخش سپرده‌ام و روح خویش را به روح‌بخش داده‌ام. تأسف بر آنان که جبهه‌های عطرآگین شده از دعاها و نیایش‌های شبانه‌روز رزمندگان را ندیده‌اند.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید





روحانی شهید محمد تقی موسیوند

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۳۶/۰۲/۰۱ - تویسرکان

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۲/۰۱/۲۶ - فکه

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات والفجرا

مزار مطهر: گلزار شهدای دارانی علیا

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، محمد تقی موسیوند فرزند علی نقی، در اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۶ ه.ش در روستای دارانی علیای تویسرکان دیده به جهان گشود. درس و مدرسه را تا کلاس پنجم ابتدایی ادامه داد و به سبب علاقه به دروس دین و اعتقادات رهسپار حوزه علمیه گشت و مدت شش سال از عمرش را در محیط کسب معارف دین سپری نمود. تادر مکتب آل الله و در راه گسترش علم و تقوادروس حوزوی را فرا گرفته و شاگرد مکتب ائمه اطهار باشد. در سال های انقلاب از آنجا که روحیه ای جهادی و آزادیخواهی داشت همراه با دیگر جوانان و نوجوانان انقلابی در فعالیت های مبارزاتی شرکت کرد و در راه پیروزی انقلاب گام برداشت. سال ۱۳۶۱ ه.ش از دواج کرد و تشکیل خانواده داد. با آغاز جنگ تحمیلی و در حالی که ملبس به لباس روحانیت بود به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوست و به عنوان پاسدار در جبهه های نبرد حق علیه باطل حاضر شد تا در برابر دشمن اسلام و انقلاب و ایران ایستادگی نماید. سرانجام در فروردین ماه سال ۱۳۶۲ ه.ش، عملیات والفجر یک در منطقه عملیاتی فکه بر اثر اصابت ترکش به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

رفاقتمان از سال های کودکی در کوچه های خاکی محل آغاز شد؛ دوستی ای که با گذر زمان و فراز و نشیب های زندگی، همچنان استوار ماند. از روز های نوجوانی تا دوران خدمت، همیشه در کنار هم بودیم. اما آن روز، در بیمارستان امیراعلم تهران، تنهایی و سکوت سنگینی فضای اتاق را پر کرده بود. اجازه ملاقات به کسی داده نمی شد و من در آن لحظات، بیش از هر زمان دیگری، به حضور یک دوست محتاج بودم. ناگاه، در میان خلوت غم بار بیمارستان، هیبتی مردانه را حس کردم -نگاهی آشنا، حضوری گرم که دل را آرام می کرد. به خود آمدم و دیدم محمد تقی روبه رویم ایستاده است. چشمانم از حیرت گشوده شد. پرسیدم: چطور به اینجا آمدی؟ به هیچ کس اجازه ملاقات نمی دهند. لبخندی آرام بر لبانش نقش بست. با همان صلابت همیشگی، پاسخی داد که جانم را لرزاند: کسی مرا نمی بیند،



شماره ملی شهید: ۳۹۷۹۴۵۲۹۰۵

ش.پ. حوزه: ۷-۰۸۷۰

کد مرکز خدمات: ۴۴۴۲۶۳



و برای من هیچ مانعی وجود ندارد. بعد، بی آنکه فرصتی برای امتناع داشته باشم، مقداری پول در دستانم گذاشت. هر چه کردم که نپذیرم، نشد. نگاهش پر از لطف بود، گویی آمده بود تا تنهایم نگذارد، تا بگوید که هنوز در کنارم است، حتی اگر شهید شده باشد. آن دیدار، آخرین خاطره ای بود که از او داشتم - یا شاید نه، شاید هنوز در لحظات سخت زندگی، حضورش را احساس می کنم؛ همان هیبت مردانه، همان دست سخاوتمند، همان دوستی که هیچ دیواری نمی توانست مانع از رسیدنش شود. رفاقت، فراتر از زمان و مکان است؛ بعضی حضورها، هرگز محو نمی شوند.

منبع: روایتی به نقل از آقای محمودی دوست شهید

خطابه های ملکوتی

تا می توانید نماز و روزه برایم بگیرید و بخوانید، هر وقت که جایی مصیبت امام حسین علیه السلام را می خواندند من از خدا آرزو می کردم که خدایا اگر روزی لیاقت پیدا کردم شهادت را نصیبم کن.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید





روحانی شهید سید مقصود میر جمالی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۲۵/۰۱/۰۲ - تویسرکان

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۶/۱۰/۲۶ - ماووت

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات بیت المقدس ۲

مزار مطهر: گلزار شهدای امامزاده زید علیه السلام

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، سید مقصود میر جمالی فرزند سید واسع در فروردین ماه سال ۱۳۲۵ ه.ش در روستای شاه زید از توابع شهرستان تویسرکان دیده به جهان گشود. از همان دوران کودکی اهتمام خاصی به نماز و انجام فرایض دینی داشت. ولایت ائمه اطهار: را مدال افتخار و زرین کتاب زندگی اش می دید. هفت ساله بود که راهی مکتب خانه شد تا در آنجا الفبای شناخت را فراگیرد. کوچه های کاه گلی روستای شاه زید، اولین پرده های نمایش عاشقانه زیستن او بود. دست های مردانه اش از همان کودکی ها آبدیده کار شد و از سخاوت دل زمین، رحمت خدا را درو کرد. بر آن شده بود که تن به اقیانوس بی حدود مرز علوم دین بسپارد؛ از این رو پدر را متقاعد نمود و بانام خدا، پای در تحصیل حوزه نهاد. وی مدتی را مهمان حوزه علمیه تویسرکان گردید. در کنار درس هم جهت با امت حزب الله در بسیج نیروها در تظاهرات مردمی، علیه رژیم ستم شاهی نقشی فعال و در خور تحسین داشت. او در این راه به هدایت و ارشاد نسل جوان می پرداخت و اندوخته های باارزش خود را، در بین خیل مشتاقان عرضه می کرد. او آن چنان آتش سوزانی بر دل و جاناش چیره شده بود، که تنها حضور در حادثه ها برایش حلاوت داشت و لذا در هر صحنه پر شوری حضورش ملموس بود. در سال ۱۳۶۰ از ایشان جهت فعالیت در بنیاد شهید دعوت می شود و او با تمام توان این امر را می پذیرد و در این مسیر، خدمات ارز شمندی به خانواده های معظم شهدا می نماید و در راه تحقق آرمان شهدا و هدایت یادگاران شهدا، گام های مستحکم و به یادماندنی برداشت. به گونه ای که خانواده ها از وی به نیکی یاد می کنند. و پیوسته او را به عنوان یار و یاور صدیق خودشان معرفی می نمایند. او در راه خدمتگزاری به این نسل باشکوه، شب و روز نمی شناخت. با شروع جنگ تحمیلی، تکلیف را در این دید که درس و بحث و کار را رها کند و به جبهه های حق علیه باطل بشتابد. سرانجام در دی ماه سال ۱۳۶۶ ه.ش در منطقه عملیاتی ماووت عراق بر اثر اصابت ترکش به سر به درجه رفیع شهادت نائل شد.



شماره ملی شهید: ۳۹۷۹۴۲۲۱۴۳

ش.پ. حوزه: ۷-۰۸۷۲

کد مرکز خدمات: ۴۴۱۲۲۱



روایت های جاودانه

شهید سید مقصود میر جمالی، هر گاه به منطقه عملیاتی قدم می نهادند، باروحیه ای بسیجی و مخلصانه، خود را وقف خدمت به رزمندگان می کردند. باوجود ضعف جسمانی و عدم تکلیف شرعی برای حضور دائم در جبهه، ایشان همواره در خطوط مقدم حضور می یافتند و مکرراً بیان می داشتند: "آرزویم این است که همانند شما باشم و در خدمت رزمندگان باشم. در یکی از عملیات های غرب کشور، پیش از آغاز عملیات، شهید میر جمالی به نزد بنده آمدند و فرمودند: در خواب دیده ام که به شهادت خواهیم رسید و احتمال آن بسیار قوی است. از این رو، با خانواده ام وداع کرده ام، زیرا دیگر بازگشتی برایم نیست." بنده، از سر شوخی و مزاح، به ایشان عرض کردم: "فکر نمی کنم سید جان، ما این سعادت را داشته باشیم که شما به شهادت برسید! پس از پایان عملیات، در حین بازگشت از ارتفاعات و پیش از استراحت و جایگزینی نیروهای تازه نفس، خطاب به شهید میر جمالی گفتم: "سید، ما در حال پایین آمدن هستیم، شما که هنوز به شهادت نرسیده اید." شهید میر جمالی با نگاهی عمیق فرمودند: "عجله نکن، صبر کن تا ببینم اصلاً به خانه باز می گردم یا نه؟" در پاسخ گفتم: "من قصدی ندارم، صرفاً یادآوری کردم. اصراری به شهادت شما ندارم! اما چون خودتان این آرزو را بیان فرمودید، گفتم که فراموشتان نشود. مبادا به شهر بازگردیم و بگویید که یادتان رفته است!" ایشان باز هم لبخندی زدند و فرمودند: "نه، عجله نکن. چند قدمی پایین تر آمده بودیم و در ستونی تک نفره، از کنار جاده عبور می کردیم. هنوز لحظاتی از گفتگوی ما نگذشته بود که یک گلوله خمپاره، درست در میانه ستون، به زمین اصابت کرد. اکثر رزمندگان حاضر در ستون در همان لحظه به فیض شهادت نائل آمدند و تعدادی نیز مجروح شدند. در میان شهدا، شهید میر جمالی نیز بودند که همچون جد بزرگوارشان، با سر از تن جدا شده، به ملکوت اعلی پر کشیدند. از آن ستون، تنها بنده و یکی دیگر از رزمندگان زنده ماندیم. پس از اقدامات اولیه برای مداوای سطحی مجروحان و بستن جراحات با جفیه، به دنبال آمبولانس رفتیم و پیکرهای مطهر شهدا را به پشت جبهه منتقل کردیم. رحمت و رضوان و غفران الهی بر تمامی شهدا، و به ویژه بر سید شهید ما باد. منبع: روایتی به نقل از علی اصغر نیکو هم رزم شهید

خطابه های ملکوتی

« کمی درد دل با پروردگار می کنم. پروردگارا! اگر این خون ناچیز من اثری برای اسلام دارد راضی ام به آنچه خودت می دانی ... و اما سید مهدی عزیزم که می دانم زیاد به یاد بابا هست، ناراحت نباشید که سایه بابا بر سر نداری؛ چون اسلام و قرآن از شما عزیز تر است ...»

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید



طلبه شهید علیرضا نانکلی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۷/۱۲/۲۲ - تویسرکان

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۱۲/۰۷ - شلمچه

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات کربلای ۴

مزار مطهر: گلزار شهیدای امامزاده ناصر گل آباد

سلوک تا افلاک

طلبه شهید، علیرضا نانکلی، فرزند علی مراد در اسفندماه سال ۱۳۴۷ ه.ش در روستای گل آباد تویسرکان دیده به جهان گشود. به علت کارمند بودن خانواده او را دو سال به کودکستان محله خود فرستادند. ایشان دوره ابتدایی را در روستا ادامه داد و برای ادامه تحصیل تا دوم نظری قدیم در رشته ریاضی فیزیک ادامه‌ی تحصیل داد. سپس به خاطر علاقه‌ای که به مکتب و وحی داشت رهسپار حوزه علمیه شد تا از چشمه دین و مکتب رسالت به اندوخته‌هایش بیفزاید. وی مدتی بعد سطح مقدمات را فراگرفت، اما با شروع جنگ تحمیلی، دعوت حق را با دیده‌ی عشق پذیرفت و راهی جبهه‌های حق علیه باطل جنگ شد. ایشان به واسطه شجاعتش در خطوط مقدم به عنوان بیسیم چی انجام وظیفه می نمود. سرانجام در اسفندماه سال ۱۳۶۵ ه.ش در اثر اصابت ترکش به سر مبارکش به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

آخرین سفری که با برادرم داشتیم، سفر به مشهد بود که بعد از برگشتن از این سفر برادرم به جبهه رفتند و در عملیات کربلای ۵ هنگام نماز در سجده به شهادت رسیدند. من خاطرات بسیاری از ایشان در این سفر دارم که به یک مورد آن‌ها اشاره می کنم؛ وقتی به زیارت حرم امام رضا (ع) رفتیم او را مدام مشغول نماز و قرآن و راز و نیاز می دیدم. روز آخر که قرار بود برگردیم همه برای زیارت آخر وارد حرم امام رضا (ع) شدیم. زیارت را خواندیم و از حرم بیرون آمدیم. مادرم کمی خسته بود گفت: بهتر است داخل حیاط حرم کمی استراحت کنیم بعد برویم. وقتی برادرم این حرف شنید به من گفت: آیا در این فرصتی که پیش آمده می آیی تا زیارت دیگری در داخل حرم بخوانیم؟ من باینکه سن کمی هم داشتم با خوشحالی قبول کردم و به علت ازدحام و تراکم جمعیت زیاد، به زحمت خود را به ضریح امام رضا (ع) رساندیم.

برادرم را دیدم که صورت خود را به ضریح چسبانیده و با گریه و اصرار زیاد می گوید: یا امام رضا (ع) مرا نزد خدا شفاعت کن تا به آرزویم برسم. من بسیار از این حالت او متعجب شدم و گفتم: خدایا این چه آرزویی است



شماره ملی شهید: ۳۹۷۸۵۷۵۷۷۹

ش.پ. حوزه: ۷-۰۸۷۳

کد مرکز خدمات: ۴۴۴۲۵۷



که برای رسیدن به آن این قدر بی تابی می کرد تا اینکه از خودش پرسیدم و او گفت: که آرزوی من شهادت است برایم دعا کن تا خداوند این توفیق را به من نیز عطا فرماید.

منبع: روایتی به نقل از خواهر شهید

خطابه های ملکوتی

اکنون که مرگ حتمی است، بگذارید که مرگی را انتخاب کنم که سعادت دنیا و آخرت در آن نهفته باشد. خدایا! تو خود شاهی که فقط برای رضای تو گام برمی دارم. ای مادران و پدران! از رفتن فرزندان به جبهه جلوگیری نکنید و بر همه کارهایتان خدا را در نظر بگیرید و با خلوص نیت و وحدت پشتیبان اسلام و قرآن باشید. مساجد را ترک نکنید، مساجد را پر کنید. عزیزانم در زندگی با کسی معاشرت کنید که دلسوز انقلاب و رهبری و ولایت فقیه باشد.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید





طلبه شهید بهبود نورعلیئی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۵/۰۶/۰۹ - تویسرکان

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ - اروندرود

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات کربلای ۴

مزار مطهر: گلزار شهدای سراجی

سلوک تا افلاک

طلبه شهید، بهبود نورعلیئی فرزند قربانعلی، در شهر یورماه ۱۳۴۵ ه.ش در شهرستان تویسرکان دیده به جهان گشود. دوران کودکی اش در جست و خیز کود کانه اش گذشت. وی دوران ابتدایی را با استعداد و ذوق خدادادی با موفقیت به پایان برد و پس از آن دوره راهنمایی و متوسطه را نیز با تلاش و پشتکار مداوم به اتمام رساند. تا زمانی که در آزمون سراسری شرکت کردند و در مقطع کاردانی رشته پرستاری در دانشگاه پذیرفته می شود اما وی از دانشگاه پرستاری انصراف داده می دهد. وقتی از ایشان سؤال شد که چرا این کار را کرده اید. گفت: رشته های پزشکی، مربوط به جسم انسان است اما من احساس کردم به طبابت روحم بیشتر نیازمندم. از این رو به علت علاقه مندی به حوزه دین و شناخت معارف الهی اسلامی وارد حوزه علمیه می شود. و تا مقطع سطح یک ادامه می دهد. در ضمن ایشان مقطعی در دانشگاه رضوی مشهد نیز به تحصیل در رشته علوم قرآنی پرداخته است. با آغاز جنگ تحمیلی درس و بحث را رها نمود و عازم جبهه های حق علیه باطل شد. سرانجام در دی ماه سال ۱۳۶۵ ه.ش در عملیات کربلای ۴ منطقه اروندرود بر اثر اصابت ترکش به شکم به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

فروردین ماه سال ۱۳۶۵ هجری شمسی، در کوران عملیات والفجر ۸، مشغول پیشروی در منطقه کارخانه نمک بودیم. من و بهبود، همراه با پیرمردی سالخورده و چند رزمنده دیگر، در یک خط حرکت می کردیم. بهبود، حتی سرش را نمی گرداند، مبدا که دشمن حمله ای غافلگیرکننده آغاز کند. در تمام طول مسیر، اهتمام داشت که نظم صف بر هم نخورد و اجازه نمی داد کسی جلوتر از آن پیرمرد حرکت کند. به او گفتیم: بهبود! کمی مراعات کن! ما جوان تر و چالاک تر هستیم. بگذار ما در پیش رو حرکت کنیم! بهبود پاسخ داد: خیر! اینجا نیز احترام به بزرگ تر واجب است و ایشان باید پیشاپیش ما گام بردارد! پیش از عملیات کربلای ۴، دوباره یکدیگر را دیدیم. ساکش



شماره ملی شهید: ۳۹۷۸۲۸۱۳۱۷

ش.پ. حوزه: ۷-۰۸۷۴

کد مرکز خدمات: ۴۴۴۲۵۶



را به دستم داد و گفت: این ساک، امانتی نزد توست. پرسیدم: چرا به تدارکات نمی دهی؟! من نیز در این عملیات با تو شرکت می کنم و به اندازه تو در خطر هستم. جواب داد: نه! من به شهادت می رسم، اما تو به خانه باز خواهی گشت؛ با همین کیف و وصیت نامه من. با تعجب پرسیدم: وصیت نامه؟! کاغذی به دستم داد و گفت: این نزد تو بماند، روزی به کار آید!

منبع: روایتی به نقل از هم رزم شهید مسعود الوندی

خطابه های ملکوتی

سپاس مخصوص خدایی است که ما را به این بارگاه، هدایت فرمود و اگر خدا ما را هدایت نمی فرمود ما بیخود راه به آستان قدس نمی یافتیم. الهی به عشق تو شهادت را انتخاب می کنم. پس خدایا شهیدم قرار بده، آن هم شهیدی حماسه ساز، شهیدی که هر قطره خونم دریایی از خون گردد و وارد رگ های اجتماع شود. از تمامی همشهری هایمان و کلیه افرادی که رابطه داشته ام حلالیت می طلبم. مخصوصاً از دوستانم می خواهم مرا ببخشند. از همه خانواده، اقوام، خویشان و همسایه ها طلب بخشش دارم.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید





روحانی شهید حمید یعقوبی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۳۶/۰۱/۰۱ - تویسرکان

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۱۹ - شلمچه

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات کربلای ۴

مزار مطهر: گلزار شهدا تویسرکان

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، حمید یعقوبی فرزند محمد در فروردین ماه سال ۱۳۳۶ ه.ش در شهرستان تویسرکان به دنیا آمد. وی در خانواده‌ای مذهبی، خمیرمایه وجودی‌اش شکل گرفت. روز به روز قامت برمی افراشت و در جویبار صمیمیت و معنویت رشد می کرد. همگام با مبارزات مردمی، علیه نظام ستم‌شاهی در تمام صحنه‌ها و توزیع و پخش اعلامیه‌های حضرت امام ره شرکت فعال و محوری داشت. پس از اخذ دیپلم، باعلاقه‌ای که به اسلام و روحانیت داشت، وارد حوزه علمیه شد و در مدارس رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امام محمدباقر علیه السلام قم، از محضر علمای بزرگی بهره‌مند شد و اندوخته‌های علمی خود را در قالب سخنرانی و جلسات متعدد دینی، به نسل جوان آن زمان آموخت و قلوب پاک آن‌ها را جلای بیشتری بخشید و آن‌ها را با تعالیم انسان‌ساز اسلام آشنا کرد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی و با شروع جنگ تحمیلی به عنوان بسیجی، روحانی گردان رزمی - تبلیغی به مناطق مختلف جنگ اعزام شد و دوشادوش برادران رزمنده‌اش در عملیات مختلف، از تمامیت اسلام در مقابل کفر، دفاع نمود. سرانجام در دی ماه سال ۱۳۶۵ ه.ش عملیات کربلای چهار، منطقه عملیاتی اروندکنار بر اثر اصابت ترکش از ناحیه سر به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

هر دستوری که امام ره می داد عین آن را اجرا می کرد. سرباز بود وقتی که امام ره دستور ترک پادگان‌ها را داد، ایشان اجرا کرد و دوباره امام ره دستور بازگشت داد دوباره برگشت. با چند نفر از دوستانش در طول انقلاب نیز همکاری می کرد. چهار پنج ماه جبهه بود و مجروحیت داشت. در عملیات فتح المبین مجروح شده بود. به طوری که بی‌هوش بود و نمی توانست حرف بزند. یکی دو سال طول کشید تا مداوا شود سیزده ترکش از توی سرش در آوردند. با توجه به این که چنین شرایط مجروحیتی را داشت اما هیچ گاه جبهه را ترک نمی کرد و هر کاری می خواست، انجام می داد. به گونه‌ای بود که نمی خواست کسی بداند او چه کار می کند و اطلاع داشته باشند که کجا رفته و در کدام منطقه



شماره ملی شهید: ۳۹۷۸۱۹۲۸۷۱

ش.پ. حوزه: ۷۰۱۱۱۲۰۳۴۷

کد مرکز خدمات: ۴۴۱۲۱۶



جبهه بوده است. من که پدرش بودم نمی دانستم. بیست و چهار الی بیست و پنج ماه جبهه بوده است.

بسیار رازدار و با منش اخلاقی بودند.

منبع: روایتی به نقل از پدر شهید

خطابه های ملکوتی

این‌ها با پاسدار و اصل پاسداری و با ارتش و تمام قوای مسلح مخالف هستند ملت باید هوشیار باشد و کید خودشان را به خودشان برگرداند. در سایه اسلام است که استقلال به تمام معنا تحقق می یابد. ملت ما از این دو روز نباید غفلت کند. بر ملت شریف ماست که این ایام را با جان و دل حفظ و با چنگ و دندان نگهداری کند و با شعار و شعور بر مخالفان مکتب بتازند و با قدرت الهی و بانک الله اکبر بر دشمن بتازند شرف و عزت از آن شماسست و ننگ و خفت بر دشمنان شما هست.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید



طلبه شهید جواد ابوالقاسبی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۷/۱۲/۰۲ - ملایر

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۶/۰۴/۱۵ - ماووت

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات نصر ۴

مزار مطهر: امامزاده محمد باقر کرج

سلوک تا افلاک

طلبه شهید، جواد ابوالقاسبی فرزند علی در اسفندماه سال ۱۳۴۷ ه.ش در شهرستان ملایر دیده به جهان گشود و دوره تحصیل را تا سوم دبیرستان ادامه داد. سپس به تحصیل دروس حوزوی پرداخت و به مدت چهار سال، درس طلبگی خواند. وی در کنار تحصیل در بسیج هم حضوری فعال داشت و با شروع جنگ تحمیلی داوطلبانه به جبهه اعزام شد و به عنوان فرمانده دسته مشغول نبرد با دشمن یعنی شد تا اینکه سرانجام در تیرماه ۱۳۶۶ ه.ش در عملیات نصر ۴ در ماووت عراق بر اثر اصابت ترکش به درجه رفیع شهادت نائل گردید. پیکر مطهرش در گلزار شهدای امامزاده محمد کرج به خاک سپرده شد.

روایت های جاودانه

جواد، عزمی راسخ برای حضور در جبهه های نبرد داشت. اما مادر گران قدرش، از سر شفقت و دلسوزی، مانع رفتن او می شد و با این تصمیم مخالف بود. جواد اما با التماس و اصرار، سعی در جلب رضایت مادر داشت. خوب به خاطر دارم که مبلغ پانصد تومان پس انداز داشت. آن را به مادر تقدیم کرد و با چشمانی اشک بار گفت: «مادر جان، حلالم کن و اجازه بده به جبهه بروم.» مادر اما همچنان مخالفت می کرد و می فرمود: «پسرم، هنوز سنت کم است برای این کار.» جواد سپس به سراغ من آمد و خواسته اش را مطرح کرد. من نیز با دلسوزی، اندکی نصیحتش کردم و گفتم: «برادرت حمزه در جبهه است؛ تو کمی صبر کن.» اما جواد نپذیرفت و بر تصمیم خود پافشاری کرد. در نهایت، چاره ای جز رها کردنش ندیدم و او را به خداوند متعال سپردم. سرانجام، با اصرار و پافشاری جواد، مادر نیز رضایت داد و او راهی جبهه های حق علیه باطل شد.

منبع: روایتی به نقل از پدر شهید



شماره ملی شهید: ۳۹۳۱۸۹۰۴۲۲

ش.پ. حوزه: ۷-۰۳۷۴

کد مرکز خدمات: ۴۴۴۲۳۵

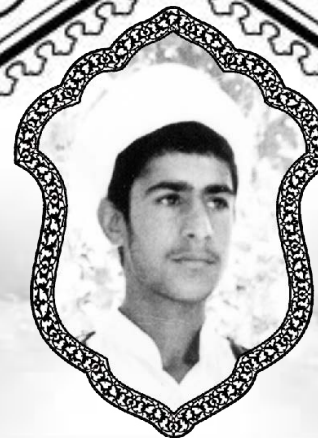
خطابه های ملکوتی

خدایا! زبان مرا بگشای، قلبم را آرام کن تا آنچه می خواهم با این زبان قاصر بگویم و کلمات و حالتی که در قلبم منقوش است به روی کاغذ بیاورم. برادرانم! همواره لبیک گوی ندای هل من ناصر خمینی علیه السلام باشید. همانا لبیک به ندای امام علیه السلام لبیک به ندای هل من ناصر حسینی است. ای مردم به سوی خدا باز گردید که خدا می فرماید: اگر گناهکاران می دانستند چقدر مشتاق بازگشت آنانم از شوق من می مردند. خواهرانم، با حجاب باشید که پوشش سیاه شما از خون سرخ من کوبنده تر است. زیرا از دامن خواهران و مادران است که مردان خدا به معراج می روند.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید



روحانی شهید ابوالقاسم احد طجری

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۵۱/۰۳/۰۳ - ملایر

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۷/۰۳/۰۴ خرمال عراق

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات بیت المقدس ۷

مزار مطهر: گلزار شهدای علی بن جعفر (ع) قم

سلوک تا افلاک

روحانی شهید ابوالقاسم احد طجری علوی فرزند عباسعلی در خردادماه ۱۳۵۱ ه.ش در روستای طجر علوی شهرستان ملایر دیده به جهان گشود. پدرش کشاورز بود، و مادرش زنی ساده و مهربان و صفای اهل خانه وابسته به شمع وجود او بود. او بامحبتی سبز بذر مهر اهل بیت (ع) را در دل فرزندانش کاشت و با گریه بر حسین (ع) آن را آبیاری می کرد تا روزی شاهد شکوفایی آن باشد. در چنین خانواده‌ای زمینه رشد و تعالی فرزندشان پیدا شد، او بعد از گذراندن دوران ابتدایی در مدرسه طجر علوی در دوره راهنمایی به تحصیل ادامه داد. و این دوره را نیز با موفقیت هر چه تمام تر پشت سر گذاشت. او از همان دوران کودکی در نماز جماعت شرکت می کرد و بسیار خوش اخلاق بود و برای پدر و مادر احترام فراوانی قائل می شد. به مجالس اهل بیت :علاقه خاصی داشت از آنجاکه به دروس حوزوی علاقه خاصی داشت و برادر ایشان نیز روحانی بودند به سمت حوزه علمیه همدان قدم نهاد. و مدارج علمی خود را تا سطح مقدمات ادامه داد. و سپس وارد میدان رزم شد. وی پس از مدتی مبارزه علیه رژیم بعث عراق، سرانجام در خردادماه سال ۱۳۶۷ ه.ش در منطقه عملیاتی خرمال عراق بر اثر اصابت ترکش از ناحیه سر به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

در کودکی بیماری سختی گرفته بود! که تمام دکترها جوابمان کرده بودند. من شب تا صبح خیلی گریه کردم! شب خوابیدم. و خواب دیدم آقائی با شال سبز آمد و در کنار من و گفت: چی شده؟! ناراحتی! گفتم: فرزندم مریض است. یک تکه نبات به من داد و گفت: بهش بده بخوره، خوب می شه. هر چه گفتم شما کی هستی؟ گفت: بعداً می فهمی! صبح که از خواب بیدار شدم، دیدم ابوالقاسم حالش بهبود یافته و از بیماری هیچ اثری نیست! تا این که گذشت و موقع جنگ

شد و ابوالقاسم به من گفت: مادر؛ من می خواهم بروم! گفتم: صبر کن، درست تمام شود. خلاصه شب خواب دیدم همان آقائی که در کودکی ایشان را شفا داده بود، آمد نزد من و گفت: اجازه بده ابوالقاسم برود! او



شماره ملی شهید: ۳۹۳۱۳۰۵۷۲۴

ش. پ. حوزه: ۷-۱۲۳۳

کد مرکز خدمات: ۴۴۰۶۹۶



عاشق جبهه است، حالا فهمیدی من کی هستم؟! از خواب بلند شدم و فهمیده بودم. بلافاصله رفتم تا او را بیدار کنم و بگویم، حالا که عاشق هستی برو. دیدم او نشسته سر سجاده و مشغول راز و نیاز هست. به او گفتم: انگار دعوت شدی! هر جا می خواهی برو. سپس او برای اعزام به مناطق عملیاتی ثبت نام کرد و برای همیشه رفت و از چناره منطقه خرمال آسمانی شد.

منبع: روایتی به نقل از مادر شهید

خطابه های ملکوتی

سلام خالصانه و گرم به آن ها که به ندای «هل من ناصر ینصرنی» حسین زمان، امام خمینی (ره)، لبیک گفتند و به پیش تاختند و از مملکت خویش دفاع کردند. پروردگار! تو را قسم می دهم به مظلومیت حسین (ع) و مقربان در گاهت، همچون بسیجیان عزیز، این بنده حقیر را با این ها محشور گردان. ای مردم! ای برادران! بیاییم یک تصمیم کارساز و واقعی بگیریم؛ یعنی از این شجاعان خداجوی درس بگیریم و راهی را که ائمه (ع) رفتند انتخاب کرده، ادامه دهیم و همچنین، هدفی را که آنان داشتند برای خویش تعیین نماییم تا از رستگاران باشیم.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید





روحانی شهید مجید اکبری طائمه

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۳/۰۹/۲۴ - ملایر

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۱۲/۱۲ - شلمچه

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات کربلای ۵

مزار مطهر: گلزار عاشورای ملایر

سلوک تا افلاک

روحانی شهید مجید اکبری طائمه فرزند عزیز الله در آذرماه سال ۱۳۴۳ ه.ش در شهرستان ملایر چشم به جهان گشود. پس از گذراندن دروس کلاسیک تا فوق دیپلم به دانشگاه امام صادق (ع) قم رفت و در رشته الهیات مشغول به تحصیل شد. به عنوان یکی از اعضاء فعال پایگاه‌های مساجد، با برنامه‌ریزی و سازمان‌دهی دقیق، آن‌ها را هدایت و حمایت می‌کرد و کارها را با موفقیت به انجام می‌رساند. از سال ۱۳۶۰ ه.ش مستمر در جبهه‌ها بود. بارها و بارها مجروح شد و در بیمارستان‌های شیراز و همدان بستری شد. با آغاز عملیاتی جدید، شور عشق در دلش غوغا کرد و دیگر هرگز در خانه قرار و آرام نمی‌گرفت و دوباره به جبهه می‌رفت. سرانجام در اسفندماه سال ۱۳۶۵ ه.ش در حالی که به عنوان «فرمانده گروه» جهت شناسایی موقعیت دشمن به منطقه اعزام شده بود، بر اثر انفجار مین در عملیات کربلای پنج، منطقه شلمچه به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

قسمتی از جاده‌ی شلمچه دست عراقی‌هاست و باعث شده بچه‌های مستقر در جزیره‌ی ام الطویل، تحت فشار قرار بگیرند. یک گروه شناسایی با سرپرستی، حسین آقاجانی و سید علی مساوات به همراه گروه محمد مهربان، جهت جمع‌آوری اطلاعات به منطقه اعزام می‌شوند. پس از شناسایی اولیه، مجید اکبری و احمد رضا احدی، از بچه‌های گردان ۱۵۱ با گروه همراه می‌شوند. بعد از نماز مغرب، خبر می‌رسد که گردان ۱۵۱ زیر آتش دشمن گرفتار شده‌اند. شب‌هنگام قرار می‌شود یک معبر از میان میدان مین، باز کنند. اما گردان با سربازان دشمن، مواجه می‌شوند. حدود بیست نفر، وارد میدان مین شده‌اند. با انفجار مین، پای برادر مجید اکبری قطع می‌شود اما بدون ناله و فریاد، بی‌صدا در گوشه‌ای می‌افتد. نیروهای دشمن متوجه حضور ایرانیان در منطقه مین‌گذاری شده می‌شوند. یک



شماره ملی شهید: ۳۹۳۲۵۹۵۴۶۷

ش.پ. حوزه: ۷-۵۸۴۵

کد مرکز خدمات: ۴۴۴۲۳۹



تانک عراقی مسلط بر منطقه با کالیبر ۱۲۰ میلی متری، میدان مین را زیر آتش می‌گیرد و همه منطقه را درگیر می‌کند. در حالی که گردان ۱۵۱ منتظر باز شدن معبر توسط همین گروه هستند. احمد رضا احدی که با بقیه نیروها قصد باز کردن معبر را دارد، خود را به بالین مجید اکبری می‌رساند. اکبری زیر لب وصیت‌های خود را برای او بازگو می‌کند، اما باز کردن معبر بی‌نتیجه می‌ماند و دشمن همه را مورد هدف قرار می‌دهد. شهید اکبری که از درد به خود می‌پیچید، سعی می‌کند سینه‌خیز از میدان مین عبور کند ولی سربازان عراقی با قساوت تمام تن نیمه‌جان او را به گلوله می‌بندند.

منبع: روایتی به نقل از سید علی مساواتی هم‌رزم شهید

خطابه های ملکوتی

ای کسانی که برای هوای نفس، مادیات پرستی و به خاطر دنیا، به انحراف افتاده‌اید کمی به خود بیایید، فکر کنید و بیدار شوید، از جهالت و لجajt به درآیید. پدر و مادر عزیزم بر شهادتم افتخار کنید و سرتان را بالا بگیرید و... که چنین فرزندی را در راه خدا قربانی کرده‌اید.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید



روحانی شهید محمدباقر بشیری

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۵- ملایر

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۸/۱۱/۲۰- شلمچه

نوعه شهادت: تصادف در حین مأموریت عملیات کربلای ۴

مزار مطهر: گلزار شهدای همدان

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، محمدباقر بشیری فرزند علی در سال ۱۳۴۵ه.ش در روستای نهنجه از توابع شهر ملایر به دنیا آمد. او از کودکی علاقه زیادی به دین و مذهب داشت و در دوران نوجوانی به تحصیل علوم دینی در حوزه علمیه همدان پرداخت. پس از اخذ مدرک سطح یک حوزه علمیه، به عنوان طلبه بسیجی عازم جبهه‌های نبرد حق علیه باطل شد. وی در طول حضور خود در جبهه‌های نبرد، با شجاعت و رشادت فراوان به دفاع از اسلام و میهن اسلامی پرداخت. او در عملیات متعددی شرکت کرد و نقش مهمی در پیروزی رزمندگان اسلام ایفا نمود. ایشان یک روحانی جانباز، مبارز و انقلابی بود که با ایمان و اعتقاد راسخ خود، راه نورانی شهادت را برگزید. سرانجام در بهمن‌ماه سال ۱۳۶۸ه.ش بر اثر تصادف در حین مأموریت به فیض عظیم شهادت نائل آمد. پیکر مطهر این شهید بزرگوار در گلزار شهدای شهر همدان به خاک سپرده شده است.

روایت های جاودانه

«فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتُ إِذْ رَمَيْتُ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى وَلَيُبَلِّغَنَّ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (سوره انفال آیه ۱۷)
(به کشتن دشمنان بر خود مبالید) شما آنان را نکشتید، بلکه خدا آنان را کشت. (ای پیامبر!) هنگامی که به سوی دشمنان تیر پرتاب کردی، تو پرتاب نکردی، بلکه خدا پرتاب کرد (تا آنان را هلاک کند) و مؤمنان را از سوی خود به آزمایشی نیکو بیازماید؛ زیرا خدا شنوا و داناست.

تازه از جبهه‌های نبرد برگشته بود. با یکی از دوستان به دیدارش رفتیم. گفتم از اتفاقات جبهه برایمان تعریف کن. شروع کرد به بیان اتفاقات جبهه و گفت در ارتفاعات حاج عمران عراق بودیم بعد از یک نبرد طولانی فشنگ خشاب



شماره ملی شهید: ۰۰۰۰

ش.پ.حوزه: ۰۰۰۰

کد مرکز خدمات: ۰۰۰۰

اسلحه من تمام شد. در وضعیت بسیار خطرناکی بودم به فاصله چند متری من یک عراقی بود با اسلحه پر از فشنگ. خودم را نباختم. موقعیت من بهتر از او بود. پشت سر او پرتگاه بزرگی بود با کمترین حرکت به پرتگاه



می افتاد. به فکرم رسید حال که فشنگ ندارم به طرف او سنگ پرت کنم تا فکر کند گلوله است و

بترسد در جریان جنگ واقعاً خداوند در دل عراقی‌ها رعب و وحشت عجیبی ایجاد کرده بود چند سنگ

برداشتم تا به سمت او پرتاب کنم. اولی و دومی را پرتاب کردم اما به او نخورد اگر سومی نمی خورد کار من تمام بود

. ناگهان به ذهنم آمد که این بار اول بسم الله الرحمن الرحیم بگویم و بعد سنگ را پرتاب کنم. همین کار را کردم و سنگ

سوم به بدن او برخورد کرد. او از ترس فکر کرد گلوله است و ناگهان به پایین دره پرتاب شد و من از آن مهلکه نجات یافتم. این

خاطره در ذهنم بود تا اینکه در یکی از شب‌های عملیات کربلای ۵ در شلمچه به همراه برادران پشتیبانی و مهندسی جنگ جهاد

سازندگی همدان مشغول احداث خاکریز برای رزمندگان در خط مقدم بودیم ما ۵ نفر به همراه ۱۰ نفر از برادران سپاه در پشت خاکریز

در حال احداث بودیم. ناگهان چند عراقی با اسلحه به بالای خاکریز آمدند به برادران سپاهی که مسلح بودند گفتیم تیراندازی کنید گفتند

تمام فشنگ‌های ما در حین عملیات مصرف شده و هیچ فشنگی نداریم. ناخودآگاه خاطره شهید در ذهنم تداعی شد هر کدام چند سنگ

برداشتیم و الله اکبر گویان به طرف عراقی‌ها پرت کردیم. ندای الله اکبر ما که بلند شد عراقی‌ها سراسیمه به پشت خاکریز فرار کردند. واقعاً

اگر خداوند آن شب در دل عراقی‌ها که بالای خاکریز و مشرف به ما بودند رعب و وحشت ایجاد نمی کرد و آن‌ها می فهمیدند که ما گلوله

نداریم به راحتی تمام ما را اسیر می کردند و دستگاه‌های لودر و بولدوزر جهاد سازندگی را هم به غنیمت می گرفتند این خاطره مصداق

عینی کلام خداوند در قرآن کریم است که در آیه فوق بیان شد.

منبع: روایتی به نقل از حاج مرتضی بشیری

خطابه های ملکوتی

همواره به یاد خدا باشید و در راه او قدم بردارید، ایمان و اعتقاد راسخ داشته باشید و از ارزش‌های اسلامی دفاع کنید. شجاعت و رشادت

داشته باشید و در برابر دشمنان اسلام ایستادگی کنید.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شفاهی شهید به خانواده



محل دفن شهید





روحانی شهید احمد جوکار

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۲/۰۱/۲۳ - فکه

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۰/۰۱/۵ - ملایر

مزار مطهر: گلزار شهدای شمس آباد

نحو شهادت: اصابت ترکش در عملیات والفجر

سلوک تا افلاک

روحانی شهید احمد جوکار فرزند علیرضا در فروردین ماه سال ۱۳۴۰ ه.ش در شهرستان ملایر دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را با موفقیت به اتمام رسانید و در این هنگام بود که به جلسات مذهبی راه یافت و به اسلام و روحانیت بیش از پیش علاقه مند شد. ایشان با پخش کتب اسلامی و نوارهای سخنرانی در بین نوجوانان، نقش چشمگیری را به عهده گرفت. او در تمام تظاهرات و درگیری های مردمی، با عوامل رژیم پهلوی شرکتی فعال و پر جنب و جوش داشت؛ به طوری که از وی به عنوان یکی از عناصر اصلی محرک جریان انقلاب، در زادگاهش یاد می شود. دوران متوسطه را هم با موفقیت پشت سر نهاد. همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی به تهران رفت و در مدرسه عالی شهید مطهری علیه السلام، به فراگیری علوم اسلامی پرداخت. در کنار درس، فعالیت های فرهنگی - سیاسی اش بیشتر و بیشتر می شد. با حزب جمهوری اسلامی (دفتر مرکزی) کار می کرد و اوقات فراغت و تعطیلات تابستانی را به شهر ملایر می آمد و در حزب جمهوری، جهاد سازندگی و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به فعالیت می پرداخت. پس از گذشت یک سال به قم عزیمت نمود و در مدرسه رسالت سرگرم تحصیل شد و در آنجا بود که با تأکید بر مسائل اخلاقی راه رشد خود را هموار کرد. سال های ۱۳۶۲ - ۱۳۶۱ ه.ش را اغلب در جبهه های جنوب، در خطوط مقدم، به همراه یارانش در عملیات فتح المبین، رمضان، بیت المقدس، والفجر مقدماتی و والفجر یک جنگید. سرانجام فروردین ماه سال ۱۳۶۲ ه.ش در منطقه عملیاتی فکه به آرزوی دیرینه اش که همان شهادت بود رسید. مرحوم حاج آقا فاضلیان علیه السلام امام جمعه فقید ملایر در باره ایشان فرمودند: این شهید بزرگوار افتخار است، نه تنها برای شهرستان ملایر، نه تنها برای حوزه علمیه، بلکه برای عالم اسلام که این چنین جوانانی مسئول و متعهد و در خط ولایت تربیت کرده است.



شماره ملی شهید: ۳۹۳۳۷۰۷۲۳۴

ش.پ. حوزه: ۷-۱۹۴۳

کد مرکز خدمات: ۴۴۴۲۴۲



روایت های جاودانه

احمد، در اوج نوجوانی، تنها دوازده سال داشت که مخفیانه در جلسات مبارزه با رژیم پهلوی شرکت می کرد. این حضور پنهانی، رفته رفته پررنگ تر شد؛ تا جایی که در سال های ۱۳۵۶ ه.ش و ۱۳۵۷ ه.ش، به یکی از فعال ترین چهره های مبارزات سیاسی در ملایر تبدیل گشت. ایشان مسئولیت پخش اعلامیه های حضرت امام علیه السلام را در ملایر بر عهده داشت. آمدورفت هایش هرگز قابل پیش بینی نبود؛ گاه شب هنگام و گاه نیمه شب به خانه می آمد و بی درنگ، با کوله باری از اعلامیه ها و بی هیچ واهمه ای از خطر، راهی روستاها می شد. خوب به خاطر دارم شبی را که مأموران رژیم به خانه ما هجوم آوردند. احمد، پیش از آنکه فرصت یابند کاری از پیش ببرند، ساک پر از اعلامیه ها را در تنور حیاط خانه پنهان کرد و روی آن را با وسایل دیگر پوشاند. مأموران هرچه گشتند، چیزی نیافتند؛ اما پیدا بود که باور نکرده بودند احمد به ملایر آمده باشد و اعلامیه ای به همراه نداشته باشد. ایمان و جسارت احمد، حتی در آن سن کم، مأموران را متحیر ساخته بود.

منبع: روایتی به نقل از مادر شهید

خطابه های ملکوتی

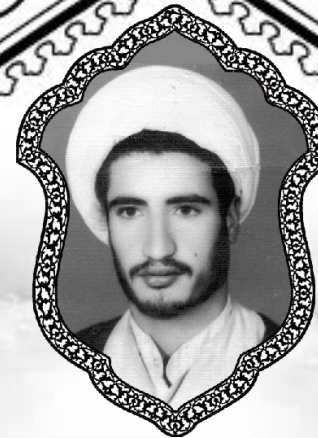
اکنون با آگاهی و شناخت و یقین به سوی جهاد و شهادت می روم و با حرکت پشت سر امام امت علیه السلام، حسینی بت شکن و با یافتن اخلاصی واقعی رضای تو را به دست می آورم. شما برادران مسئول، قدر یکدیگر را بدانید و از سستی و تهمت و غیبت و حب دنیا بر حذر باشید و مراقبه و محاسبه نفس را فراموش نکنید.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید





روحانی شهید مراد ذوالنوری

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۶/۰۱/۰۳ - ملایر

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۶/۰۱/۲۲ - خرمشهر

نحوه شهادت: عوارض ناشی از مسمومیت شیمیایی

مزار مطهر: گلزر شهدای قلعه علی مراد

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، مراد ذوالنوری فرزند سبز مراد در فروردین ماه ۱۳۴۶ ه.ش در روستای قلعه علی مراد از توابع شهرستان ملایر دیده به جهان گشود. باوجود مشکلات زیادی که داشت، همه سختی ها را به جان می خرید و مسافت زیادی را طی می کرد تا به امر تحصیل بپردازد. هم درس می خواند و هم در کار کشاورزی به خانواده اش کمک می کرد. و به عنوان یک بازی فعال در مشکلات و کارهای آن ها خود را سهیم می دانست. پس از اخذ دیپلم در رشته علوم انسانی، با عشق و علاقه ی بسیاری که به روحانیت داشت به حوزه علمیه رهسپار شد و سالیانی را در مدرسه علمیه امام صادق (ع) گذراند. با توجه به آغاز جنگ تحمیلی و فرمان امام برای این که جبهه ها را خالی نگذارد، درس و بحث را رها کرد و به عنوان یک بسیجی از سپاه پاسداران شهر ملایر به جبهه های حق علیه باطل اعزام گردید. سرانجام در فروردین ماه سال ۱۳۶۶ ه.ش در خونین شهر (خرمشهر) بر اثر بمباران شیمیایی به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

روزی در منطقه، کنار جاده ی بغل خاکریز پیاده شده، شروع به ساختن سنگر نمودیم. نزدیکی های غروب بود و ما هم چون روزهای گذشته در آنجا آب کم داشتیم و می خواستیم با تیمم نماز بخوانیم. من هم ظهر که حرکت کرده بودیم قبل از حرکت در مقر، وضو گرفته بودم پیش از بچه های دیگر شروع به خواندن نماز کردم و نماز ظهر را خوانده و نماز عصر را هم تا رکعت دوم خوانده بودم که رکوع فراموش کردم و به سجده رفتم و به ناچار نماز شکسته از سر گرفتم. لازم به یادآوری است که خمپاره های دشمن هم به اطرافمان می بارید، و دوباره نماز عصر را خواندم که سلام نماز را که تمام کردم و خواستم بغل خاکریز بنشینم، هواپیمای عراقی بالای سرمان دررفته و آمد بودند و یک بمب به پنج و شش متری ما داخل آب های کنار جاده که مثل جدول بود زد و من باعجله که خوابیدم مقداری از پوست دستم بلند شد ولی

به حول و قوه الهی این بمب به جز مقداری آب و گل هیچ چیز دیگری به رویم نپاشید که این خود معجزه های خدایی بود.

منبع: روایتی نقل از یادداشت های شهید



شماره ملی شهید: ۳۹۳۱۸۹۹۰۳۹

ش.پ. حوزه: ۷-۰۸۴۹

کد مرکز خدمات: ۴۴۴۲۳۶



خطابه های ملکوتی

خداوند از مؤمنان جان ها و اموالشان را خریداری می کند که در برابرش بهشت برای آن ها باشد به این گونه که در راه خدا پیکار می کنند می کشند و کشته می شوند این وعده حقی است بر خداوند که در تورات و انجیل و قران ذکر فرموده و چه کسی از خدا به عهدش وفادار تر است. اکنون بشارت باد بر شما به دادوستد و معامله ای که با خدا کرده اید و این روزی بزرگی است برای شما. سپاس خدایی را که مرا به دین مبین اسلام هدایت کرد و مرا به مذهب شیعه عنایت فرمود و مرا نعمت ولایت ارزانی داشت و مرا حب و دوستی محمد (ص) و علی (ع) و فاطمه (ع) و یازده فرزند پاکشان را در خانه و سرای دلم جای داد و سپاس بی قیاس خدایی را که بر من منت نهاد و در زمره سربازان امام زمان (ع) و یاران نائب برحقش، خمینی کبیر (ع) قرار داد و حیاتم را بازمان او یعنی امام امت (ع) قرین ساخت تا به ندای هل من ناصر جدش حسین (ع) که از زبان او بلند است لبیک گویم و سپاس خدایی را که نعمت جان عطا کرد تا در ره او قربانی کنم.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید





طلبه شهید محمد رستمی

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۲۹ - شلمچه

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۶/۰۱/۰۱ - ملایر

مزار مطهر: گلزار شهدای بهشت هاجر ملایر

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات کربلای ۵

سلوک تا افلاک

طلبه شهید، محمدرستمی فرزندنصرت الله در فروردین ماه سال ۱۳۴۶ ه.ش در روستای شیرین آباد از توابع شهرستان ملایر پا به عرصه گیتی نهاد. پس از سپری کردن تحصیلات ابتدایی و راهنمایی با علاقه بسیار به علوم اخلاقی و معرفتی رهسپار حوزه علمیه گشت. در آنجا مشغول به تحصیل علوم و معارف الهی گردید. مدتی را در حوزه علمیه اصفهان سپری نمود. وی از اساتید بزرگ حوزه علمیه اصفهان بهره‌ها برد. پس از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی، با تلاشی گسترده و فعالیت‌های چشمگیر نقش بسزایی در راه تبلیغ و انتشار دستورات و فرامین قرآنی و احکام درخشان اسلامی ایفا نمود و به عنوان یاری صدیق و پشتیبانی وارسته، در راه پیشبرد اهداف انقلاب و شکوفایی آن از هیچ مساعدت و تلاشی دریغ نورزید. با آغاز جنگ تحمیلی، به عنوان یک نیروی رزمی با حضوری فعال در جبهه‌های حق علیه باطل حماسه‌ها آفرید. سرانجام در فروردین ماه سال ۱۳۶۵ ه.ش در عملیات کربلای ۵ سرزمین خونین شلمچه بر اثر اصابت ترکش به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

روزی محمد نزد مادرش آمد و در مورد ادامه تحصیل و رفتن به سربازی از ایشان نظرخواهی کرد و گفت: مادر جان من باید یا به سربازی بروم یا جهت تحصیل علوم دینی به حوزه علمیه، حال از شما می‌خواهم من را راهنمایی کنی! هر سخنی بگویند، من آن را انجام می‌دهم. مادر چند لحظه‌ای تأمل کرد و بعد از آن گفتند: تو روحانی بشوی شایسته‌تر است! بعد از آن، محمد همراه دوستانش جهت تحصیل علوم دینی در اصفهان مشغول شد تا اینکه قضیه اعزام به جبهه‌ها پیش آمد.

منبع: روایتی به نقل از مادر شهید



شماره ملی شهید: ۳۹۳۲۶۲۳۴۹۵

ش.پ. حوزه: ۷-۱۹۶۰

کد مرکز خدمات: ۴۴۴۲۴۰

خطابه های ملکوتی

سفارش من به شما این سخن امیر المومنین علیه السلام در نهج البلاغه، نامه ۴۷ است: **وَ اللَّهُ اللَّهُ فِي الْجِهَادِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَأَلْسِنَتِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛** از خدا بترسید و با اموال و جان‌ها و زبان‌های خود در راه خدا مجاهدت کنید و بر شما باد تفکر در حقیقت امام خمینی رحمه الله و راه روشن ایشان.

منبع: وصیت‌نامه شفاهی به نقل از مادر شهید



محل دفن شهید



روحانی شهید حشمت الله شیخ حسنی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۱۶/۰۴/۱۰ - ملایر

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۳/۰۹/۰۹ - همدان

نحوه شهادت: اصابت گلوله

مزار مظهر: گلزار شه‌ای عاشورای ملایر

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، حشمت‌الله شیخ حسنی فرزند سبز علی در تیر ماه سال ۱۳۱۶ ه.ش در شهرستان ملایر دیده به جهان گشود. ایشان تحصیلات کلاسیک خود را تا مقطع کاردانی در همان شهر به اتمام رساند و پس آن با توجه به علاقه شدید به اهل بیت (ع) و علماء و روحانیت وارد حوزه علمیه شد. و علوم احکام و اخلاق و اعتقادی و فقهی و... را فرا گرفت و درس را با جدیت و نظم دنبال می کرد. در عرصه‌های مختلف فرهنگی - تبلیغی، آنی از پای نمی نشست. از سال ۱۳۵۵ ه.ش زندگانی ایشان وارد مرحله نوینی می شود آری زمان آن رسیده بود که به امر امام و رهبرش مبارزات جدی و مستمر خویش را گسترش بدهد مگر آن طاغوتیان و باطلان می توانستند با وجود روحانیت مبارز مجالس سوگواری حضرت اباعبدالله (ع) را خاموش سازند شهید از اوایل سال ۱۳۵۵ ه.ش ارتباط خود را با علما و روحانیت آگاه بیشتر کردند. اعلامیه‌های جان‌بخش امام خمینی (ع) را توسط هم‌رزمانش دریافت و در سطح وسیع در شهر و روستا پخش می کرد. وی با سخنرانی‌های روح بخشش در شهر و روستا مردم را نسبت به رژیم منحوس پهلوی آگاهی می دادند و آن‌ها را دعوت به تظاهرات علیه رژیم منحوس پهلوی می کردند. هر چند رژیم در صدد این بود که این سخنرانی‌ها و مجالس و سوگواری‌ها را تعطیل کند تا چهره واقعی شاه برای مردم نمایان نشود اما این روحانیت مبارز بودند که همیشه در میدان نبرد علیه رژیم منحوس پهلوی شرکت می کردند و با تظاهرات و سخنرانی‌های خود سبب آگاهی قشر عظیمی از مردم در جامعه می شدند. او آن چنان شیفته اسلام و ولایت بود که در راه حمایت از آن، از بذل جان هم دریغ نمی کرد. وی مدتی امام جماعت سپاه پاسداران ملایر بود و در جمع پاکان، با خود خلوتی پر خلوص داشت. سرانجام آذر ماه سال ۱۳۶۳ ه.ش در مانور طرح لبیک نیروهای مردمی، در مسجد جامع شهر همدان بر اثر اصابت گلوله در محراب مسجد به درجه رفیع شهادت نائل شد.



شماره ملی شهید: ۳۹۳۲۹۳۱۶۶

ش. پ. حوزه: ۷-۱۹۴۵

کد مرکز خدمات: ۰۰۰۰

روایت های جاودانه

هر وقت سخنرانی می کرد، ته‌لهجه‌اش مرا می برد به روزهای جوانی ام. به سال‌های پیش از پیروزی، اوج تظاهرات و راه‌پیمایی مردم ملایر. شیخ یک‌بار بالای منبر برای مردم گفت: شاه با این مملکت چه کرده و برای یاری امام زمان (عج) باید چه کنیم. بی‌اختیار یاد روزی می افتم که قرآن سر گرفته بودیم و شیخ مردم را قسم می داد دعا کنیم که خدا شهادت در راه حق را نصیبش کند. دست خودم نیست یک لحظه شش فرزندش را از یاد می برم. اولین دور تسبیح را به نیت آرزوی شیخ می گردانم. آخرین صلوات را که می فرستم صدای مهیبی ستون‌های مسجد جامع را می لرزاند. هر کس به سویی می دود از لابه‌لای پرده در یک لحظه همه چیز را می بینم با همین چشمان پیر و کم سو می بینم. چون هیچ چیزی در این عالم به اندازه خون شهید دیدنی نیست. قطره‌های خون نشسته روی عمامه‌اش و این یعنی به آرزویش رسید.

منبع: روایتی به نقل از دوست مادر شهید

خطابه های ملکوتی

ما تا خون در بدن داریم و جان در تن، در برابر دشمنان اسلام می ایستیم. پشتیبانی مردم از ولایت فقیه، محکم‌ترین سلاحی است که ما را در برابر هر ابرقدرتی به پیروزی خواهد رساند.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید



روحانی شهید یحیی صادقی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۶/۰۱/۱۰ - ملایر

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۰۶ اروندرود

نحوه شهادت: اصابت ترکش عملیات کربلای ۴

مزار مطهر: گلزار شهدای ملایر

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، یحیی صادقی فرزند محمدحسین در فروردین ماه ۱۳۴۶ ه.ش در روستای شهرک کربلا از توابع شهرستان ملایر دیده به جهان گشود. وی تحصیلات ابتدایی و راهنمایی و متوسطه را در زادگاهش به اتمام رساند. در زمان تحصیل، دانش آموزی ممتاز و با استعداد بود و مورد توجه معلمان و دوستانش قرار گرفت. در کنار درس در فعالیت‌های مذهبی مدرسه شرکت می کرد. با شروع به کار انجمن‌های مدارس به عضویت آن درآمد و یکی از اعضای فعال آن قسمت بود. در مبارزات انقلابی و راهپیمایی‌ها نیز مستمر شرکت می نمود. پس از اخذ دیپلم در رشته اقتصاد به سبب علاقه‌مندی به دروس دین و فقاقت رهسپار حوزه شد. با اوج‌گیری جنگ تحمیلی و هجوم ناجوانمردانه دشمن، دیگر توان ماندنش نبود. هیچ چیز و هیچ کس نمی توانست او را از رفتن بازدارد. او راهی جبهه‌های حق علیه باطل شد. آخرین بار اعزامش به کربلای چهار در صف غواصان پیوست. سرانجام در دی ماه سال ۱۳۶۵ ه.ش در اروندرود عملیات کربلای ۴ بر اثر اصابت ترکش به درجه رفیع شهادت نائل شد. بعد از دو ماه و نیم مفقود بودن پیکرش، نهایتاً در اسفندماه همان سال پیکر پاکش شناسایی شد و در بهشت زهرای زادگاهش به خاک سپرده شد.

روایت های جاودانه

وقتی به مرخصی می آمد، با توجه به اینکه ما تراکتور داشتیم. می رفت و برای اهالی روستا زمین‌هایشان را شخم می زد. بعد از شهادت ایشان، اهالی نزد پدرش می آمدند و مبلغی می آوردند می گفتند به شهید جهت شخم زمین بدهکاریم! که پدر می گفتند: شهید خواسته به اهالی کمک کرده باشد و پول نمی گرفت. علاقه زیادی به لباس رزم داشت و می دانستیم او عزم خویش را جزم کرده است تا در برابر دشمن بایستد. دلش در جبهه است و شاید لباس هم بهانه باشد تا ما را برای رفتنش قانع کند، اما نمی دانم چرا از بودنش سیر نمی شدم و دوست داشتم بیشتر بماند. پرسیدم: حالا این لباس غواصی از گلوله‌ای چیزی جلوگیری می کند؟ خنده‌ی کرد و گفت: نه ننه جان



شماره ملی شهید: ۳۹۳۴۲۷۹۱۹۸

ش.پ. حوزه: ۷-۰۸۵۷

کد مرکز خدمات: ۴۴۱۲۱۱



معطل یک ترکش است. نمی دانستم دیگر چه بگویم. کم کم داشت بغض گلویم را می گرفت. گفتم:

برو عزیزم امیدت به خدا باشد. سکوتی کرد و آرام گفت: ننه جان! اگر شهید شدم و جنازه‌ام نیامد ناراحت

نشو. یک باره دلم ریخت. زود گفتم: این چه حرفی است؟ نه این طور نگو. حتی شهید هم شوی می خواهم لااقل

خانه‌ات را بلد باشم.

منبع: روایتی به نقل از مادر شهید

خطابه های ملکوتی

تقوای خدا را پیشه کنند و به فکر آخرت باشند و از ولایت فقیه حمایت کنند تا امام زمان عجل الله تعالی فرجه از آن‌ها راضی باشد. از همه کسانی که می توانند سلاح در دست بگیرند می خواهم که در این جهاد مقدس شرکت کنند. که همانا فیض بزرگی است که هر کس از آن بی نصیب گردد، وای بر حالش. و این را هم بگویم که من راه شهادت را با آگاهی کامل انتخاب کرده و از خداوند می خواهم که مرا در راه خودش شهید کند؛ زیرا من بهترین راه سعادت را در شهادت می بینم.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید





طلبه شهید رسول صالحیان نژاد

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۳/۰۷/۰۳ - ملایر

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۰۵ - خرمشهر

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات کربلای ۴

مزار مطهر: گلزار شهدای عاشورای ملایر

سلوک تا افلاک

طلبه شهید، رسول صالحیان نژاد فرزند احمد در مهر ماه سال ۱۳۴۳ ه.ش در خانواده‌ای مذهبی در شهرستان ملایر دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را در زادگاهش سپری نمود. سپس با عشق و علاقه به دروس فقهی و اعتقادی و اخلاقی رهسپار حوزه علمیه شد. در آنجا با تلاش و پشتکاری فراوان در راه کسب مدارج علمی لحظه‌ای از پای ننشست و تا مقطع سطح یک به تحصیل ادامه داد. با شروع جنگ تحمیلی و صدور فرمان تاریخی امام خمینی رحمه الله درس و بحث را رها کرد و به جبهه‌های حق علیه باطل اعزام شد. سرانجام در دی ماه سال ۱۳۶۵ ه.ش در عملیات کربلای ۴ خرمشهر بر اثر اصابت ترکش به درجه فیض شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

یک روز که رسول مجروح شده بود و در خانه به سر می برد، به من گفت: مادر من می خوابم ساعت ۲ مرا بیدار کن؛ می خواهم زیارت بروم؛ وقتی صدایش کردم، بلند شد و گفت: مادر! می خواهم به جبهه بروم از تو می خواهم حلالم کنی و اگر شهید شدم، مانند مادر حضرت علی اکبر علیه السلام صبور باشی. گفتم: مگر نگفتی می خواهی زیارت بروی؟ گفت: در خواب امام حسین علیه السلام را دیدم، او رو به من کرد و گفت: رسول می خواهی به کربلا بیایی؟! مادر من می روم تا به سپاهیان اسلام بپیوندم و در این راه شهید شوم. آری، او رفت و برای همیشه به لقاء سید الشهداء علیهم السلام رسید.

منبع: روایتی به نقل از مادر شهید



شماره ملی شهید: ۳۹۳۰۷۹۸۸۱۶

ش.پ. حوزه: ۷-۱۹۵۵

کد مرکز خدمات: ۴۴۴۲۳۴



خطابه های ملکوتی

هرگز نماز جمعه را خالی نگذارید. هر کسی با روحانیت و اسلام مخالف است، حرام است دست بر جنازه من و بر تابوت من بگذارد. برادرم به شاگردانت قرآن بیاموز و آن ها را با قرآن مأنوس کن.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید





روحانی شهید عزیزالله عنبری

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۵/۱۲/۰۱ - ملایر

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۱۲/۱۲ - شلمچه

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات کربلای ۵

مزار مطهر: گلزار شهدای بهشت هاجر ملایر

سلوک تا افلاک

روحانی شهید عزیز الله عنبری فرزند جهان شیر در اسفندماه سال ۱۳۴۵ ه.ش در شهرستان ملایر دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را در محل تولدش سپری نمود و سپس به سبب علاقه‌ای که در درونش جوانه زده بود رهسپار حوزه علمیه شد. طی مدت چهار سال مراحل از دروس حوزوی را با جدیت و تلاشی فراوان تا سطح یک ادامه داد. با آغاز جنگ تحمیلی و صدور فرمان تاریخی امام امت علیه السلام درس و بحث را رها کرد و عازم جبهه‌های حق علیه باطل شد. سرانجام در اسفندماه سال ۱۳۶۵ ه.ش در عملیات کربلای پنج در شلمچه بعد از اصابت ترکش، پیکرش مفقود شد. با تلاش و کوشش برادران گروه تفحص، پیکر پاک او شناسایی و در مردادماه سال ۱۳۷۴ ه.ش طی مراسمی باشکوه در زادگاهش، توسط امت حزب‌الله استان همدان تشییع شد.

روایت های جاودانه

هنگامی که به نماز می‌ایستاد، چنان عارفانه بود که به او غبطه می‌خوردیم. عزیز الله به نماز اول وقت مقید بود و شیفته‌ی نماز شب. آهسته آهسته راه می‌رفت تا کسی صدای قدم‌هایش را نشنود؛ آرام می‌رفت تا وضو بگیرد و خود را برای نماز شب آماده کند. یک‌شب متوجه شد که من بیدارم. گفت: من ثواب نمازم را با آزدن شما از بین بردم. شما که بیدار و بدخواب شدید، من احساس شرمندگی کردم.

منبع: روایتی به نقل از مادر شهید



شماره ملی شهید: ۳۹۳۰۱۹۱۳۸۵

ش.پ. حوزه: ۷-۱۹۶۲

کد مرکز خدمات: ۴۴۴۲۳۳

خطابه های ملکوتی

از خدای تبارک و تعالی می‌خواهم که مرا شهید از دنیا ببرد و اگر شهید شدم سلام شما را به آقا ابی‌عبدالله علیه السلام می‌رسانم و در آنجا برای شما دعا می‌کنیم. پدر گرامی‌ام! از شما تشکر می‌کنم که با به دست آوردن روزی حلال و خارج نمودن حق از آن، ما را بزرگ کردی. این که ما راه صحیحی رفتیم به خاطر خوردن همان لقمه حلال شما بود. با افرادی که می‌دانید در خط امام علیه السلام و انقلاب نیستند، کم‌تر رفت و آمد کنید؛ چون نشست و برخاست‌ها در انسان تأثیر می‌گذارد.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید



طلبه شهید علی قشلاقی (محمدی مبارز)

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۵/۰۳/۰۱ - ملایر

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۱/۰۵/۰۶ پاسگاه زید

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات رمضان

مزار مطهر: گلزار شهدای علی بن جعفر علیه السلام قم

سلوک تا افلاک

طلبه شهید، علی قشلاقی معروف به محمدی مبارز فرزند محمد در خردادماه سال ۱۳۴۵ ه.ش در یکی از روستاهای شهر ملایر به دنیا آمد. دوره ابتدایی و راهنمایی را در زادگاهش سپری کرد سپس با توجه به علاقه وافر به علوم تربیتی و فقهاتی رهسپار حوزه علمیه قم شد. وی قبل از انقلاب با توجه به نزدیک شدن ملت به پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی بسیار فعال بودند و حتی چندین بار از طرف مأمورین حکومت پهلوی، قصد دستگیری ایشان را داشتند که موفق به آن نشدند. انقلاب که به پیروزی خود رسید پس از مدتی کوتاه، جنگ ایران و عراق شروع شد. ایشان وظیفه خود می دانست که باید رزمندگان را یاری نماید. شهید در سه مرحله به جبهه اعزام شد و به مدت چهار ماه در خونین شهر و مدت سه ماه در گیلان غرب، با دشمن یعنی مبارزه نمود و سرانجام در مردادماه سال ۱۳۶۱ ه.ش در عملیات رمضان، منطقه عملیاتی پاسگاه زید بر اثر اصابت ترکش به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

چون من با علی فاصله سنی کمی داشتم ، باهم خیلی صمیمی بودیم. شوهرم برای تبلیغ به شهرهای مختلف می رفت. از قرار معلوم، این بار قرار شد من هم با او به شهر اراک بروم. علی گفت: من هم به جبهه می روم، بعد از ۴ یا ۵ روز، خواب دیدم که علی به جبهه رفته، در خواب دیدم که در بیابان هستم و از یک سنگر صدای قرآن می آید. چون علی بسیار زیبا قرآن می خواند و چند جزء هم حفظ بود. در خواب صدای علی را می شنیدم که سوره تکویر می خواند. گفتم مرا ببرید نزد این صدا، گفتند که فقط این صدایش هست و خودش شهید شده و یک دفعه او را از پشت سر دیدم که اسلحه به دست افتاده روی سنگر و یک مار خیلی بزرگ ، اسلحه را از دست او می کشد. من آمدم قم و دیگر اراک نرفتم، برادرم حدود ۱۳ سال مفقودالاثر بود برای پیدا کردن جنازه اش خیلی در تلاطم بودم. همیشه می گفتم خدایا! در خواب به من بگو که علی کجاست؟ شوهرم حتی تا خاک بصره هم برای پیدا کردن علی رفت،

شماره ملی شهید:	۶۴۷۹۷۵۲۳۴۱
ش.پ.حوزه:	۷-۱۳۶۵
کد مرکز خدمات:	۰۰۰۰



اما اثری پیدا نکرد! تا اینکه یک شب در خواب دیدم که رفتم به خاک بصره. خاک خیلی نرمی بود و وقتی راه می رفتم در آن فرومی رفتم داشتم دنبال علی می گشتم تنهای تنها بودم. همین طور که داشتم می گشتم دیدم که یک گرد بادی از دور می آید. بعد یک خانمی از همان دور صدا زد همان جا بنشین و خاک را کنار بزن، برادرت همان جاست. خاک را کنار زدم و یک انگشت پیدا کردم بعد باد یک گونی به طرف من آورد، خاک را در درون گونی جمع کردم و انگشت را هم درون آن گذاشتم. هنوز به خانه مادرم نرسیده بودم که یک نفر به من گفت: با این انگشت روی دیوار بنویس: خواهرم حجاب تو سنگر است؛ وقتی انگشت علی را در آوردم که این جمله را بنویسم، خون از انگشت می چکید. همان روز علی را آوردند، همان طور که در خواب دیده بودم، یک مشتش استخوان! علی در خانه یک کبوتر داشت، روزی که خبر شهادتش را آوردند، کبوتر هم پر کشید و رفت.

منبع: روایتی به نقل از خواهر شهید

خطابه های ملکوتی

به امید آن روزی که پرچم پر قدرت لاله الاالله در سطح کره زمین استقرار پیدا کند. شهادت، سعادت است تمام نشدنی و ما از شهادت باکی نداریم! چون اگر در این میدان کشته شویم به مقام والا دست یافته و راه حسین علیه السلام را رفته ایم! و اگر زنده ماندیم؛ شاهد پیروزی بزرگی که همان پیروزی مسلمین بر کفار است خواهیم بود. اگر سعادت بود و لیاقت شهادت داشتیم مرا در کنار شهیدان به خاک بسپارید. پدر و مادر عزیز، لحظه ای از دعا غفلت نکنید.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید





طلبه شهید محمدهادی کاملی

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۱۱/۰۲ - شلمچه

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۱/۰۱/۱۴ - ملایر

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات کربلای ۵

مزار مطهر: گلزار شهدای عاشورای ملایر

سلوک تا افلاک

طلبه شهید محمدهادی کاملی در فروردین ماه سال ۱۳۴۱ ه.ش در شهرستان ملایر به دنیا آمد. وی پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی و راهنمایی وارد دبیرستان شد و یکی از دانش آموزان موفق و با استعدادی بود که مورد احترام و علاقه هم کلاسی ها و معلمانش بود. سال سوم دبیرستان را سپری نمود و برای ادامه تحصیلات به حوزه علمیه رفت. وی چه قبل از ورود به آن مکان مقدس و چه بعد از ورود، به عنوان یک انسان آزاده، مؤمن و فداکار در صحنه های مختلف مبارزات مردمی، حضوری روشن داشت. در حوزه هم از محضر استادان محبوب کسب فیض می کرد و آموخته های خود را در قالب گفتاری دل نشین و رفتاری در خور تحسین، در نقاط مختلف، به خصوص در زادگاهش به نمایش می گذاشت و در راه روشنگری و هدایت مردم، لحظه ای از تلاش باز نمی ایستاد. با شروع جنگ تحمیلی، درس و بحث را رها کرد و به جبهه های حق علیه باطل عازم شد. سرانجام این سرباز فداکار امام زمان علیه السلام در بهمن ماه سال ۱۳۶۵ ه.ش در عملیات کربلای پنج در منطقه عملیاتی شلمچه بر اثر اصابت ترکش به صورت و کتفش به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

در یکی از عملیات ها، که کربلای ۵ نام داشت، جاده اصلی شلمچه مسدود گشت. از این رو، ناگزیر شدیم از مسیر خرمشهر و اهواز، مسافتی بالغ بر ۳۰ کیلومتر را پیاده طی کنیم تا از سهراهی خاصی به سمت شلمچه گذر نماییم. در آنجا، یک خاکریز و دو سنگر در پشت آن، به همراه دو چادر برپا ساختیم. شب عملیات فرارسید. من و چند تن از همزمان، تصمیم گرفتیم به منطقه دشمن نفوذ کنیم. در حین نفوذ، از پشت سر مورد اصابت گلوله دشمن قرار گرفتیم و به زمین افتادیم. پس از چند روز، جهت مداوا در بیمارستان صحرایی بستری بودم. با وجود درد شدید در ناحیه سر،

می دانستم که حضورم، حتی به عنوان یک نفر، برای رزمندگان ضروری است. بدین ترتیب، با سری که باندپیچی شده بود، شلوار خاکی، چفیه سفید و بادگیر آبی بر تن، به جبهه بازگشتم. ماجرای مجروحیت خود را



شماره ملی شهید: ۳۹۳۲۵۶۳۴۲

ش.پ. حوزه: ۷-۱۹۶۱

کد مرکز خدمات: ۴۴۱۲۰۷



برای همزمان بازگو کردم و گفتم: در آن لحظه که تیر به سرم اصابت کرد، چهار فرشته مرا به سمت آسمان بردند. در آن هنگام، هیچ دردی ناشی از ترکش در سرم احساس نمی کردم. یکی از فرشتگان گفت: او را نگه دارید. فرشتگان دیگر ایستادند و پرسیدند: برای چه؟ فرشته مربوطه پاسخ داد: مادرش از او راضی نیست. ناگهان، فرشتگان دیگر مرا رها کردند و من به شدت به زمین خوردم. در آن لحظه، سردردی عجیب و فراتر از درد اولیه، وجودم را فراگرفت. پس از آن واقعه، به ملایر رفتم و در آنجا از مادرم طلب حلالیت کردم و از او التماس نمودم که راضی شود تا به فیض شهادت نائل آیم.

منبع: روایتی به نقل از آقای حاتمی هم رزم شهید

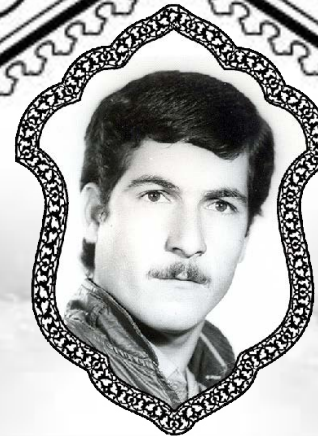
خطابه های ملکوتی

پدر و مادر عزیزم، به شما بگویم که چیزی را که خدا بدهد، یک روز می گیرد. پس چه بهتر که ما خود مشتاق آن لقاء و وصال عظیم باشیم. از خدا می خواهم این قدمی را که چند ساعت دیگر جهت جهاد در راه خودش برمی دارم، با نیت خالص قرار دهد.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید



طلبه شهید محمدیار معارف وند

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۴/۰۱/۰۱ - ملایر

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۶/۰۶/۲۵ - دیواندره

نحوه شهادت: اصابت گلوله به سینه

مزار مطهر: گلزار شهدای ملایر

سلوک تا افلاک

طلبه شهید، محمدیار معارف وند فرزند ابراهیم در فروردین ماه سال ۱۳۴۴ ه.ش در روستای ده شاطر از توابع ملایر، پا به عرصه گیتی نهاد. در هفت سالگی به دبستان رفت و نزد اساتید دیار خویش، الفبای علم و ادب را فرا گرفت. سال های تحصیلی را به سرعت طی کرد و نبوغ و استعداد خدادادی را صرف آموختن علم نمود. پس از پایان سال اول راهنمایی با توجه به علاقه وافر به دروس فقهاتی و اعتقادی رهسپار حوزه علمیه گشت. با استعدادی چشمگیر و پشتکاری کم نظیر، درسش را تا مقدمات حوزوی ادامه داد. با پیروزی انقلاب اسلامی، ایشان تمامی توان خود را در راه پیشبرد اهداف انقلاب به کار بست. با آغاز جنگ تحمیلی و صدور فرمان تاریخی امام علیه السلام مبنی بر اینکه جبهه ها را خالی نگذارید، درس و بحث را رها کرد و عازم جبهه های حق علیه باطل شد. سرانجام در شهریور ماه سال ۱۳۶۶ ه.ش در شهرستان دیواندره ی کردستان بر اثر اصابت گلوله به قلب مبارکش به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

در ایام جوانی، در حالی که مشغول تحصیل بود، با شنیدن فرمان تاریخی امام خمینی علیه السلام بی درنگ ندای لبیک سر داد و عزم خود را برای حضور در میدان نبرد جزم کرد. پدر، که سال ها در کنار او کار کشاورزی را اداره کرده بود، با نگرانی از او خواست تا در خانه بماند و به او در امور زندگی یاری رساند. اما شهید با قلبی آکنده از مسئولیت و ایمان پاسخ داد: امروز خر مشهر به یاری ما نیاز دارد. دشمنان تا دروازه های شهر پیش آمده اند و جان زنان و کودکان در خطر است. چگونه می توانم آسوده خاطر در خانه بنشینم، در حالی که فردا خواهرانم نیز ممکن است با تهدید مواجه شوند؟ این گفت و گو ادامه یافت تا آنکه با سخنان پر از یقین خود، رضایت پدر را جلب کرد. هم زمان که برادر بزرگ تر او در جبهه حضور داشت، وی نیز عازم میدان نبرد شد و در صف مجاهدان راه حق جای گرفت. آخرین بار که به مرخصی آمده بود، بار و حیه ای سرشار از صفا و معنویت به دیدار تمامی اقوام و بستگان شتافت. بر خوردهایش رنگ و



شماره ملی شهید: ۳۹۳۳۷۶۲۱۶۲

ش.پ. حوزه: ۷-۱۹۶۴۶

کد مرکز خدمات: ۴۴۴۲۴۳



بوی وداعی جاودانه داشت؛ گویی می دانست که دیگر بازگشتی در کار نخواهد بود. پس از شهادت او، هر کس که خاطرات دیدار واپسین را مرور می کرد، با حیرت می گفت: انگار از پیش می دانست که این، آخرین دیدارش خواهد بود.

منبع: روایتی به نقل از خواهر شهید

خطابه های ملکوتی

ای پدر، ای مادر، خواهران و دوستان من خود کاملاً به این راه که همان راه سرور شهیدان، حسین بن علی است آگاهم و دوست دارم، مردانه با دشمنان اسلام مبارزه کنم تا دیگر قدرتی هوس و طمع نابودی اسلام را نکند. اگر امروز حرکت نکنیم، فردا دیر است، پس بیایید جلوی دشمنان بایستیم و نگذاریم حقمان پایمال شود و به اسلام عزیز خدشه ای وارد شود. من زندگی را در مردانه زیستن می دانم، و این را هم بدانیم که زندگی راحت مرداب روح و شهادت کمال انسانیت است.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید





روحانی شهید محمد وفایی زاده

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۳۲/۰۱/۰۱ - ملایر

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۲/۰۸/۱۳ - پنجوین

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات والفجر ۴

مزار مطهر: گلزار شهدای شمس آباد ملایر

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، محمد وفایی زاده در فروردین ماه سال ۱۳۳۲ ه.ش در شهرستان ملایر دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را با موفقیت پشت سر گذاشت و سپس با اشتیاقی فراوان به حوزه علمیه رفت و به کسب علوم حوزوی پرداخت. در حوزه با جدیت و پشتکار فراوان و حوصله‌ای درخور تحسین، اشتغال ورزید و دروس سطح را به پایان رساند. با شروع جنگ تحمیلی، دیگر نمی‌توانست مثل همیشه درس بخواند! بی‌قرار بود و برای رفتن بی‌تابی می‌کرد. از طریق بسیج سپاه قم به جبهه‌های نبرد اعزام شد. او رفت و از تمام ظواهر، دست شست تا جان و تن را در شکلی از خون، شستشو نماید. نمی‌توانست تنها در حجره بماند و یا خود را محدود به تبلیغ کند. چراکه او عاشق بود و علاقه‌مند فدا شدن. می‌خواست خود را قربانی معشوق نماید. او زیباترین درس آرمان‌خواهی و آزادگی را در سنگر حوزه آموخته بود و اینک می‌خواست با تمام وجود، جانش را پیشکش مراسم کند، تا به بالاترین گنجینه گران‌بهای هستی، یعنی شهادت، دست یابد. سرانجام در سیزدهم آبان ماه سال ۱۳۶۲ ه.ش در عملیات والفجر چهار در منطقه پنجوین عراق، بر اثر اصابت ترکش در ناحیه گردن به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

در سال ۱۳۶۲ ه.ش، در عملیات والفجر ۳، والفجر ۴، لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب یک دسته شاخص و مشهور داشت: دسته یک از گروهان یک از گردان سیدالشهدا (علیه السلام). فرمانده این دسته شهید محمد وفایی زاده بود. مردی مهربان، خالص، قوی و سخت کوش و اهل شهر ملایر؛ هم روحانی بود و هم پاسدار. نیروهای دسته و حتی گروهان، او را معلم اخلاق خود می‌دانستند؛ اما او خود را کوچک همه می‌دانست و در امور روزمره دسته، مثل شستن ظرف‌ها و نظافت چادرها پیش قدم بود. دسته وفایی زاده یک خصوصیت دیگری هم داشت که آن را معروف کرده بود ساعتی پیش از اذان صبح شهید محمدنیروهارا بیدار می‌کرد و همه برای خواندن نماز شب مهیا می‌شدند. البته بسیاری



شماره ملی شهید: ۳۹۳۲۴۹۸۵۵۰

ش.پ. حوزه: ۷-۰۸۷۵

کد مرکز خدمات: ۴۴۴۲۳۸



از رزمندگان نماز شب می‌خواندند؛ ولی بین نماز شب پنهانی رزمندگان و نماز شب نیروهای دسته یک که ترس از ریا در بین نبود، تفاوتی آشکار وجود داشت و دیگر نیروهای گردان، این دسته را به دسته نماز شب خوان‌ها می‌شناختند.

منبع: روایتی به نقل از عباس جعفری مقدم هم‌رزم شهید

خطابه های ملکوتی

پیامم به ملت عزیز این است که: این انقلابی را که همچون انقلاب صدر اسلام با خون آبیاری شده است و این انقلابی را که دست ظلم و ستم شاهنشاهی را کوتاه نموده و ما را از گمراهی نجات داده و به صراط مستقیم به رهبری امام عزیز، خمینی بت‌شکن (علیه السلام) رهنمون گردیده است، پشتیبان باشید. دست از یاری امام (علیه السلام) برندارید و امام عزیز را با عمل، از جان‌ودل یاری کنید که بدین وسیله اسلام را یاری کرده‌اید، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) را یاری کرده‌اید و در نهایت بدانید که خدا را یاری کرده‌اید.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید



روحانی شهید محمد رضا یوسفی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۷/۰۵/۲۵ - ملایر

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۷/۰۵/۰۵ - اسلام آباد

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات مرصاد

مزار مطهر: گلزار شهدا بهشت هاجر ملایر

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، محمدرضا یوسفی فرزند علی محمد، در مردادماه سال ۱۳۴۷ه.ش در شهرستان ملایر چشم به جهان گشود. بعد از طی مراحل ابتدایی و راهنمایی در سال دوم دبیرستان با آن قلب پاک و روح بلندش به این نتیجه رسید که علم حقیقی آن است که او را عاشق کند؛ عاشق خوبی‌ها و خدای خوبی‌ها. از همان رو دروس حوزوی را در مدرسه علمیه ملایر آغاز نمود. همواره با عشق خدایی در راه تحصیل علوم اسلامی و تهذیب نفس تلاش فراوان می کرد. تحصیلات حوزه را تا اتمام کتاب شریف لمعه (فقه) با سربلندی و موفقیت ادامه داد. با آغاز جنگ تحمیلی درس و بحث را رها کرد و عازم جبهه‌های حق علیه باطل شد. ایشان یکی از هزاران طلبه‌ای بود که مدرسه را به میدان جنگ، حجره را به سنگر، قلم را به تفنگ، کتاب را به خشاب و زبان را به گلوله مسلح کرده و در جهاد با کافران به نبرد پرداخت! سرانجام در مردادماه سال ۱۳۶۷ه.ش در عملیات مرصاد بر اثر اصابت ترکش به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

سال تحصیلی ۱۳۶۵ه.ش فرارسیده بود. از ابتدای آن سال، هیئت رزمندگان اسلام در شهرستان ملایر، اقدام به برپایی چند سلسله برنامه فرهنگی و ورزشی نموده بود. از جمله آن‌ها تأسیس هیئت رزمی بود که در بین نوجوانان با استقبال چشمگیری مواجه شد و از اساتید زبده‌ای همچون جمشید سرمدی و... که در رشته کنگ فو استاد بود و نیز اساتید دیگر، رزم جویان تازه‌وارد را که به این هیئت می پیوستند. ثبت نام و آموزش می دادند. یاد می آید که بنده هم به همراه پسرعمو و چند تن از دیگر اقوام نزدیک برای ثبت نام به دفتر این باشگاه که در استاد یوم تختی ملایر بود، مراجعه کردیم و بعد از چند روز پس از تهیه لباس و لوازم جانبی به تمرینات آغازین خود اقدام کردیم. پس از چند روز تمرین

بود که با شهید یوسفی که آن موقع استاد ما بود آشنا شدیم؛ چهره‌ای نورانی، دوست‌داشتنی، جذاب و درعین حال متواضع که ما را مجذوب خود کرده بود و علاقه ما را که آن موقع چهارده الی پانزده سال بیشتر



شماره ملی شهید: ۳۹۳۲۶۲۷۹۳۸

ش.پ. حوزه: ۷-۰۸۸۶

کد مرکز خدمات: ۴۴۴۲۴۱



نداشتیم به آن ورزش، آن جمع و بیشتر به خودش جلب کرده بود. سادگی و بی ادعایی شهید در عین بالا بودن توانایی‌های رزمی و فنی او در بین اساتید چیزی بود که، افراد زیادی را دور او جمع کرده بود. من و پسرعمویم که بیشتر از همه خودمان را به او نزدیک کرده بودیم از اخلاق و ادب دینی بالای او هم استفاده می کردیم، و علاوه بر آموزش مسائل فنی و ورزش رزمی به شاگردان خود، آموزه‌های اخلاقی را هم با رفتار خود آموزش می داد، از جمله اخلاق نیکو، تواضع و غیره

منبع: روایتی به نقل از ایرج محمدی (از شاگردان شهید)

خطابه های ملکوتی

الهی! من بدم؛ اما تو خوبی الهی! من گنه کارم؛ اما تو غفوری.

در خط امام علیه السلام باشید و با تمام وجود انقلاب را یاری کنید. از برادران طلبه‌ام می خواهم حتی یک دقیقه از وقت خود را بیهوده تلف نکنند. از مسائل اجتماعی غافل نشوید و صحنه را خالی نکنید.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید





طلبه شهید اسدالله افراسیاب پور

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۱/۱۱/۰۴ - نهاوند

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۱/۱۱/۱۸ - فکه

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات والفجر مقدماتی

مزار مطهر: گلزار شهدای نهاوند

سلوک تا افلاک

طلبه شهید اسدالله افراسیاب پور فرزند علی محمد در بهمن ماه سال ۱۳۴۱ ه.ش در نهاوند دیده به جهان گشود و پس از سپری کردن تحصیلات دوران ابتدایی و راهنمایی، در هنرستان فنی شهرستان نهاوند، موفق به اخذ دیپلم شد. در تمامی دوران تحصیل، با صداقتی که از عمق وجودش موج می زد، در رشد و هدایت هم کلاسی های خود، بسیار جدیت به خرج می داد. استادانش به بزرگی و عظمت روحی وی پی برده، او را مورد احترام قرار می دادند. پس از اخذ دیپلم، به حوزه علمیه قم رفت و در مدرسه رسول اکرم ﷺ به تحصیلات حوزوی اشتغال ورزید. او بر اندوخته های معنوی خود، روز به روز می افزود و در این راه، زحمات زیادی را متقبل شد. با آغاز جنگ تحمیلی درس و بحث را رها نمود و عازم جبهه های حق علیه باطل شد. سرانجام در بهمن ماه سال ۱۳۶۱ ه.ش در منطقه عملیاتی فکه بر اثر اصابت ترکش به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

من قبل از شهادت، خواب رفتنش را دیده بودم و آماده و پذیرای شهید شدنش شده بودم. خواب دیدم، رودخانه آبی جریان داشت و دو تا انگشتر در دستانم بود. می خواستم وضو بگیرم که یکی از انگشترها به داخل آب لغزید و گم شد. آن زمان فرزندانم - علی و اسد - در جبهه بودند. گفتم: حتماً یکی از آن ها شهید شده ... تا صبح بیدار بودم ... صبح در فکر بودم. همسرم گفت: دیشب خوابی دیده ام، وقتی تعریف کرد، دیدم درست شبیه خوابی بود که من دیشب دیده بودم. بعد از ظهر همان روز، دخترم از قم تماس گرفت و گفت از برادرانم چه خبر؟! گفتم: مگر چیزی شنیده ای؟! گفت: نه، دیشب خواب دیدم انگشتری دستم بود که به آب افتاد و هر کار کردم نتوانستم آن را پیدا کنم. عجباً یک رؤیای صادق و سه نفر؟! آری در این هنگام بود که فهمیدیم که یکی از آن ها شهید شده اند.

منبع: پایگاه اطلاع رسانی حوزه - ۴ / ۱۰ / ۱۳۹۲ - شماره ۳۸۰ - به نقل از پدر شهید



شماره ملی شهید: ۰۰۴۴۹۵۹۱۹

ش.پ. حوزه: ۷-۰۸۳۸

کد مرکز خدمات: ۰۰۰۰



خطابه های ملکوتی

بدانید راه حق، راه امام ﷺ است بدون هیچ شبهه ای. به نمازتان اهمیت دهید. قرآن بخوانید. مسائل اصلی اسلام را فدای جزئیات نکنید. حوزه را تقویت کنید. از دنیا کناره گیرید و به آخرت روی آورید و گول شیطان های جنی و انسی را نخورید. بدانید که اسلام همه چیز را دارد. ای طلبه ها! تقوا، تقوا، تقوا، تنها ره توشه تان در این راه پر خطر به سوی الله است. خوب درس بخوانید.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید





روحانی شهید علیرضا اکبری آورزمان

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۰/۰۱/۳۰ - نهاوند

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۲۰ - شلمچه

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات کربلای ۵

مزار مطهر: گلزار شهدای نهاوند

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، علیرضا اکبری آورزمانی فرزند علی حسین در فروردین ماه سال ۱۳۴۰ ه.ش در شهرستان نهاوند متولد گردید و در آن دیار ره به آسمان کمال بالا برد. کودکی هایش در صفای لطافت‌ها و مهربانی‌های پدر و مادر گذشت. شش هفت‌ساله بود که راهی مدرسه شد. دوران تحصیل خود را تا پایان مقطع دیپلم ادامه داد. در سال ۱۳۵۹ ه.ش در سپاه پاسداران لباس سبز خدمت به تن کرده و به فعالیت پرداخت. او با منش جوانمردانه، باایمان و تقوای و با تواضع و اخلاص سر آن داشت که به مردم مسلمان کشورش خدمتی کند. با ورود به حوزه علمیه تا سطح دو حوزه ادامه تحصیل نمود. با آغاز جنگ تحمیلی و صدور فرمان تاریخی امام علیه السلام تکلیف را در این دید که درس و بحث را رها کند لذا داوطلبانه عازم جبهه‌های نبرد شد. سرانجام در دی ماه سال ۱۳۶۵ ه.ش در کربلای پنج در شلمچه بر اثر اصابت ترکش به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

روزی در حال رفتن به سر مزار فرزند شهیدم بودم.. به آستان پاکش که رسیدم مادری را دیدم که سر بر تربت جگر گوشه‌ام نهاده و هق‌هق گریه‌اش فضا را پر کرده!! از شنیدن صدای گریه‌اش، انسان منقلب می‌شد! نزدیکش رفتم، از او علت گریه‌اش را سؤال کردم. آن مادر در حالی که قطرات اشک را از صورت رنجورش پاک می‌کرد، گفت: این شهید مرد خدا بود. انسان بزرگواری که از گرمای محبت‌اش، سرمای زمستان برای من و فرزندانم به‌آرامی می‌گذشت! چرا که در سرمای زمستان، گونی‌های زغال بر دوش می‌گرفت و در نیمه‌های شب، جوری که کسی نفهمد، برای ما می‌آورد تا در روزگار سرد و طاقت‌فرسای زمستان سرما باعث رنجشمان نشود و این جدای زحمات بابت روغن و برنجی بود که از آسمان ایثارش می‌بارید.

منبع: روایتی به نقل از مادر شهید



شماره ملی شهید: ۳۹۶۱۷۱۴۵۸۴

ش.پ. حوزه: ۷-۵۸۳۹

کد مرکز خدمات: ۴۴۱۲۱۳



خطابه های ملکوتی

بترسید از خدا و یاد خدا را همیشه در دل‌ها زنده نگه‌دارید! (الا بذکر الله تطمئن القلوب) و از مأمور خاص الهی و نایب بر حق امام زمان علیه السلام اطاعت کنید و همه کوشش‌ها برای عزت اسلام باشد تا برکات الهی بر شما نازل گردد و به فوز عظیم و رستگاری نائل شوید و در غیر این صورت خسران و هلاکت است.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید



روحانی شهید محمد حسین ترابی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۳۹/۱۱/۰۱ - نهاوند

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۷/۰۴/۲۳ - اردوگاه رمادیه

نحوه شهادت: بر اثر شکنجه‌های دوران اسارت

مزار مطهر: گلزار شهدای نهاوند

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، محمدحسین ترابی فرزند عزت‌الله در بهمن‌ماه سال ۱۳۳۹ ه.ش هم‌زمان با سالروز تولد سالار شهیدان، امام حسین (علیه السلام) در شهر نهاوند دیده به جهان گشود و از این‌رو نام پُر یمن «محمدحسین» را بر وی نهادند. دوران طفولیت را در کنار پدر به حرفه خیاطی می‌گذراند. وی در کنار کار به تحصیل نیز می‌پرداخت و با موفقیت دوران ابتدایی، راهنمایی و در نهایت دبیرستان را پشت سر گذاشت. مدرک تحصیلی دیپلم را که اخذ نمود به خدمت مقدس سربازی رفت و دو سال در گیلانغرب و شش ماه در خرمشهر انجام وظیفه کرد. پس از خدمت، با توجه به علاقه به علوم تربیتی و اخلاقی رهسپار حوزه علمیه شد. حوزه علمیه اصفهان پذیرای گرم این جوان پر نشاط بود. پس از پنج سال تحصیل و خواندن دروس مقدماتی و سطح یک در حوزه علمیه اصفهان، رهسپار حوزه علمیه قم گردید و به مدت چهار سال در آن دیار که مهد علم و اجتهاد است، کسب علم نمود. مدرسه امام محمدباقر (علیه السلام) یادآور روزهای خوش حضور صمیمی و پاک این شهید است. در زمان تحصیل، سه بار عازم میدان جنگ شد تا از ناموس دین و از شرف ملتش دفاع کند. او شهادت را زیباترین واژه در فرهنگ عشق‌بازی‌ها می‌دانست. وی در عملیات کربلای چهار، منطقه جزیره مجنون به اسارت دشمن بعثی درآمد و بر اثر شکنجه‌های رژیم بعث عراق در تیرماه سال ۱۳۶۷ ه.ش در اردوگاه رمادیه عراق به فیض عظیم شهادت نائل آمد و پیکر پاک ایشان در مردادماه ۱۳۸۱ به آغوش میهن بازگشت.

روایت های جاودانه

او از همان کودکی دین را فهمیده بود، ایمان را درک می‌کرد و خدا در کنج دلش جای داشت. به یاد دارم که نیمه

شعبان سال ۱۳۵۶ ه.ش بود. گروهی داخل بازار جمع شده بودند و نوار گوش می‌دادند و دست می‌زدند. او بالینکه در آن زمان از جمع حاضر کم سن و سال‌تر بود، در آنجا حاضر شد و با تذکر به یادماندنی به همه درس



شماره ملی شهید: ۳۹۶۰۲۰۷۵۹۱

ش.پ. حوزه: ۷-۱۹۵۲

کد مرکز خدمات: ۴۴۴۲۴۷



ایمان داد. شهید در آن صحنه چنین گفت: آن‌هایی که منتظر ظهور آقا هستند باید صلوات بفرستند و دعا کنند، چرا که صاحب‌الزمان عجل الله تعالی فرجه به دست زدن و رقص نیازی ندارد.

منبع: روایتی به نقل از خانواده شهید

خطابه های ملکوتی

درود به آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه و رهبر انقلاب و رزمندگان اسلام، دعا کنید اسلام پیروز شود تا انشاء الله به کربلا برویم. خدا ان شاء الله حق شمارا به ما حلال کند. پدر و مادر امیدوارم که همگی ما آن قدر زنده باشیم تا شاهد آزادی قدس عزیز باشیم امیدوارم که خدا قوت قلبی و ایمانی به شما عطا کند تا برای پیروزی آن صبور باشید والسلام.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید





روحانی شهید تورج جلالوند

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۹/۱۰/۱۳ - نهاوند

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۶/۱۱/۱۳ - ماووت

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات بیت المقدس ۲

مزار مطهر: گلزار شهدای نهاوند

سلوک تا افلاک

روحانی شهید تورج جلالوند فرزند محمد مراد در دی ماه سال ۱۳۴۹ ه.ش در شهر نهاوند دیده به جهان گشود. دوران پرشور کودکی را پشت سر گذشت و برای آموختن عازم مدرسه شد. درس و مشق را تا پایان دوره راهنمایی با تلاش و همت پشت سر نهاد و سپس با توجه به علاقه زیادی که به علوم تربیتی و اخلاقی داشت، وارد حوزه علمیه نهاوند شد و تا مقطع مقدمات دروس را پشت سر گذاشت. با توجه به حمله حزب بعث عراق به ایران و صدور فرمان تاریخی امام خمینی (ره) درس و بحث را رها کرد تا به ندای ملکوتی امام (ره) لبیک بگوید. لذا از طرف بسیج به جبهه های حق علیه باطل حضور یافت. سرانجام در سیزدهم بهمن ماه سال ۱۳۶۶ ه.ش در منطقه عملیاتی ماووت عراق بر اثر اصابت تیر مستقیم به قلب مبارکش به فیض شهادت نائل گردید.

روایت های جاودانه

شیشه عطری در جیب پیراهن تورج بر اثر ترکش شکسته می شود. پس از شهادت بوی عطر جنازه را فرا می گیرد. بر اثر شدت آتش، هم سنگرانیش نمی توانند بدن شریفش را به عقب بیاورند و جنازه در میان انبوهی از برف می ماند. پس از گذشت ۲۳ روز وقتی که موفق به آوردن جنازه می شوند، می بینند که همچنان بوی خوش عطر از جنازه برمی خیزد جسد مطهرش را برای خاک سپاری به زادگاهش می آورند. از آنجایی که پدرش قبلاً به رحمت خدا رفته بود و قبر پدر در انتهای شهر در یک قبرستان قدیمی بود. مسیر گلزار شهدا از کنار همین قبرستان قدیمی می گذشت. درست در نزدیکی قبر پدر آمبولانس حمل جنازه خراب می شود و راننده هر چه نگاه می کند، می بیند که ماشین هیچ گونه عیب فنی ندارد ولی همچنان روشن نمی شود. برادر شهید لحظاتی سر را به پایین می اندازد آهی سرد می کشد و سپس ادامه

می دهد. من گفتم نکند ارتباطی بین قبر پدر و جنازه ی پسر وجود دارد جنازه را به قبر پدر نزدیک کردیم و دسته جمعی فاتحه خواندیم ۵ دقیقه گذشت جنازه را دوباره به همان آمبولانس حمل کردیم. راننده استارت



شماره ملی شهید: ۳۹۶۱۷۷۹۶۵۱

ش.پ. حوزه: ۷-۱۹۶۵

کد مرکز خدمات: ۰۰۰۰



زد و ماشین بلافاصله در کمال ناباوری و تعجب راننده روشن شد. و آنجا بود که دچار شگفتی شدم و این حرف ها در ذهنم نقش بست. که ای شهیدان شما در کدامین هوای زلال و شفاف ایمان بالیده اید که دل را با خون به آسمان هدیه می دهید و تمامی معادلات زمینی را در هم می شکنید.

منبع: روایتی به نقل از برادر شهید

خطابه های ملکوتی

خیلی دلم می خواهد پس از شهادت، پدرم زنده بود اما برایم اشک نمی ریخت و مانند پدران شهدای به خاک و خون خفته در بین مردها سرش را بالا می گرفت و افتخار می کرد. خدایا این قطره خون ناچیز و جان ناقابل مرا برای گسترش اسلام بپذیر و اگر جان من آن ارزش را دارد که برای اسلام فدا شود و اسلام پیش برود، صدها بار به ما جان بده که مبارزه کنیم و شهید شویم.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید



روحانی شهید طیب خرم آبادی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۷/۰۱/۰۱ - نهاوند

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۰۶/۲۰ - جزیره مجنون

نحوه شهادت: اصابت تیر در عملیات انصار

مزار مطهر: شهدای باغ بهشت نهاوند

سلوک تا افلاک

روحانی شهید طیب خرم آبادی فرزند میرزا ولی در فروردین ماه سال ۱۳۴۷ ه.ش در روستای "گوشه سعد و قاص" به دنیا آمد. دوران درس و مدرسه را تا پایان دوران راهنمایی دنبال نمود. با توجه به علاقه وافر به علوم معارفی و تربیتی رهسپار حوزه علمیه نهاوند و پس از آن راهی مدرسه علمیه مهدی موعود علیه السلام شهر قم گشت. او با شوق و پشتکار درس و بحث را به پیش می برد که با حمله رژیم بعث عراق به ایران وظیفه خود دانست تا درس را رها کند و به ندای ملکوتی امام علیه السلام لبیک گفتند و در سال ۱۳۶۵ ه.ش عازم جبهه های حق علیه باطل شد. سرانجام در شهر یورماه سال ۱۳۶۵ ه.ش در منطقه عملیاتی جزیره مجنون بر اثر اصابت تیر به ناحیه سر، به درجه رفیع شهادت نائل شد و پیکر مطهر ایشان در شهر یورماه ۱۳۹۳ بعد از ۲۸ سال به میهن باز گشت.

روایت های جاودانه

روزهای آخر عمر کبوتر بود. او می خواست ستاره شود و تا آسمان راهی نمانده بود. رفتار و سکناتش بوی عروج می داد بوی جاودانگی بوی خدا. او با آنکه به خاطر مصدومیت پا مهمان خانه بود، اما بی کار نمی نشست. اگر آب خنکی باید به دست مادر و پدر می داد، دریغ نمی کرد؛ اگر باید تکه نان در دستش را با خادم مسجد شریک کند، این کار را می کرد. خلاصه جسمش این جا بود، اما در کجا پرواز می کرد، خدای او می داند و بس. روزی گفت: مادر در عالم رؤیا دیدم که شهید شده ام و پیکرم پشت خاکریزها مانده و به پشت میدان برگشت. خوب تمام شد؛ دیگر دانستیم که تا شهادتش راهی نمانده است و کبوتر خانه ام راهی است. به جبهه رفت و تعبیر خواب صادق خویش را در عمل برایمان معنا کرد.

منبع: روایتی به نقل از مادر شهید

شماره ملی شهید:	۳۹۶۲۴۵۷۴۲۹
ش.پ. حوزه:	۷-۰۷۴۸
کد مرکز خدمات:	۴۴۴۲۵۳



خطابه های ملکوتی

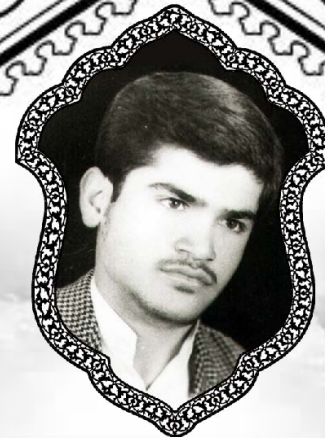
انسانی که به خدا و روز قیامت یقین داشته باشد، علیه کفر می جنگد و در این راه یا پیروز می شود یا به درجه رفیع شهادت نائل می آید. من فقط به خاطر رضای خدا، به خاطر اینکه به دشمنان اسلام بگویم که ما آماده ایم و این درسی باشد برای آن ها که به فکر تجاوز نیفتند به جبهه ها عازم شده ام.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید





طلبه شهید امیر حسین دارائی

تاریخ ومحل ولادت: ۱۳۵۲/۰۳/۰۱ - کرک علیا

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۷/۰۱/۲۸ - شلمچه

نحوه شهادت: اصابت تیر مستقیم به گردن

مزار مطهر: گلزار شهدای علی بن جعفر (ع) قم

سلوک تا افلاک

طلبه شهید، امیر حسین دارائی فرزند ولی الله در خردادماه سال ۱۳۵۲ ه.ش در روستای کرک علیا از توابع شهر گیان، شهرستان نهاوند در استان همدان و در خانواده‌ای روحانی دیده به جهان گشود. تحصیلات خود را سوم راهنمایی ادامه داد. دیری نپایید تا اینکه با شهادت پدر، در هنگام انجام مأموریت، بنا به توصیه ایشان جهت کسب معارف اسلامی به حوزه علمیه قم رفت و تحصیلاتش را تا مقطع مقدمات ادامه داد و با آغاز جنگ تحمیلی به فرمان امام لَبیک گفتند و با شرایط سنی کمی که داشتند از طریق بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، در فروردین ماه سال ۱۳۶۷ ه.ش عازم جبهه‌های حق علیه باطل شدند. مجروح گشت ولی بعد از درمان، سریع به خط مقدم برمی گشت و خود را آماده رزم می نمود. سرانجام در فروردین ماه سال ۱۳۶۷ ه.ش در منطقه عملیاتی حلبچه، تپه‌های ریشن، بر اثر اصابت تیر مستقیم از ناحیه گردن به فیض عظیم شهادت نائل شد و به لقاء الله پیوست. سپس در اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۷ ه.ش طی مراسم باشکوهی پیکر مطهر ایشان تشییع و در گلزار شهدای علی ابن جعفر (ع) قم به خاک سپرده شد.

روایت های جاودانه

روزی که می خواست به جبهه برود به زیارت حرم حضرت معصومه (ع) رفت؛ حسین خیلی خوش صورت و موهای زیبایی داشت، بعد از زیارت وقتی می خواستم با او دیده بوسی و خدا حافظی کنم نمی دانم چرا ناخودآگاه زیر گلوش را بوسیدم. بعداً که شهید شد و او را آوردند. دیدم از همان ناحیه که او را بوسیدم تیر خورده است. نمی دانم چه حکمتی داشت. همان جا با خودم گفتم خدایا قربان دل امام حسین (ع) که بچه هایش از زیر گلو تیر باران شدند و خدا را شکر کردم که شهید من هم مثل بچه های امام حسین (ع) شهید شد.

منبع: روایتی به نقل از مادر شهید



شماره ملی شهید: ۳۹۶۲۴۶۴۵۵۷

ش. پ. حوزه: ۷-۱۹۶۸

کد مرکز خدمات: ۴۴۴۲۵۴

خطابه های ملکوتی

مادرم، در مرگ من گریه مکن و اشک نریز!

صدای گریهات، به گوش نامحرم نرسد تا منافقان کوردل شاد نشوند. خواهرانم، باری که بر دوش شما می نهیم

باری است که حسین بن علی (ع) بر دوش زینب (ع) گذارد! فقط التماس دعا دارم زیرا که سیه روز و گنه کارم. مادر، شاید

بتوانم که محال است بتوانم آتش جهنم را تحمل بنمایم! دوری تو را چه کنم؟! خاک کف پایت سرمه چشمانم است، برایم دعا

کن که خداوند مرا بیامرزد. مادر! امانتی بودم و تو امانتی درستکار که این امانت را، سال ها پرورش دادی و بسیار موفق و پیروز در این

عمل بودی! اما اگر لغزشی بوده از جانب من بوده! خدا خواست و این امانت را پس گرفت. خوشا به حال تو که این قرعه، به نام توافتا.

به هر حال، اگر لیاقت پیدا کردم، برایم دعا کنید. خواهرانم! با حفظ حجاب خود، پاسدار خون پاک شهیدانی باشید که آخرت را بر دنیای

فانی ترجیح داده اند باشید.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید



روحانی شهید ولی الله دارائی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۱۶ - نهاوند

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۰۴/۲۹ - جاده قم

نحوه شهادت: سانه رانندگی در حین مأموریت

مزار مطهر: گلزار شهدای زادگاهش

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، ولی الله دارائی فرزند احمد در سال ۱۳۱۶ ه.ش در شهرستان نهاوند و در خانواده‌ای مذهبی و متدین دیده به جهان گشود. دوران کودکی ولی الله در سایه مراقبت و مهربانی خانواده به دور از آفات و خطرات سوزنده محیط گذشت و زمان مدرسه‌اش رسید و با رسیدن به سن هفت‌سالگی وارد دبستان ابتدایی شد. او از همان کودکی به علوم دینی و مذهبی علاقه خاص داشت و در مسجد و مجالس مذهبی شرکت و حضور فعال داشت. در همان زمان به همراه چند تن از دوستان خود، جلسات قرآن و دعا برگزار می‌نمودند و اعلامیه‌های امام ره را نیز در آن جلسات پخش و تکثیر می‌کردند. او یکی از هسته‌های اصلی تشکیل‌دهنده تظاهرات و راهپیمایی‌ها بود. آری این مرد غیور، تا پیروزی انقلاب اسلامی که آرمان واقعیش بود از هیچ تلاشی فروگذار نکرد. به خاطر علاقه‌ای که کسب معارف دینی و علوم حوزوی داشت و ترویج دین اسلام باعث شد که او برای ادامه تحصیل حوزه را انتخاب کند. به حوزه علمیه امام خمینی ره نهاوند رفت. ایشان در محضر عالمان بزرگ و عارفان و اساتید حوزه کسب علم کرد و پای درس آن‌ها می‌نشست و هر جا سؤالی در ذهنش پیش می‌آمد تا به یک پاسخ کامل نمی‌رسید دست از تلاش نمی‌کشید و این روحیه او باعث شده بود تا بر سر زبان‌ها بیفتد و دروس حوزوی را با نمرات عالی به پایان برساند. ایشان دروس حوزوی را تا سطح چهار یا درس خارج توانست ادامه دهد و عشق و علاقه او به جهاد در راه خدا و شهادت و فرمان امام ره برای رفتن به جبهه که از او جب واجبات در آن زمان بود باعث شد درس و بحث را رها کند و آماده برای اعزام به جبهه‌ها شود. وی در سپاه ساوه مسئولیت فرماندهی را بر عهده داشت. سرانجام در تیرماه سال ۱۳۶۵ ه.ش در اثر تصادف در حین مأموریت در جاده ساوه - قم به درجه رفیع شهادت نائل شد. پیکر مطهرش پس از تشییع باشکوه در گلزار شهدا قم به خاک سپرده شد.

روایت های جاودانه

در روزهای پراشتهاب انقلاب، شهید ولی الله چونان چراغی در دل تاریکی می‌درخشید. بالیمان و شجاعت، مردم نهاوند را گرد هم می‌آورد و شب‌نامه‌ها را با دستانی استوار در کوچه‌های شهر توزیع می‌کرد. هر



شماره ملی شهید:	۰۰۰۰
ش.پ. حوزه:	۰۰۰۰
کد مرکز خدمات:	۰۰۰۰



برگ از آن شب‌نامه‌ها، پژواکی بود از ندای آزادی‌خواهی مردمی که دیگر سکوت را تاب نمی‌آوردند. در یکی از شب‌های سرد زمستان، خیابان‌های نهاوند در سکوتی سنگین فرو رفته بود؛ ترس از نیروهای رژیم، سایه‌ای بر شهر انداخته بود. در خانه‌ای کوچک، شهید دارایی همراه چند تن از یارانش گرد آمد. شعله‌های آتش، گرمایی به مجلسشان می‌بخشید، اما آنچه قلبشان را گرم‌تر می‌کرد، عزمشان برای روشنگری بود. با نگاهی مصمم خطاب به همراهانش گفت: «این کاغذها شاید کوچک باشند، اما هر واژه‌شان، ضربه‌ای بر دیوار ظلم است. امید را زنده نگه داریم.» آن شب، بی‌هیچ هراسی، به خیابان‌ها رفتند، شب‌نامه‌ها را میان مردم پخش کردند، و بارقه‌ای از امید را در دل شهر روشن ساختند. فردا، زمزمه‌های آزادی در سراسر نهاوند پیچید، و رژیم، بیش از پیش متزلزل شد.

منبع: روایتی به نقل از همسر شهید

خطابه های ملکوتی

عزیزان بدانید! این انقلاب جنسش با انقلاب‌های دیگر متفاوت است و امتداد حرکت انبیاء الهی است امروز ولی فقیه جامع الشرایط راهبر آن است. پس پشتیبان ولی فقیه باشید و این انقلاب که ثمره خون عزیزان ما است را حفظ کنید.

منبع: وصیت‌نامه شفاهی به نقل از همسر شهید



محل دفن شهید





روحانی شهید محمد بهروز ساکی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۸/۰۷/۰۷ - نهاوند

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۸/۰۵/۱۰ - پاهه

نحوه شهادت: انفجار مین

مزار مطهر: گلزار شهدای نهاوند

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، محمد بهروز ساکی فرزند بهرام در مهرماه سال ۱۳۴۸ ه.ش، در روستای سرسبز فارسبان از توابع شهرستان نهاوند، در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمد. دوران طفولیت را در دامان پدری دلسوز و مادری مهربان گذراند. از همان آغاز دوران کودکی و درحالی که هنوز شش بهار از عمرش را بیشتر تجربه نکرده بود، در مکتب درس شهید حجت الاسلام والمسلمین حیدری حاضر می‌شد و از زلال دین درس عرفان و معنویت می‌آموخت. و به همراه پدرش بهرام به مسجد می‌رفت و باعلاقه و شوقی فراوان به نماز جماعت می‌ایستاد. پس از چندی این مکبر کوچک موردتوجه و تشویق امام جماعت و نمازگزاران قرار گرفت و همین سبب شد که بیش از بیش به مسجد علاقه‌مند شود. در سال ۱۳۵۵ ه.ش پای به عرصه علم نهاد و تحصیل دوران ابتدایی او آغاز شد. دوران ابتدایی که به سرآمد. به دوره راهنمایی وارد شد و آن را با موفقیت به پایان رسانید. با توجه به علاقه زیاد ایشان به دروس معرفتی و اخلاقی رهسپار حوزه علمیه گردید. وی در سال ۱۳۶۵ ه.ش با یکی از بستگانش ازدواج کرد. میوه این درخت مبارک و میمون نوزاد دختری بود که رحمت الهی برخوان ساده زندگی آنان گسترده شد. زندگی ساده و بی‌آلایش او درگذر ایام طی گشت. وی در سال ۱۳۶۶ ه.ش با ورود به سپاه پاسداران ناحیه نهاوند برگی دیگر از موفقیت در زندگی خویش را رقم زد. بعد از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران در حرکتی دیگر عازم کردستان گردید. تا با میل خویش در آن سامان خدمت کند. قریب به یک سال امامت جماعت منطقه نوسود و پاهه بود. او فرماندهی جمعی از نیروهای تیپ مستقل ۲۱۲ حمزه سیدالشهداء (ع) را عهده‌دار بود. سرانجام در مردادماه سال ۱۳۶۸ ه.ش در شهر پاهه به علت انفجار مین به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

اربعین رحلت مرادش بود. برای همین به منزل مراجعت نموده بود تا عرض ارادتی کرده باشد بر آستان دوست. مراسم که به سرآمد به منزل آمدیم. محمد گفت: بابا! جنگ تمام شد، امامم رفت ولی من هنوز بر جایم.



شماره ملی شهید: ۳۹۶۱۷۷۱۴۵۶
ش.پ. حوزه: ۷-۰۸۵۳
کد مرکز خدمات: ۴۴۱۲۱۴



بابا از شما یک سؤال دارم. گفتم بگو بابا. گفت: پدر! تو چه نانی به من داده‌ای که چند سال در میدان رزم ماندم و زخمی برنداشتم؟ سکوت کردم! او ادامه داد: خوش به احوال کسی که دو جان داشته باشد و دو بار کشته شود. یک‌بار مثل حسین (ع) در ره معشوق سر دهد و بار دیگر چونان ابوالفضل (ع) دست بخشد. فردا به منطقه جنگی رفت. چند روز گذشت. روزی تلفن خانه‌ام به صدا درآمد؛ پشت خط کسی نبود جز محمد بهروز. سلام بابا. سلام میوه دلم. بابا مرا ببوس. پسر من تو که تازه رفته‌ای چه شده؟ باباجان طاقت دوری ترا ندارم و من او را بوسیدم از آن سوی خط، از فرسنگ‌ها فاصله، لب‌هایم را به روی گونه دلم نهادم و در گرمای مهر دل‌بند باو فایم سوختم. چند کلمه‌ای رد و بدل شد و خدا حافظی که سلامی دیگر در این دنیا نخواهد داشت.

منبع: روایتی به نقل از پدر شهید

خطابه های ملکوتی

روح خدا، خمینی بت‌شکن (ع) این نایب واقعی امام زمان ۷ را تنها نگذارید؛ زیرا این امام خمینی (ع) رهبر کبیر انقلاب اسلامی بود که دین اسلام را دوباره به ما برگرداند و سیاهی را به کمک شما مردم دلاور از میهن مان به در کرد. و این را نیز به خواهران و برادرانم بگویم: ای خواهران مهربانم! نکنند که دعای همیشگی را از یاد ببرید. از شما می‌خواهم که سروقت نمازتان را بخوانید و هرروز حداقل چند آیه از قرآن را تلاوت نمایید.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید





طلبه شهید محمد سلگی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۷/۱۰/۰۷ - نهاوند

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۰۶/۲۰ - جزیره مجنون

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات انصار

مزار مطهر: گلزار شهدای عسگر آباد نهاوند

سلوک تا افلاک

طلبه شهید، محمد سلگی فرزند مرادعلی در دی ماه سال ۱۳۴۷ ه. ش در روستای عسگر آباد از توابع شهرستان نهاوند دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی را به پایان رسانید و در سال دوم راهنمایی بود که برای ادامه تحصیل با عشق و علاقه‌ای که به روحانیت داشت حوزه را انتخاب کرد و با پشتکاری فراوان به خواندن دروس حوزوی پرداخت او در راه نشر افکار والای خود که برگرفته از محضر استادانی بزرگ و گرانمایه بود از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزید و با جدیت تمام در راه اعتلای فرهنگ اسلامی در جامعه تلاش می‌کرد. با اوج‌گیری جنگ تحمیلی از طریق بسیج سپاه پاسداران نهاوند به جبهه اعزام شد و در گردان ۱۵۲ در جمع هم‌سنگران‌ش رشادت‌ها آفرید. با شنیدن صدای رسای «هَلْ مِنْ مُعین» امام زمانش قرار از کف داده و بی‌صبرانه به‌عنوان تک‌تیراندازی جسور و کمک آرپی جی زنی دلاور، وارد میدان رزم شد. سرانجام در شهریور ماه ۱۳۶۵ ه. ش در جزیره مجنون پیکرش مفقود گشت و پس از ده سال پیکر پاکش را به زادگاهش آوردند و بر فراز دست‌های پرتوان امتی غیور پرور تشییع و به خاک سپرده شد.

روایت های جاودانه

حدود ده ماه قبل از شهادتش باز هم خاک جبهه را بوییده بود. خاک پاکی که به بالهای سرخ کبوتران عروج متبرک شده بود. وقتی که برگشت به او گفتیم: بابا دیگر به شما اجازه رفتن به میدان نمی‌دهم! شما از نظر سنی کوچک هستی. از شنیدن این حرفم یگه خورد. ضربه روحی سختی خورده بود. به حوزه رفت و تا چند هفته به خانه برنگشت طوری که مجبور شدم به سراغش بروم و از او بخواهم به خانه برگردد. به خانه که برگشت از او پرسیدم بابا از حرف من ناراحت شدی! لبخند ملیحی صورت بانمکش را در برگرفت. پاسخ داد نه. سپس ادامه داد: بابا اگر از رفتن به حوزه هم مرا منع

کنید آن را هم به روی چشم می‌گذارم. اگر دفاع از میهن و خون ملت بی‌گناهم تکلیف است اطاعت و رضایت شما هم تکلیف است! آن قدر این کلماتش زلال بود که عطش اضطرابم را سرد کرد و از بین برد. گفتیم:



شماره ملی شهید: ۳۹۶۱۲۷۷۹۶۶

ش. پ. حوزه: ۷-۰۸۵۵

کد مرکز خدمات: ۴۴۱۲۱۲



پسرم هر کاری که می‌دانی درست است همان را انجام بده. من مانع نمی‌شوم. لبخند رضایتی به چهره داشت و من فهمیدم که شهید کار درست را انجام داد.

منبع: روایتی به نقل از پدر شهید

خطابه های ملکوتی

از خانواده و دوستانم تقاضا دارم که بعد از من کاری نکنند که باعث خوشحالی دشمنان امام علیه السلام و باعث ناراحتی من و تمام مسلمانان شوند. من امروز خود را موظف می‌دانم که به جبهه رفته و خدای خود را خوشنود سازم، من برای رضای خدا و اطاعت از امر ولایت این راه را انتخاب کرده‌ام و وظیفه خود می‌دانم که دین را و امام و انقلاب را یاری کنیم.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید



روحانی شهید محمدابراهیم شهبازی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۷/۰۶/۲۴ - نهاوند

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۲۲ - شلمچه

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات کربلای ۵

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، محمدابراهیم شهبازی در شهر یورماه ۱۳۴۷ه.ش در شهرستان نهاوند چشم به جهان هستی گشود. بعد از دوران کودکی اش رفتن به مدرسه را آغاز نمود. با شور و شوق به تعلیم و تحصیل علم و دانش پرداخت. دوران ابتدایی را با موفقیت به سر آورد و پس از آن وارد مدرسه راهنمایی شد. دوره راهنمایی نیز در سایه سعی و تلاشش با موفقیت طی گشت وی پس از آن در ادامه سیر تکاملی اش وارد مقطع متوسطه شد. رشته ادبیات راهی بود تا نوجوان مؤدب نهاوندی ادبیات نظری را بیاموزد. حضور در میدان گاه علوم دین نیز در راستای تکامل شخصیت معنوی اش بود. با توجه به علاقه و عشق به علوم تربیتی و معرفتی رهسپار حوزه علمیه گشت. در حوزه علمیه امام محمدباقر (ع) مشغول تحصیل شد و تا مقطع مقدمات ادامه داد. از آنجایی که امام (ع) فرمان الهی صادر کرده بود که جبهه ها را خالی نگذارید وظیفه خود دانست درس و بحث را رها کند و به جبهه های حق علیه باطل اعزام شود. سرانجام در دی ماه سال ۱۳۶۵ه.ش در عملیات کربلای پنج بر اثر اصابت ترکش به فیض عظیم شهادت نائل گشت.

روایت های جاودانه

حدود چهل سال پیش، در شهر نهاوند، نوجوانی به نام محمدابراهیم که قریب به چهارده سال داشت، علاوه بر تحصیل در کسوت طلبگی، در رشته کشتی نیز فعالیت می نمود. در همان ایام، حسین آقایی در شهرداری نهاوند مشغول به کار و مسئول بخش سد معبر بود. وظیفه ایشان و مأمورین تحت امرش، جمع آوری هرگونه مانعی بود که موجب اخلال در تردد عمومی در چهارراه ها و معابر می شد. روزی، مأمورین سد معبر به سرپرستی حسین آقایی، در خیابان ابوذر نهاوند سرگرم جمع آوری بساط دستفروشان بودند. در این میان، توجه ایشان به بساط یک پیرزن جلب شد. مأمورین اقدام به جمع آوری بساط وی نموده و آن را به داخل وانت بار منتقل کردند. محمدابراهیم که با دقت این صحنه را نظاره گر بود، ملاحظه کرد که مأمورین با دیگر دستفروشان کاری ندارند و تنها



شماره ملی شهید: ۳۹۶۰۲۲۵۵۸۱

ش.پ. حوزه: ۷-۱۹۵۸

کد مرکز خدمات: ۴۴۴۲۴۸



به این پیرزن سخت گرفته اند. پیرزن با اصرار و التماس، خواستار بازگرداندن اموالش بود و اظهار می داشت که سرپرستی ندارد و با مشقت فراوان امرار معاش می کند. اما هیچ کس حاضر به پاسخگویی به او نبود. در این لحظه، محمدابراهیم تاب نیاورد و با عوامل سد معبر شهرداری درگیر شد. این ماجرا به شهربانی کشیده شد و محمدابراهیم به همراه عوامل سد معبر به آنجا رفتند. در شهربانی، چشم حسین آقا به پدر محمدابراهیم افتاد و از آنجا که ایشان را می شناخت، اظهار داشت که شکایتی ندارند. اما محمدابراهیم با قاطعیت اعلام کرد که وی شاکی است و رضایت نخواهد داد. هنگامی که از او علت را جويا شدند، پاسخ داد که رضایتش تنها مشروط بر دو شرط است: نخست آنکه تمامی بساط پیرزن به وی بازگردانده شود؛ و دوم آنکه از فردای آن روز، پیرزن برای امرار معاش خود در همان محل به دستفروشی بپردازد و هیچ کس حق مزاحمت برای او را نداشته باشد. این صحنه، نمونه ای کوچک اما عمیق از دفاع برای مظلوم است که از شهید محمدابراهیم به تصویر کشیده شد و نشان از روحیه حق طلبی و حمایت از ضعفا در وجود ایشان بود.

منبع: روایتی به نقل از پدر شهید

خطابه های ملکوتی

خدایا! قلبم را به نورت روشن کن. شرار عشقت را در دلم بیفروز. سینه ام را بسوزان. محبتت را نصیبم کن. خداوند! به مسئولان مملکتی مانیت خالص و اتحاد و اطاعت از رهبری و حضور در صحنه عنایت بفرما

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید





روحانی شهید علی پناه شیراوند

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۵/۰۱/۰۲ - نهاوند

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۰۶/۲۰ جزیره مجنون

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات انصار

مزار مطهر: گلزار شهدای نهاوند

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، علی پناه شیراوند فرزند گودرز در فروردین سال ۱۳۴۵ ه.ش در شهر برزول از توابع شهرستان نهاوند چشم به جهان گشود. سال‌های تحصیل دوران کلاسیک او که تا پایان دوره راهنمایی بود بخشی از کتاب علم اوست که در ادامه با توجه به علاقه وافر به علوم فقهی و اعتقادی رهسپار حوزه علمیه نهاوند شد و تا مقطع سطح یک ادامه داد. سپس مزین به لباس روحانیت شد و به امور تبلیغ دین الهی مشغول گردید. با توجه به آغاز جنگ تحمیلی و صدور فرمان الهی امام علیه السلام درس و بحث را رها نمود و به جبهه‌های حق علیه باطل اعزام شد. سرانجام در شهریورماه سال ۱۳۶۵ ه.ش در عملیات انصار در جزیره مجنون به درجه رفیع شهادت نائل شد و پیکر مطهرش در سال ۱۳۷۶ پس از یازده سال به آغوش میهن بازگشت.

روایت‌های جاودانه

دلش به وسعت دریا و روحش به لطافت بهار بود! در چشمانش می‌شد حیا را فهمید. مهربان بود و فداکار به خاطر می‌آورم روزی را که از حوزه به خانه برمی‌گشت. آمدنش ساعت‌ها به تأخیر انجامید. آنچه باعث این تأخیر شده بود برخورد علی پناه با پیرمرد زحمت‌کشی بود که با سختی در حال کار بود. علی پناه وقتی پیرمرد را در این وضعیت می‌بیند، به کمک او می‌رود و تا عصر به جای او به کار می‌پردازد.

منبع: روایتی به نقل از مادر شهید



شماره ملی شهید: ۳۹۶۲۴۴۸۱۴۴

ش.پ. حوزه: ۷-۲۵۲۴

کد مرکز خدمات: ۴۴۱۲۱۵



خطابه‌های ملکوتی

اگر پیروز شدن دین اسلام تنها با قطعه‌قطعه شدن بدن ماست، بگذار قطعه‌قطعه شوم. ما باید همه فدای اسلام شویم و من خودم را برای فدا کردن آماده کرده‌ام و از خدایم خواهم چنان به من ایمان، عقل و احساس در راه اسلام بدهد که نفس لوازمه و اماره را از بین ببرم و خون من لااقل قطره‌ای باشد برای بارور کردن درخت اسلام عزیز.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید



طلبه شهید محمد مراد فریاد رس

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۸/۰۶/۰۲ - نهاوند

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات بیت المقدس ۲

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۶/۱۱/۰۲ - ماووت

مزار مطهر: گلزار شهدای روستای رضی آباد

سلوک تا افلاک

طلبه شهید، محمد مراد فریادرس فرزند محمد، در شهریورماه سال ۱۳۴۸ ه.ش در روستای برجک شهرستان نهاوند، دیده به جهان گشود. وی پس از طی کردن دوران دبستان و راهنمایی وارد حوزه علمیه شد و دلش را مملو از معارف توحیدی و اهل بیت نمود. با توجه به آغاز جنگ تحمیلی و صدور فرمان تاریخی امام علیه السلام بر اینکه جبهه‌ها را خالی نگذارید. درس و بحث را رها کرد و مثل داوطلبین زیادی از این خطه برای دفاع از مرز و بوم کشور عازم جبهه‌های حق علیه باطل شد. ایشان نیز در زمره‌ی کسانی بودند که خود را به منطقه عملیاتی ماووت عراق رساندند. سرانجام وی در عملیات بیت المقدس دو در بهمن ماه سال ۱۳۶۶ ه.ش در منطقه عملیاتی ماووت عراق بر اثر اصابت ترکش به درجه رفیع شهادت نائل شد. مزار ایشان در گلزار شهدای رضی آباد نهاوند واقع شده است.

روایت های جاودانه

از جبهه که برگشت، به خانواده و آشناها سرکشی کرد. و این، برای اهل آبادی چیزی غریب نبود. او از همان کودکی‌ها با تواضع و ادب، مهربانی و خداخواهی آب خورده و بزرگ شده بود. روزی بالای تپه مشرف به آبادی، در حالی که سرما و سوز شدید بود، دورهم نشسته بودیم. آتشی روشن بود و گل از رخ کلام شیرین محمد شکفت. از جبهه می گفت؛ از خاطرات و دلاوری‌های رزمنده‌ها؛ آنان که جز خدا در نظرشان نبود و در عنفوان جوانی، پشت پا به زیبایی دنیای فریب‌گر زده، به جبهه پای نهاده بودند. محمد حرف‌هایش را که زد، گفت: «بچه‌ها این بار که به جبهه برگردم، حتماً شهید می شوم». بچه‌ها جا خوردند؛ دیگر گرمای آتش گرمشان نمی کرد؛ چهره‌ها دیگر با شادی و لبخند فرسنگ‌ها فاصله گرفته بود و جایش را ناراحتی گرفته بود. اما او گفت: «دعا کنید، دعا کنید که شهید شوم» این کلام او اوج عرفان و محبت به خدا و قرب به ساحت ربوبی را فریاد می زد.

منبع: روایتی به نقل از خانواده شهید



شماره ملی شهید: ۳۹۶۰۶۵۷۳۷۴

ش.پ. حوزه: ۷-۲۵۲۶

کد مرکز خدمات: ۴۴۴۲۴۹



خطابه های ملکوتی

ای بندگان خدا! من شما و خودم را به تقوای الهی سفارش می کنم. ای بندگان خدا! مبادا در داخل کشور عمل خلافی انجام دهید که شرعاً مسئول خواهید بود. از شما امت حزب الله! تقاضا دارم که جبهه‌ها را خالی نکنید. امام را تنها نگذارید. ای امت حزب الله نکند خدای ناکرده بگذارید که پای دشمن به این وطن راه یابد و خون شهدا را پایمال کند.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید



طلبه شهید محمد مهدی کاویانی (محمدی)

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۸/۰۸/۲۰ - قم

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۱۴ - شلمچه

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات کربلای ۵

مزار مطهر: گلزار شهدای علی بن جعفر (ع)

سلوک تا افلاک

طلبه شهید، محمد مهدی کاویانی فرزند مالک در آبان ماه سال ۱۳۴۸ ه.ش در شهر خون و قیام قم، در خانواده‌ای روحانی و اهل فضل فرزندی پا به عرصه‌ی وجود گذاشت. پدر ایشان ملایری اصیل بودند. پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی و راهنمایی با توجه به اینکه در خانواده‌ای روحانی و اهل فضل پرورش یافته بود و با انگیزه معرفت به مفاهیم دینی و اسلامی بزرگ شده و علاقه فراوانی به علوم و معارف اسلامی داشت، به حوزه علمیه نهاوند رفت و به برکت تربیت صحیح و در سایه‌سار عنایت پدرش که مسئولیت آن حوزه را به عهده داشت به مسلک روحانیت درآمد و ادامه تحصیلاتش را در مکتب امام صادق (ع) پی گرفت و مشغول خواندن مقدمات علوم دینی شد. وی با توجه به استعداد و نبوغ خویش توانست در مدت زمانی مناسب مدارج بالا را طی نماید و به عنوان یک طلبه موفق و با اخلاق مطرح باشد و معلومات و معارفش را تا سطح یک حوزوی ارتقاء دهد. با اوج گیری آتش جنگ تحمیلی، ظلم و تجاوز رژیم بعثی عراق، برای لبیک به ندای هل من ناصر ینصرنی حسین زمان، وظیفه خود دانست که دفاع از دین و ملت را بر درس ترجیح دهد؛ بنابراین حوزه و درس را رها کرد. او با عضویت بسیجی (رزمی تبلیغی) در کنار رزم آوران جبهه اسلام و صف شکنان عرصه‌های جهاد با کفار بعثی حضور یافت و برای عزت و سربلندی اسلام و مسلمین، در محراب آبی آسمان تمام قد به قیام ایستاد. وی بارها به جبهه اعزام شد و دو بار مجروح گردید. سرانجام در روز دی ماه سال ۱۳۶۵ ه.ش در عملیات کربلای ۵، منطقه شلمچه در جریان درگیری مستقیم با دشمن بر اثر اصابت تیر مستقیم از پشت سر به درجه رفیع شهادت نائل شد. پیکر پاک این شهید و الامقام پس از تشییع در گلزار شهدای قم به خاک سپرده شد.

روایت های جاودانه

هر سال سه ماه به جبهه اعزام می شدند؛ دو بار مجروح شدند که به ما نمی گفتند؛ بعد از برگشت از جبهه به مشهد رفتند و بعد از پنج سال که از شهادت ایشان گذشته بود، شخصی از دوستان ایشان گفتند که؛ بعد



شماره ملی شهید: ۰۳۸۳۶۱۴۸۸۰

ش.پ. حوزه: ۷-۱۳۶۶

کد مرکز خدمات: ۴۴۷۷۴۸



از زیارت مشهد و حرم مطهر، ایشان به من گفتند که سلام دادی، جواب حضرت را شنیدی؟ من گفتم خیر ولی ایشان گفتند: من سلام دادم و جواب هم شنیدم؛ در حالی که حضرت امام رضا (ع) در داخل ضریح مقدس روی یک صندلی نشسته بودند و مردم سلام می دادند و او هم جواب می فرمود. شما این قضیه را نباید بگویی به کسی. بعد از برگشت از سفر، عکس رنگی گرفت و به مادرش گفت: من به جبهه می روم و شهید می شوم. این عکس را روی حجله من بزنید و راضی نیستم برای من گریه کنید.

منبع: روایتی به نقل از پدر شهید

خطابه های ملکوتی

بدانید ما از کسی که برای اسلام صبر و استقامت نکند، شفاعت نخواهیم کرد، به خدا قسم ما از کسی که امام زمان (عج) را یاری نکند، بیزاریم. یاری امام زمان (عج) همان یاری نایب او امام امت (ع) است. مبدا اسلام تنها بماند، مبدا قوانین اسلام زیر پا نهاده شود، مبدا فقط به فکر شکم و راحتی خویشتن باشید، فقرا و یتیمان برگردن همه ما حق دارند. مبدا دو رکعت نماز، شمارا مغرور کند و فکر کنید که دیگر انجام وظیفه نموده اید! به خدا قسم اگر خون ما را خداوند به بزرگی خودش قبول کند، برای کسی که ایمان لقلقه زبانش هست، دلسوزی نخواهیم کرد!

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید





طلبه شهید فتح الله کولیوند

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۳۷/۰۱/۰۱ - نهاوند

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۴/۰۸/۰۵ - جزیره مجنون

نحوه شهادت: ترکش خمپاره

مزار مطهر: بهشت زهرا تهران

سلوک تا افلاک

طلبه شهید، فتح الله کولیوند فرزند رحمان در فروردین ماه سال ۱۳۳۷ ه.ش در شهرستان نهاوند دیده به جهان گشود. وی کودکی هایش را در پرتو نور ایمان و ولایت اهل بیت (علیهم السلام) پرفروغ ساخت و از سرچشمه زلال دین، معرفت نوشید تا چشمان دلش به لحظه های تردید سرشار از یقین باشد او درس و مدرسه را در همان نش - هفت سالگی آغاز کرد و دوره ابتدایی و سپس راهنمایی را باذوق و شوق دنبال نمود. تحصیلات کلاسیک او به گونه ای بود که تا پایان دوره متوسطه در رشته ریاضی درس خواند و دیپلم گرفت. و پس از آن با توجه به علاقه وافر به دروس فقهائی و اعتقادی و اخلاقی رهسپار حوزه علمیه شد. او از همان دوران نوجوانی روحیه انقلابی و مذهبی داشت او در دوران دفاع مقدس به عنوان مبلغ، رزمی تبلیغی در جبهه های نبرد حق علیه باطل حضور یافت. او در طول دوران حضور در جبهه ها با اخلاص و شجاعت به تبلیغ دین و اسلام و ترویج روحیه ایثار و شهادت پرداخت. سرانجام در آبان ماه سال ۱۳۶۴ ه.ش در منطقه عملیاتی جزیره مجنون بر اثر اصابت ترکش خمپاره به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

هر بار که به قاب عکس روی دیوار نگاه می کنم، گویی صدایش را دوباره می شنوم؛ صدای نوجوانی که از همان کودکی آرمان های بزرگی در دل داشت. مادر، من باید بروم. آنجا، در جبهه، کاری هست که باید انجام دهم. این جملات را با چنان ایمان و یقین می گفت که دلم نمی آمد مانعش شوم. از همان نوجوانی، روحیه ای انقلابی و مذهبی داشت. هیچ گاه آرام نمی گرفت؛ همیشه در جستجوی راهی بود تا دین و باورهایش را در میان مردم زنده نگه دارد. وقتی تصمیم گرفت به جبهه برود، نه تنها به عنوان یک رزمنده، بلکه به عنوان یک مبلغ دینی، چشمانش پر از شور بود. در خط مقدم، هم سلاح به دست داشت و هم کلامی که روشنگر دل ها بود. با اخلاص و شجاعت، از اسلام می گفت، از ایثار، از راهی که به شهادت ختم می شد. نامه هایی که از جبهه برایم می فرستاد، بوی ایمان و عشق



شماره ملی شهید: ۳۹۶۲۴۲۲۰۵۶
ش.پ. حوزه: ۷-۲۲۰۱
کد مرکز خدمات: ۴۴۴۲۵۲



به خدا می داد. و آخرین نامه... دیگر فرصتی برای پاسخ نبود. روزی که خبر شهادتش را آوردند، اشک هایم بی اختیار جاری شد، اما در کنار این اشک ها، غروری بود که قلبم را پر می کرد. پسر، نه فقط جنگیده، بلکه روح ها را بیدار کرده بود. حالا نامش در میان شهدای راه حق جاودانه شده است و من، مادر شهیدی هستم که با تمام وجود راهش را باور دارم.

منبع: روایتی به نقل از مادر شهید

خطابه های ملکوتی

من برای دفاع از اسلام و میهن اسلامی ام، به شهادت رسیدم. از شما می خواهم که راه مرا ادامه دهید. همیشه در راه اسلام و انقلاب اسلامی باشید. از آرمان های شهدا دفاع کنید و اجازه ندهید که دشمنان اسلام، به آرمان های ما دست یابند و آن را تحریف کنند.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید





روحانی شهید حسن معظمی گودرزی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۲/۰۱/۰۲ - نهاوند

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۰۲/۰۹ - فاو

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات والفجر ۸

مزار مطهر: گلزار شهدای روستای شعبان نهاوند

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، حسن معظمی گودرزی فرزند گجر، در فروردین ماه سال ۱۳۴۲ ه.ش در روستای حاجی آباد نثار از توابع شهرستان نهاوند دیده به جهان گشود. بعد از فراگیری تحصیل، در دوره ابتدایی به مقاطع راهنمایی و متوسطه تا دوم دبیرستان ادامه داد و سپس به سبب علاقه زیادی که به دروس فقهی و اخلاقی و تربیتی داشت، وارد حوزه علمیه امام خمینی ره شهر نهاوند وبعد از آن در مدرسه علمیه الهادی علیه السلام در استان قم به تحصیلاتش تا پایان لمعتین ادامه داد. وی در سال ۱۳۶۳ ه.ش ازدواج کرد که ماحصل یک فرزند دختر بود. با شروع جنگ تحمیلی درس و بحث را رها نمود و داوطلبانه عازم جبهه‌های حق علیه باطل گشت. سرانجام در اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۵ ه.ش در منطقه عملیاتی فاو بر اثر اصابت ترکش به سر و پهلوی به درجه رفیع شهادت نائل آمد. مزار مطهر این شهید والامقام در گلزار شهدای روستای شعبان واقع شده است.

روایت های جاودانه

وی فردی شجاع و بااراده بود که با حضور در میدان نبرد، تلاش داشت تا روحیه رزمندگان را تقویت کند و از نگرانی‌های آن‌ها بکاهد. دغدغه اصلی‌اش حفظ و گسترش ارزش‌های اسلامی بود و خود را متعهد به این مسیر می‌دانست. پیش از شهادتش، روزی باهم عکس یادگاری گرفتیم. او تأکید داشت که تصویری که از او باقی می‌ماند، در لباس یک مبلغ دینی و با عمامه باشد. وقتی علت این تصمیم را پرسیدیم، گفت: می‌خواهم اگر روزی شهید شدم، عکس من با لباس روحانیت منتشر شود تا نقش و رسالت روحانیون در دفاع از کشور و ارزش‌های اسلامی فراموش نشود.

منبع: روایتی به نقل از خانواده شهید



شماره ملی شهید: ۳۹۶۲۲۳۴۸۷۱

ش.پ. حوزه: ۷-۵۸۶۸

کد مرکز خدمات: ۴۴۴۲۵۱

خطابه های ملکوتی

امیدوارم مرا به حضرت زهرا علیه السلام ببخشند. پدرم! اگر می‌خواهی رستگار شوی، فرزندان را به جبهه بفرست. امام ره را تنها نگذار. امروز، روز امتحان است. خدا کند همه ما از امتحان الهی و از مال و جان‌ها که از ما به عمل می‌آید، به‌خوبی بیرون آییم. پدرم! مقداری حدود ۲۱ هزار تومان قرض دارم. چون شهریه‌ام کم بوده برای امرارمعاش قرض کرده‌ام. اگر توانستید ادا نمایید

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید



روحانی شهید امین میربگ

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۵/۰۲/۰۲ - آبادان

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۰۱/۱۰ - سلیمانیه

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات کربلای ۱۰

مزار مطهر: گلزار شهدای شهر نهاوند

سلوک تا افلاک

روحانی شهید امین میربگ فرزند شاه مراد در اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۵ ه.ش، در شهر آبادان دیده به جهان گشود. دوران کودکی اش را در آغوش گرم و مهربان خانواده سپری کرد. شش، هفت ساله بود که راهی مدرسه شد تا دوران ابتدایی را سرآغاز میدان علم و دانش اندوزی اش قرار دهد. جنگ تحمیلی که آغاز شد، وی مجبور گشت تا به همراه خانواده، مهاجرت اجباری به شهرستان نهاوند داشته باشد. چراکه دشمن خانه و کاشانه شان را درهم کوبیده بود و راهی جز گریز به استان همدان نداشتند تا از دشمن بعضی دور بمانند. کم کم درس و مشق را در همان سال ها دنبال نمود و موفق به اخذ مدرک تحصیلی دیپلم شد. وی در دوران تحصیل در دبیرستان نقش مؤثری در بسیج مدرسه و شهر ایفا نمود. او روح بلند و پاکش را به سمت خوبی ها سوق می داد و به سبب علاقه به دروس اعتقادی و اخلاقی رهسپار حوزه علمیه امام خمینی علیه السلام در شهرستان نهاوند گشت. یک سال و اندی گذشت و استعداد و همت و الایش از او طلبه ای ممتاز ساخت. همین ممتاز بودن در کنار زهد و وارستگی علت معرفی او از سوی حوزه علمیه نهاوند به حوزه علمیه مبارکه قم شد. مدرسه آیت الله العظمی گلپایگانی علیه السلام، میعادگاه پاک دیگری بود که ایشان آن درس دین را شاگردی کرد و تحصیلاتش را تا سطح یک ادامه داد. سپس با عضویت در سپاه درس و بحث را رها نمود و عازم جبهه های حق علیه باطل شد. سرانجام در فروردین ماه سال ۱۳۶۵ ه.ش در منطقه عملیاتی سلیمانی عراق بر اثر اصابت ترکش بر سر و سینه به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

یکی از هم سنگراناش لحظه هایی که با او بود را این گونه به یاد آورد: « بارها و بارها او را مخفیانه دیدم که دانه های

اشک در عمق چشمانش بی قراری می کردند. و در نیمه های شب، روح بلندش در التهاب زمزمه های همیشگی می سوخت و من می ماندم و این سؤال بی پاسخ! » پرسیدیم: « از وصیت نامه اش بر ایمان بگوئید. » عمیق



شماره ملی شهید:	۱۸۱۷۰۷۵۲۹۲
ش.پ. حوزه:	۷-۱۹۵۱
کد مرکز خدمات:	۰۰۰۰



نگاهم کرد. سر را به زیر انداخت و آهسته لبانش تکان خورد و گفت: « وصیت نامه اش را نخواندم،

ولی دیدم که چگونه سرخِ سرخ بر روی خاک می غلتید تا آیندگان سبزِ سبز بر خیزند. »

منبع: روایتی به نقل از خانواده شهید

خطابه های ملکوتی

من برای دفاع از اسلام و میهن اسلامی ام، به جبهه آمدم. می دانم که ممکن است در این راه شهید شوم، اما من از شهادت نمی ترسم. من می دانم که شهادت، بالاترین مقامی است که یک انسان می تواند به آن دست یابد. از شما می خواهم که راه مرا ادامه دهید. همیشه در راه اسلام و انقلاب اسلامی باشید. از آرمان های شهدا دفاع کنید و اجازه ندهید که دشمنان اسلام، به آرمان های ما دست یابند.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید





روحانی شهید یوسف انواری

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۱۸/۱۱/۰۸ - رزن

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۶/۰۵/۰۹ مکه مکرمه

نحوه شهادت: ضرب و شتم در مکه مکرمه

مزار مطهر: گلزار شهدای علی بن جعفر (ع) قم

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، یوسف انواری فرزند محمود، امام جمعه فقید بیجار، در بهمن ماه سال ۱۳۱۸ ه.ش در روستای نوار شهرستان رزن، در یک خانواده روحانی به دنیا آمد. وی دو برادر و یک خواهر داشت. برای ادامه تحصیلات در سال ۱۳۳۱ ه.ش راهی قم شدند و با تکمیل مقدمات و سطوح وارد درس خارج فقه و اصول نزد اساتیدی چون حضرت آیت الله گلپایگانی (ره) و آیت الله مرعشی نجفی (ره) شد. در اوج گیری نهضت اسلامی ایران به رهبری حضرت امام خمینی (ره) به صفوف مبارزین و انقلابیون پیوست و همواره در صف مقدّم بود. ایشان در سال ۱۳۶۰ ه.ش به امامت جمعه شهر بیجار، منصوب و به انجام وظیفه دینی پرداخت. هم زمان، هدایت و ارشاد حجاج بیت الله الحرام را در موسم حج و در مراسم عمره بر عهده داشت. خطبه های آتشین و عالمانه و مدبرانه او در نماز جمعه بیجار، از او یک خطیب والامقام و یک سخنور توانا و یک مجاهد کم نظیر به یادگار گذاشت. به خاطر داشتن چنین نقش حسّاس و مهمی، بارها و بارها مورد حمله عوامل ضدانقلاب و ایادی و اذنان استکبار، در منطقه کردستان، قرار گرفت. هرگاه که به شهر بیجار، تهاجم و یورش صورت می گرفت، یکی از مهم ترین و اصلی ترین اهداف ضدانقلاب، شخص ایشان و شخصیت امام جمعه بود. سرانجام در مردادماه سال ۱۳۶۶ ه.ش این امام جمعه فقید به علت ضرب و شتمی که عمال سعودی حکومت شاهنشاهی عربستان به زائران بیت الله الحرام در مکه مکرمه، به علت اجرای شعائر اسلامی و برائت از مشرکین انجام دادند، به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

روزی، تلفن دفتر به صدا درآمد و خبر درگذشت والدهی همسر حاج آقا انواری را به ایشان رساندند. این خبر، ایشان

را در بحرانی از تصمیم گیری فرو برد که چگونه این واقعه ناگوار را به همسر خود ابلاغ کنند. غیرت و علاقه وافر ایشان به همسرشان به گونه ای بود که حتی اجازه نمی دادند حاج خانم برای خریدهای روزمره از منزل خارج



شماره ملی شهید: ۳۸۷۵۰۰۵۲۳۶

ش.پ. حوزه: ۷-۱۲۴۳

کد مرکز خدمات: ۴۴۴۲۳۱



شوند و خود تمامی امور را به عهده می گرفتند. همین امر، نگرانی ایشان را از تأثیرات روحی و روانی احتمالی خبر فوت مادر بر همسرشان دوچندان می کرد. مانیز در انتظار بودیم تا ببینیم ایشان چگونه این خبر سنگین را به همسرشان منتقل خواهند کرد. حاج آقا انواری با درایتی خاص فرمودند: "من اجازه نمی دهم خبر فوت مادر همسر م به این نحو به ایشان داده شود. این سخن، کنجکاوی ما را برای درک شیوه ابلاغ خبر توسط ایشان برانگیخت. ایشان چندی بعد به همسر خود فرمودند: دوست دارید سری به خانواده شما بزنیم؟ حاج خانم با تعجب پرسیدند: "چطور؟ ایشان پاسخ دادند: احساس دلتنگی می کنم، بد نیست احوالی از مادرت بپرسیم. حاج آقا تا نزدیکی های همدان، سخنی از واقعه پیش آمده به میان نیاوردند. اما به تدریج و با نزدیک شدن به مقصد، بابیان روایاتی پیرامون دنیا و مرگ، فضایی از آرامش و تأمل ایجاد کردند. ایشان از لذت مرگ برای مؤمن و فانی بودن همه چیز سخن گفتند و بدین ترتیب، ذهن همسر خود را به آرامی برای پذیرش خبر آماده ساختند. این شیوه، نشان از عمق محبت و درایت ایشان در مواجهه با موقعیتی دشوار داشت.

منبع: روایتی به نقل از برادرزاده شهید

خطابه های ملکوتی

ای مردم انقلابی و بیدار!

با توجه به اتفاقاتی که پس از انقلاب رخ داده، دشمنان اسلام و مسلمین بیش از پیش در تلاش اند تا میان صفوف متحد ما نفوذ کنند و اختلاف ایجاد نمایند. یکی از اهداف آنان، دامن زدن به تفرقه بین شیعه و سنی است تا از اتحاد و قدرت مسلمین بکاهند. اما ما هوشیاریم! اجازه نخواهیم داد که فتنه گران و بدخواهان میان ما رخنه کنند. وحدت رمز پیروزی ماست، و آگاهی، سلاحی در برابر هرگونه توطئه دشمن. پس بیایید با همدلی، بصیرت و هوشیاری، این نقشه های شوم را خنثی کنیم و راه انقلاب را با اقتدار ادامه دهیم. اتحاد ما شکست دشمنان است! آگاهی و بصیرت، سد محکمی در برابر فتنه گران! اسلام، دین محبت و همبستگی است، اختلافات را کنار بگذاریم!

منبع: وصیت نامه شفاهی به نقل از برادرزاده شهید



محل دفن شهید





روحانی شهید احمد حجتی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۵۸/۰۳/۰۱ - رزن

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۹۲/۰۵/۱۲ دیاله عراق

نحوه شهادت: حمله تروریستی به اتوبوس زائران

مزار مطهر: گلزار شهدای جامیشلو

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، احمد حجتی فرزند علیرضا در خردادماه سال ۱۳۵۸ ه.ش در روستای جامیشلو از توابع شهرستان رزن پا به عرصه وجود گذاشت. تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را با جدیتی فراوان سپری نمود. با مسائل دینی آشنا شد و نماز را با شوقی فراوان می خواند. وی دارای استعدادی فراوان و شیوا بود. سپس با توجه به علاقه وافری که به علوم معرفتی و اخلاقی داشت، جهت تحصیل علوم دینی وارد حوزه علمیه شد. وی مقاطعی را در حوزه علمیه زنگنه همدان و حوزه علمیه قم اشتغال به تحصیل داشت تا اینکه سطح ۳ حوزوی را به پایان رساند. وی در خردادماه ۱۳۹۲ ه.ش به عنوان روحانی کاروان زیارتی عازم کربلا شد. سرانجام در دوازدهم خردادماه ۱۳۹۲ ه.ش در جاده دیالمه عراق و بر اثر حمله تروریستی تکفیریان داعش به اتوبوس حامل زائران حریم عشق به آرزوی دیرینه اش شهادت، نائل آمد.

روایت های جاودانه

خانه ای ۶۰ متری در پردیسان قم داشتیم طبقه چهارم بدون آسانسور سه ماه مانده بود که ایشان شهید شود تصمیم گرفتیم بیایم همان بلوک طبقه اول وقتی خانه را خریدیم چون قرض کرده بودیم و پول صاحب خانه را کامل دادیم و دو روز مانده بود که شهید برود آقای عابدی می گفت بیا بریم سند بزنیم ولی شهید قبول نمی کرد، می گفت می خواهم برم کربلا و سند هم آخر نزد و رفت کربلا؛ در وصیت نامه نوشته بود خانه ۶۰ متری دارم که متعلق به فرزند و همسر هست و هیچ چیز دیگر ندارم؛ روز هفتم شهادت ایشان بود که آقای عابدی آمد و اصرار داشت سند منزل خریداری شده را به نام ما انتقال دهد و می گفت به شهید خیلی اصرار کردم و گفتم سند را قبل از سفر کربلا انتقال دهیم چون می روی کربلا و اتفاق است شاید چیزی شد... شهید گفت: اتفاقاً چون معلوم نیست بمانم پس بماند برای بعداً تا که ایشان در آن حمله تروریستی شهید شد و ما فردای همان روز رفتیم و سند انتقال دادیم.

منبع: روایتی به نقل از همسر شهید



شماره ملی شهید: ۳۹۹۰۱۱۶۶۳۰

ش.پ.حوزه: ۷-۱۹۷۰

کد مرکز خدمات: ۵۵۱۶۶



خطابه های ملکوتی

در کارهایتان رضایت خدا را در نظر داشته باشید و جز خدا هیچ چیز را در نظر نگیرید.

منبع: وصیت نامه شفاهی به همسر شهید



محل دفن شهید





روحانی شهید ابراهیم علی دادگری مشهود

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۷/۰۵/۰۸ - رزن

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۶/۰۴/۰۶ - ماووت

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات والفجر

مزار مطهر: گلزار شهدای رزن

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، ابراهیم دادگری فرزند فتحعلی در مردادماه سال ۱۳۴۷ ه.ش در روستای قایش رزن به دنیا آمد. شش، هفت ساله بود که راهی مدرسه شد و با ذوق و استعدادی که داشت، سال‌های دبستان و راهنمایی را پشت سر نهاد سپس به دبیرستان رفت. دوره متوسطه را تا سال دوم ادامه داد. وی با توجه به علاقه به دروس معرفتی در سال ۱۳۶۴ ه.ش رهسپار حوزه علمیه نمود. مدرسه علمیه مهدی موعود علیه السلام در شهر مقدس قم را برای ادامه تحصیل انتخاب کرد. طولی نکشید که به جهت حمله رژیم بعث عراق به ایران درس و بحث را رها کرد و عازم جبهه‌های حق علیه باطل شد. با حضور در میدان رزم و با دست گرفتن سلاح در این راه بیش از پانزده بار در طول شش سال از جنگ تحمیلی قدم در سرزمین خون و ایثار نهاد. سرانجام در تیرماه سال ۱۳۶۶ ه.ش در منطقه ماووت عراق بر اثر اصابت ترکش به دست و پا به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

یادم نمی‌رود، قبل از عملیات والفجر پنج به مرخصی آمدم. نصف شب به همدان رسیدیم. آن شب هر چه اصرار کردم تا صبح منزل ما استراحت کند، قبول نکرد. ناچار از ایشان خداحافظی کردم و ایشان راهی روستا شد. صبح اتفاقی از منزل خارج شدم. در مسیر محله‌مان، در خیابان شهدا، باور کردنی نبود؛ شهید دادگری را دیدم که از سرما یخ کرده بود. تن‌پوش یا همان اورکت کراهی که در منطقه سهمیه داده بودند را نپوشیده بود. از تعجب می‌خکوب شدم. قبل از سؤال و جواب من، با همان خنده خاصش توضیح داد: «دیشب کیف و ساکش به همراه اورکتش در اتوبوس جامانده. چون پولی نداشته، نتوانسته به روستا برود تا صبح منتظر مانده مرا ببیند و پول قرض کند.» خلاصه من خیلی ناراحت

شدم که چرا به خانه ماننجامده. نهایتاً من کتی از منزل برای ایشان آوردم و راهی شد. آن سال، سال سردی بود؛ بهمن‌ماه ۱۳۶۲ ه.ش. این شهید بزرگوار تا آخر عملیات و پایان دوره حاضر نشد دوباره اورکت از سپاه



شماره ملی شهید: ۳۹۹۱۶۴۳۴۳۱

ش.پ. حوزه: ۷-۱۹۶۳

کد مرکز خدمات: ۴۴۴۲۶۸



تحويل بگیرد، حتی امانی. چون اعتقاد داشت از بیت‌المال دوباره به علت سهل‌انگاری اش در گم کردن اورکتش نمی‌تواند استفاده کند. شهید دادگری نه تنها حاضر نشد دوباره سهمیه بگیرد، بلکه بنده شاهد بودم در طول ۴ ماه در منطقه، دو بار از یک چیز مصرف نکرد؛ از یک لواش، یک تکه پنیر، کمپوت، کنسرو، حتی در زدن گلوله هم احتیاط می‌کرد. اما پیش‌تاز ایثار و گذشت در آن بود. حتی در شب عملیات، دسته مادر پشت خط دشمن گم شده بود. برای عبور از معبری دچار مشکل شدیم. ایشان در آن لحظه که نفس‌ها در سینه حبس شده بود، نفر اول داوطلبانه برای امتحان از معبر عبور کرد و با جان‌فشانی جان یک گروهان را نجات داد.

منبع: روایتی به نقل از رضا نظری نژاد هم‌رزم شهید

خطابه های ملکوتی

چه زیبا و دوست‌داشتنی است، خالصانه در راه خدا قدم برداشتن و به آرزوی دیرینه رسیدن و چه زشت و ناپسند است که انسان در خانه و در میان بستر بمیرد، همیشه از این گونه مردن هراس داشتم. پدران و مادران عزیز، شمارا به خدا، سری به مزار شهدا بزنید و در آنجا خوب چشمانتان را باز کنید و ببینید که انسان‌ها از روز اول که خلق شده‌اند برای چه خلق شده و هدف چه بوده... کجا رفته‌اند و ببینید کدام خوب و کدام بد است؟!

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید





روحانی شهید قاسم صاعد وصال

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۴/۱۲/۲۸ - رزن

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۶/۰۴/۰۶ - ماووت

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات نصر ۴

مزار مطهر: گلزار شهدای بابانظر

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، قاسم صاعد وصال فرزند محمد نبی در اسفندماه سال ۱۳۴۴ ه.ش در روستای بابا نظر از توابع شهرستان رزن پا به عرصه وجود گذاشت. پس از سپری نمودن تحصیلات ابتدایی، به علت مشکلات خانوادگی ترک تحصیل نمود ولی همواره دل بی‌قرارش تشنه کمال و تعالی بود. همگام با امت حزب‌الله در راه به ثمر رسیدن نهال انقلاب اسلامی نقشی فعال و درخور تحسین از خود نشان داد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی به‌عنوان یکی از نیروهای مخلص در پایگاه مقاومت روستا با تلاش و کوششی وصف‌ناپذیر شب و روز کار می‌کرد. در سال ۱۳۶۱ ه.ش به‌اتفاق دوستانش عازم جبهه‌های نبرد حق علیه باطل شد. در سال ۱۳۶۴ ه.ش با توجه به علاقه وافر به دروس فقهی و اخلاقی رهسپار حوزه علمیه شد. با استعدادی درخشان و پشتکاری فراوان دروس مقدمات و حاشیه را به اتمام رسانید. چندین بار با قرارگاه رمضان به عملیات برون‌مرزی رفت و رشادت‌ها آفرید. سرانجام در کنار سپاهیان محمد رسول‌الله ﷺ همگام با برادر دیگرش به دیار ایمان شتافت. وی سرانجام با شروع عملیات نصر ۴ در تیرماه سال ۱۳۶۶ ه.ش پس از مبارزه‌ای قهرمانانه بر اثر اصابت ترکش به پا به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

سیزده، چهارده سال بیشتر نداشت که با اصرار زیاد به منطقه اعزام شد. وقتی هم که در مرخصی بود، به‌طور مستمر در ستاد فعالیت می‌کرد. شب‌ها با نماز شب انس داشت و در صفای معنویت غوطه می‌خورد. سال ۱۳۶۶ ه.ش عملیات نصر چهار درحالی که تازه عملیات شروع شده بود، هنگام غروب در سنگر نشسته بودم که هیبت مردانه دو روحانی مخلص توجه مرا به خود جلب کرد. به طرفم آمدند و وقتی به سنگر رسیدند، قاسم خطاب به بنده گفت: فلانی این حنا

از آن حناها نیست، این بار حتماً شهید خواهیم شد. روحانی همراه شهید صاعد وصال که فامیلش دادگر بود، گفت: راست می‌گوید. بنده با شنیدن این سخنان از لحاظ امنیتی قدری مراقبت کردم. ساعت حدود یازده شب



شماره ملی شهید: ۳۹۹۱۱۳۶۲۱۱

ش.پ. حوزه: ۷-۰۸۵۸

کد مرکز خدمات: ۴۴۴۲۶۷



شد. محفل دعای توسل بر پا شد. زلال اشک قاسم، چهر زیبایش را دوچندان نورانی ساخته بود. مراسم تمام شد گفت: بیا برای یادگاری عکس بگیریم که فردا در صف شهدایم. دیروقت بود؛ اما هر طور بود، دوربینی یافتیم و عکس گرفتیم که آخرین عکس با او شد.

منبع: روایتی به نقل از محمد صباحی عزیز هم‌رزم شهید

خطابه های ملکوتی

دنیا محل گذر است و لذات دنیایی زودگذر و رو به فناست؛ پس چه بهتر که فرزند آخرت باشم، بگذار سینه‌هایمان آماج رگبارهای دشمن باشد، تا روشنفکران کج‌فهم و ناآگاهان بدانند که از ایمان و عقیده خود دست برنمی‌داریم.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید



روحانی شهید حسن مهدوی عمانی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۳۵/۱۰/۲۴ - درگزین

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۵۸/۰۶/۰۲ - سقز

نحوه شهادت: اصابت تیر به گردن

مزار مطهر: گلزار شهدای علی بن جعفر (ع) قم

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، حسن مهدوی عمانی فرزند عبدالحسین، در دی ماه سال ۱۳۳۵ ه.ش در روستای عمان از توابع شهرستان درگزین دیده به جهان گشود. پدر و مادر از همان کودکی سعی نمودند او را مطابق با نامش نیکو تربیت نمایند، سال های کودکی را در کرانه شهرش، پشت سر گذاشت. پس از دوران کودکی پای در دبستان نهاد و دوره ابتدایی را با نمرات عالی به پایان برد. سپس با توجه به علاقه مندی ایشان به اهل بیت عصمت و طهارت (ع) وارد حوزه علمیه شد. نخست در مدرسه آیت الله العظمی گلپایگانی (ع) ثبت نام کرد و مقدمات و سطح را در آنجا به پایان رساند. میعادگاه بعدی او مدرسه حقانی بود. تولد و سال های توقف و رشدش در حوزه مرکزی، او را آشنا به حقایق زندگی ساخت. از آغاز نوجوانی، با مبارزان جوان حوزه آشنا شد. به افشاگری ها و تبلیغات آن ها گوش سپرد و کم کم خود، روحیه ای ضد رژیم ظلم و استبداد یافت. وی دروس حوزوی اش را تا سطح ۴ (درس خارج) ادامه داد. او از ابتدای انقلاب، صمیمانه و پرثمر در همه درگیری ها، تظاهرات و راهپیمایی ها از ۱۹ دی ماه ۱۳۵۶ ه.ش تا پیروزی انقلاب شرکت جست. وقتی حرکت اسلامی به نتیجه رسید و عدل اسلامی جایگزین غصب ظالمانه شد، او به خدماتش گسترده و بنابه وظیفه ای که به او واگذار شد، به تهران آمد. مدتی در اقامتگاه امام و زمانی در دانشگاه، صادقانه خدمت نمود. سفری به استان زنجان کرد و در طول مدت اقامتش، به تبلیغ و ارشاد و خدمت پرداخت. او طلبه ای متدین بود که به قرائت قرآن و دعا علاقه خاصی داشت و ارادت او به خاندان رسالت و امامت، اثر و نتیجه آن تلاوت قرآن و دعاها است. در جلسات دعای توسل و نیایش، حضورش، روحانیتی به محفل می بخشید. اما با آغاز جنگ تحمیلی، عزم نبرد علیه ایادی استکبار کرد و از طریق بسیج سپاه انصارالحسین (ع) استان همدان به جبهه کردستان اعزام شد، اسلحه برداشت و به نبرد با دشمن پرداخت و در قلب صفوف خصم، پرچم اقتدار کشورش را برافراخت و نام خود را در تاریخ انقلاب ثبت کرد. سرانجام در آخرین مأموریت شهر یورماه سال ۱۳۵۸ ه.ش به منطقه سقز کردستان اعزام شد، و بر اثر اصابت گلوله ضدانقلاب به درجه رفیع شهادت نائل شد.



شماره ملی شهید: ۰۳۸۱۵۱۶۷۰۹

ش.پ. حوزه: ۷-۱۴۰۶

کد مرکز خدمات: ۰۰۰۰

روایت های جاودانه

من بسیار گریه می کردم و او به من دلداری می داد که ناراحت نباشم! یک شب خواب دیدم مکان وسیع و بزرگی بود و حسن بر منبر، نشسته بود! منبری زیبا و خوش رنگ و حاله ای از نور که او را در بر گرفته بود و من در تعجب بودم که این نور فروزان چیست؟ از خواب پریدم! در قلبم ندایی بود که من را آرام می کرد. وقتی خوابم را برای حسن تعریف کردم؛ او گفت: مادر جان تعبیرش این است که هم نشین حضرت زهرا (ع) خواهی شد. اگر شهید شدم همچون حضرت زینب ۳ صبور باش و او با سخنان خود من را آرام می کرد.

منبع: روایتی به نقل از مادر شهید

خطابه های ملکوتی

اکنون که درخت تازه پای اسلام در اوج انقلاب ها و در گیر و دارهای گوناگون عصر، خون می خواهد تا با شهادت فرزندانش شاهد حیات اصیل و همه جانبه گردد، ما جان بر کف این ندای پر شکوه اسلام را صمیمانه پاسخ می گوییم، تا باشد جانمان و خون رگ هایمان در رگ های پیکر تازه جان مکتب و آیینمان - که در تنگناهای تاریخی و در مذبج جلاخان و جباران قرون بی رمق گشته، جریان یابد و نسل های مسلمان شاهد اسلامی آراسته و پویا و آزاده و متحرک و بر خوردار از تمام اصول و مبانی اصیلش گردند و نه در پهنه جهان اسلام بلکه در سرتاسر اقطار جهان، حکومتی اسلامی بر پا گردد.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید



روحانی شهید سید رحیم موسوی همدانی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۱/۰۵/۰۱ - درگزین

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۱۱/۰۷ - شلمچه

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات کربلای ۵

مزار مطهر: گلزار شهدای دارالرحمه شیراز

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، سید رحیم موسوی، فرزند سید حسین سومین شهید خانواده در مردادماه سال ۱۳۴۱ ه.ش در روستای شاهنجرین شهرستان درگزین در خانواده‌ای مذهبی و دوستدار اهل بیت: دیده به جهان گشود. ایشان دوران ابتدایی و راهنمایی خود را در همان روستا سپری نمود و به دلیل علاقه وافر که خانواده او به اسلام و روحانیت داشتند او را به حوزه علمیه قروه درگزین فرستادند. وی پس از مدتی اقامت در آن شهر به شهر قم عزیمت نمود و در حوزه علمیه رضویه قم الرسائل، المکاسب و الکفایه را گذراند. هوش و استعداد وی از همان دوران نوجوانی اش زبانزد استادان بود. او در راه اندازی راهپیمایی‌هایی بر ضد رژیم منحوس پهلوی سهم به سزایی داشت. با آغاز جنگ تحمیلی، حوزه علمیه قم را رها کرده و به مدت ۷ ماه دوره آموزشی جنگ‌های چریکی نامنظم را با شهید دکتر چمران و حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مدظله‌العالی) گذراند. در محرم سال ۱۳۶۰ ه.ش بود که ایشان از طرف سازمان تبلیغات اسلامی به‌عنوان مبلغ به یکی از روستاهای شیراز اعزام شد. و در سال ۱۳۶۱ ه.ش به عضویت سپاه پاسداران در آمد و مسئولیت عقیدتی، سیاسی رابه عهده گرفت. وی ضمن خدمت در سپاه مربی‌گری امور تربیتی اداره کل آموزش و پرورش و همچنین کارهای خطاطی، طراحی را نیز انجام می‌داد. به دلیل رشادت و شجاعتی که او در سپاه از خود نشان داد، سپاه انقلاب اسلامی، در سال ۱۳۶۳ ه.ش، قصد اعزام ایشان به‌عنوان فرمانده سپاه لبنان را داشت که ایشان به دلیل شهادت اولین برادرشان (سید کریم موسوی) از این امر امتناع ورزیده و به جای ایشان سرهنگ خاکسار به لبنان اعزام شدند. از دواج ایشان در ۱۳۶۱ ه.ش صورت گرفت که ثمره آن سه پسر به نام‌های سید محمد صالح، سید محمد کریم و سید محمدرحیم موسوی هست. ایشان در کارهایش دقت و بلاغت زیادی به کار می‌برد و کارهای ایشان به‌صورت منظم و قانونمند پیش می‌رفت و در کارها به خود کفایی اعتقاد داشت به‌نحوی که مرکب خوشنویسی خود را با پوست گردو درست می‌کرد. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به شهید مأموریت داده بود که به بوشهر برود، ولی ایشان حکم مأموریت را پس داده و گفتند که دیگر از این سرگردانی‌ها خسته شده و دوست دارم به جبهه بروم و قبل از رفتن به همسر خود گفته بودند که دوست دارم در عملیاتی که با رمز "یا زهرا علیها السلام" هست شرکت کنم و قبل از اعزام از همسر خود



شماره ملی شهید:	۳۹۹۰۴۵۶۸۸۱
ش.پ. حوزه:	۷-۰۷۰۴
کد مرکز خدمات:	۴۴۴۲۶۵



اجازه گرفتند. سردار اسدی فرمانده سابق لشکر ۱۹ فجر تعریف می‌کرد که؛ هنگام عملیات کربلای ۵ شهید موسوی نزد من آمد و گفت: می‌خواهم به خط مقدم بروم و لباس روحانی‌اش را درآورد و لباس رزم پوشید و آر پی چی به دست، به سمت دشمن هجوم برد و پس از منهدم کردن تعدادی از تانک‌های دشمن، مورد اصابت گلوله مستقیم دشمن قرار گرفته و همان‌گونه که خود می‌خواست در بهمن‌ماه سال ۱۳۶۵ ه.ش در عملیات کربلای پنج که رمز آن یا زهرا علیها السلام بود به درجه رفیع شهادت رسید.

روایت های جاودانه

همسر، در اواخر حیات دنیوی‌شان، مکرراً از تنهایی و پرواز یاران سخن می‌گفتند: "دوستانم رفتند و من ماندم." روزی از ایشان پرسیدم: "آقا سید، دوست داری اسیر، مجروح یا شهید شوی؟" با قاطعیت پاسخ دادند: "نه اسارت و نه جانبازی را دوست ندارم. آرزویم این است که خداوند مرا مستقیماً بپذیرد. روزی در نزدیکی منزل ما بمباران هوایی شد. با تعجب پرسیدم: "مگر نگفتی دوست داری شهید شوی؟" فرمودند: "نگ است برای جوانی چون من که در کنار همسر و فرزندانم بنشینم و راکت به خانه‌ام اصابت کند و زیر آوار بمانم. هر چند راضی به رضای خداوندم، اما این‌گونه شهادت را نمی‌پسندم. شهادت زمانی برایم لذت‌بخش است که در خط مقدم و درنبرد مستقیم با دشمن باشد.

منبع: روایتی به نقل از همسر شهید

خطابه های ملکوتی

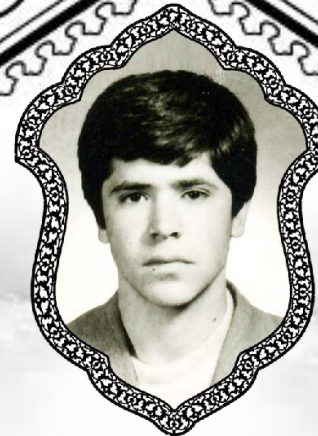
آری، زندگی در سایه خفقان جور و ستم جز نفرت و مقهور واقع شدن در نزد خداوند نیست و مرگ در راه ایزد قادر، عین حیات جاودانه و پیروزی است. حمد و سپاس ایزد قادر و متعال را که نعمت جمهوری اسلامی و درک این زمان را به ما عنایت فرمود و ما را پشتیبان آن قرار داد و حفظ و حراست این حکومت اسلامی را به ما واگذار نمود، این مسئولیت چنان سنگین است و دقت می‌خواهد که جز با ایثار جان، نتوان از عهده‌اش موفق به درآمد و مسئولیتش را خداوند تبارک و تعالی تنها به دوش ما ملت ایران نهاده و اگر نتوانیم با قوت و قدرت از حراستش بیرون آییم، این نعمت عظمی را از ما خواهند گرفت و بدبختی و نکبت دنیایی و به طواغیت زمان دچار خواهیم شد.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید





طلبه شهید تقی یوسفی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۴/۰۲/۰۵ - درگزین

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۴/۰۸/۲۸ - پنجوبین

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات والفجر ۴

مزار مطهر: گلزار شهدای رزن

سلوک تا افلاک

طلبه شهید، تقی یوسفی فرزند حسین در اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۴ ه.ش در روستای کاج شهرستان رزن، دیده بر جهان گشود. دوران کودکی اش به سرعت سپری شد و سپس درس و مدرسه را مثل خیلی از هم کلاسی هایش در شهر قروه درگزین همدان شروع کرد و تا پایان دوره راهنمایی تحصیلاتش را به پیش برد. به سبب علاقه وافر به دروس دینی و اعتقادی و اخلاقی رهسپار حوزه علمیه شد تا خوشه چین معارف دین و اسلام ناب محمدی باشد. روزهای خوب حوزه از این فرزند، چراغی پرورید تا روشنگر و گرمابخش کانون لب تشنگان عاشق سنگرهای حسینی گردد. وی مرد علم و عمل بود. کمر تحصیل به میان بسته و چنان زاهد و ارسته ی به دور از تعلقات دنیوی در پی معارف به حقه الهی سر از پای نمی شناخت تا این که آسمان کشورش را غبار اندوه هجوم تعدی رژیم بعث عراق فراگرفت و درس و بحث را رها کرد و عازم جبهه های حق علیه باطل شد. سرانجام در آبان ماه سال ۱۳۶۴ ه.ش در عملیات والفجر ۴، منطقه پنجوبین عراق بر اثر اصابت ترکش به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

آن روز، ۱۷ شهریور ماه ۱۳۵۷ ه.ش، خیابان های رزن بوی مقاومت می دادند. تقی در میان انبوهی از مردم، دلیر و مصمم، به خیابان آمده بود تا فریاد آزادی را به گوش تاریخ برساند. شعارها در هوا می پیچیدند و گام های استوار مردم بر سنگ فرش خیابان ها طنین افکن شده بودند اما ناگهان، صدای شلیک گلوله ها فضای معترضان را شکافت. تقی، مانند بسیاری دیگر، در میان هیاهو و آشوب، چاره ای جز فرار نداشت. قلبش تند می زد، نگاهش هراس آلود به اطراف می چرخید، و گام هایش شتاب گرفته بودند. در آن لحظات نفس گیر، کفش هایش را جا گذاشت و بی آنکه فرصت بازگشت داشته باشد، پابرهنه به خانه رسید. آن روز برای تقی، نه فقط خاطره ای از فرار، بلکه سندی از ایستادگی و شجاعت بود. پاهای برهنه اش، که هنوز گرمای سنگ فرش های خیابان را حفظ کرده بودند، گواه مسیری



شماره ملی شهید: ۳۹۹۲۱۲۹۷۵۶

ش.پ. حوزه: ۷-۰۸۷۷

کد مرکز خدمات: ۴۴۱۲۲۴



بودند که ملت برای آزادی پیمود. و ۱۷ شهریور، هرگز تنها یک روز در تقویم نماند، بلکه به فریادی جاودانه در تاریخ بدل شد.

منبع: روایتی به نقل از مادر شهید

خطابه های ملکوتی

سپاس و ستایش مخصوص حق تعالی که ما را در این عصر قرارداد تا جاهل و گمراه نشویم و شکر بیکران او را می گویم که امام خمینی علیه السلام را رهبر و پیشوای ما قرارداد تا از ضلالت و بدبختی نجات یافتیم و به حقیقت مکتب اسلام که دین نور الهی بود رسیدیم. ای خدا نجاتم بده که من خود بدون یاد تو و بدون راه تو و دین تو گمراه می شوم. خدایا گناهانم را از لطف و کرمات ببخش که امید من تنها به رحمت توست. پدر و مادر گرامیم از شما ممنونم که من را بزرگ کردید و نگذاشتید که به گناه آلوده شوم. برای شما وصیت خاصی ندارم فقط از شما می خواهم که با از دست دادن من صبر داشته باشید. چیزی که در راه خداداده شود ناراحتی ندارد. از تمام اقوام و خویشان می خواهم مرا حلال کنند. خدایا خدایا تا انقلاب مهدی علیه السلام خمینی را نگهدار.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید



طلبه شهید مهدی آزاده

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۵۱/۰۳/۱۸- کبودرآهنگ

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۲۶- شلمچه

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات کربلای ۵

مزار مطهر: گلزار شهدای مهدی آباد

سلوک تا افلاک

طلبه شهید مهدی آزاده در خردادماه سال ۱۳۵۱ ه.ش در روستای مهدی آباد شهرستان کبودرآهنگ استان همدان، دیده به جهان گشود. او چون شکوفه‌ای بهاری به چشمان دل اطرافیان مسرت بخشید و سر به آسمان کمال بالا برد. روزهای کودکی روزهای پر جنب و جوشی بود که در باران عواطف طی شد. شش- هفت ساله بود که راهی مدرسه شد. دوره ابتدایی را در محضر آموزگاران دلسوز، سپری نمود و از خرمن دانش و علم آنان، خوشه چینی کرد. پس از آن وارد مدرسه راهنمایی شد و تا سال دوم راهنمایی به تحصیل پرداخت. کمی بعد با اشتیاق تمام و علاقه راه حوزه را در پیش گرفت و به تحصیل در حوزه علمیه آخوند همدانی رحمته الله علیه و مدرسه امام صادق علیه السلام قم مشرف شد. شهید در ابتدا برای تحصیل علوم دینی به مدرسه مرحوم آیت الله آخوند همدانی رحمته الله علیه رفته و مشغول تحصیل مقدمات شده بود، در سال ۱۳۶۵ ه.ش هجرت کرد و هم جوار یاس همیشه بهار اهل بیت، حضرت معصومه علیها السلام شد. شهید خیلی درنگ نکرد. زمستان که از راه رسید، بار وجودش، تاب ماندن نیاورد. اول دی ماه عزم جبهه نمود. سرانجام در دی ماه سال ۱۳۶۵ ه.ش در کربلای پنج در شلمچه به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

مهدی عاشق جبهه بود. جوری که از یازده- دوازده سالگی همیشه درخواست می کرد که به جبهه برود، اما من به خاطر کم بودن سن شناسنامه‌ای اش اجازه نمی دادم. مهدی برادران بزرگ ترش را برای اعزام به جبهه ترغیب و تشویق می کرد. او عاشق شهادت بود. این را می شد از زبان وصیتش فهمید. خاطره‌ای را که از وی می توانم نقل کنم، ماجرای اذن او برای جهاد است. مهدی چون کم سن و سال بود هر وقت از من درخواست اجازه برای حضورش در جبهه می کرد، جواب منفی می شنید. دوازده سال بیشتر نداشت. یک روز باز از من درخواست کرد که اجازه جبهه رفتن به او بدهم. عصبانی شدم و به او گفتم: تو در جبهه کاری از دستت بر نمی آید. دیدم سربه زیر انداخت



شماره ملی شهید: ۴۰۳۰۶۶۰۰۳۷

ش. پ. حوزه: ۰۰۰۰

کد مرکز خدمات: ۴۴۴۲۷۷



و صورت زیبا و مهربانش سرخ شد. مروارید اشک هایش پهنای صورتش را آذین بسته بود و دیدن این صحنه جگرم را سوزاند. برای این که دلش را به دست آورم گفتم: مهدی جان، شما الآن که سنی نداری درست را بخوان! وقتی بزرگ تر شدی می فرستمت تا به جبهه بروی. گفتم: می ترسم تا آن زمان جنگ تمام شود و این سفره جمع گردد. گفتم: بابا، اگر صدام سقوط کند، ان شاء الله نوبت فلسطین است. بزرگ تر که شدی برای جنگ با اسرائیل می فرستمت. این را که شنید سربلند کرد و لبخندی زد. گفتم: بابا قول می دهی؟ گفتم آره بابا. اما اشک امانم نداد و چشم هایم بارانی شد. آنچه آن لحظه در نگار ضمیرم موج زد، حادثه کربلا بود و ماجرای اذن جهاد حضرت قاسم از اربابمان حسین علیه السلام که چون حضرت قاسم اذن گرفت، خندید. و امروز قاسمی دیگر خندان شد.

منبع: روایتی به نقل از پدر شهید

خطابه های ملکوتی

بنده می خواهم یک وصیت بنویسم؛ ولی کوچک تر از آن هستم که به ملت عزیز یک پیام وصیت کرده باشم. تنها پیام من به ملت عزیز این است که این امام عجل الله تعالی فرجه عزیز را تنها نگذارند و به رزمندگان محبت کنند. این وصیت را پس از غسل شهادت و در آخرین لحظه های عمر در آبادان می نویسم. این شهادت چیست که از غسل شیرین تر است؟ هر کس یک جان دارد؛ چه بهتر که این جان را در راه اسلام و در راه رضای خدا فدا کنیم. به قرآن قسم که در بستر مردن ننگ است و باید این جان را در راه حسین علیه السلام دهیم که به قاسمش فرمود: ای قاسم شهادت در نزد تو چگونه است؟ فرمود: والله قسم که از غسل شیرین تر است. این جان ها را در راه علی علیه السلام باید فدا کرد که فرمود: من حاضرم با هزاران شمشیر کشته شوم؛ ولی در بستر نمیرم. این چه شهادتی است که همه به سویش می روند؟ ای ملت عزیز! به فرمان امام عزیز گوش دهید و عمل کنید. بنده که این امام را نتوانستم خوب بشناسم. از هر کسی پرسیدم جوابی داد، مثلاً از کوه پرسیدم گفت: از من پهناور تر است. خلاصه سعی کنید به حرف های ایشان لبیک بگویید و از این شایعات دشمن بپرهیزید، سعی کنید این غیبت و دروغ ها و بهتان ها را حد المقدور کم کنید و به نماز و روزه و مناجات بیشتر اهمیت دهید. ما هر چه داریم، از این دعاها است که پیامبر عزیزمان فرمود: «الدّعا سلاح المؤمن» دعا سلاح مؤمن است.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید



طلبه شهید روح الله بختیاری

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۶/۱۲/۱۰ - کبودرآهنگ

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۱۱/۰۸ - جزیره مجنون

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات کربلای ۵

مزار مطهر: گلزار شهدای داق داق آباد

سلوک تا افلاک

طلبه شهید روح الله بختیاری، در اسفندماه سال ۱۳۴۶ ه. ش. در شهرستان کبودرآهنگ از توابع استان همدان در روستای داق داق آباد به دنیا آمد. دوران خوب کودکی اش در صفا و مهربانی ها طی شد. روزهای درس و مشق و مدرسه که از راه می رسید، سر از پانشناخته و تا به ایوان مدرسه می دوید، تا از باغستان علم و معرفت، توشه ای برگیرد. سال های دبستان و پس از آن دوره راهنمایی را با موفقیت طی کرد. با توجه به علاقه ای که به علوم و معارف دین داشت، رهسپار حوزه علمیه گشت. حوزه علمیه آیت الله دامغانی همدان میعادگاه عشق و رزای های او شد. او تحصیلاتش را تا پایان سطح یک (اتمام لمعتین) در حوزه علمیه همدان ادامه داد. اما او که رضایش در رضای خداوند بود. در طلب یار، عزم میدان نمود و خود را به خطوط جبهه های حق علیه باطل نزدیک کرد. او کالایی جز جان به جانان نداشت و بر سر معامله آن با لبخندی از دلداری یار، سربلند برآمده بود. سرانجام در لابه لای نیزارهای جزیره مجنون در بهمن ماه سال ۱۳۶۵ ه. ش توسط دشمن بعثی بر اثر اصابت تیر، از ناحیه کمر به شدت مجروح شد و به فیض رفیع شهادت نائل گشت.

روایت های جاودانه

این روحانی جلیل القدر انقلابی، دوستدار نظام اسلامی به رهبری امام خمینی بود او آرزوی رفتن به جبهه و شهادت را داشت. من زیاد به جبهه می رفتم و ایشان می آمدند و از من در مورد جبهه پرس و جو می کردند. من هم از رشادت ها و قهرمانی ها و دلآوری ها و شجاعت ها و جان نثاری ها و جان فدایی های رزمندگان اسلام را چه کادر انقلابی نیروهای مسلح و چه بسیجیان مردمی جان بر کف، در خطوط مقدم تا پشت جبهه ها برایش تعریف می کردم. بالاخره او در سن ۱۶ سالگی قدم در مسیر جبهه ها گذاشت. و در کربلای ۴، کربلای ۵ و منطقه هورالعظیم حضور فعالی داشت. وقتی در منطقه هورالعظیم بود، من یک شب مهمان آقا روح الله شدم. در آنجا مسئول تبلیغات بود، شب را با هم سپری کرده و شام ناقابلی را تناول کردیم و تا پاسی از شب نیز، به تمرین حرکت دید در شب ادامه دادیم. بعد هم



شماره ملی شهید: ۴۰۳۰۶۶۲۷۸۱

ش. پ. حوزه: ۷-۰۸۴۲

کد مرکز خدمات: ۴۴۴۲۷۶



به خاطر اینکه از دشمن ر کب نخوریم و به چرت و خواب بد موقع گرفتار دشمن نشویم کمی آجیل که در کوله بارمان همراه بود، را بین یکدیگر تقسیم کردیم! آن شب باروح الله خیلی خوش گذشت و خیلی در آنجا سرزنده بودیم. روح الله یک دفعه گفت: من آمده ام که جنگ کنم و در دفتر تبلیغات نمی مانم. به او گفتم: شاید مسئولین شایسته دانسته اند تا تو مسئول تبلیغات اینجا باشی! تو همین جا بمان! شاید اینجا برایت بهتر باشد! اما هر چند که او قانع شد و قبول کرد که بماند، لیکن فردای آن روز، صبح، مرا به چند پایگاه بردند که در هر کدام باید درس قرآن و احکام و... می گفتم و در کنار رزمندگان می بودم. بعد از این قضیه چند روزی گذشت. یک روز روح الله پیش من آمد و یک ساعتی کنار هم بودیم و روح الله گفت: شیخ علی مدت اعزام من تمام شده اگر نامه ای داری و یا می خواهی بنویسی، بنویس بده، من برایت ببرم. به او گفتم مدت من هم در حال اتمام است و سه چهار روز دیگر من هم می آیم و اگر از تو سوالی پرسیدند بگو چند روز دیگر می آید. روح الله گفت: باشه و از هم خداحافظی کردیم. او رفته بود به سمت پاسگاه خودشان که پاسگاه فرماندهی بود. من پس از سه روز که به روستا برگشتم در خانه گفتند: روح الله شهید شده و من با تعجب پرسیدم: کی؟ آن ها گفتند: سه روز پیش شهید شده است. وقتی که او را آوردند نماز او را در مزار شهدا من خواندم.

منبع: روایتی به نقل از (حجت الاسلام والمسلمین علی اختیاری - دوست و هم رزم شهید)

خطابه های ملکوتی

نامه را با سلام شروع می کنم، سلام بر آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه و نائب بر حقش امام خمینی رحمه الله و امت شهید پرور و رزمندگان کفر ستیز اسلام. پس از تقدیم عرض سلام، سلامتی شما را از درگاه خداوند متعال خواهانم و امیدوارم از بلیات روزگار مصون و محفوظ بوده باشید اگر از احوالات این جانب برادر کوچک تر خواسته باشید بحمدالله سلامتی کامل برقرار است ملالی در بین نیست، به جز دوری شما امیدوارم که با پیروزی رزمندگان رفع و دیدار تازه گردد.

منبع: قسمتی از نامه شهید



محل دفن شهید



روحانی شهید فتحعلی تقی خانی

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۳/۱۰/۱۶ - دربندی خان

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۵/۰۱/۰۱ - کبودرآهنگ

مزار مطهر: گلزار شهدای داق داق آباد

نحوه شهادت: شکنجه توسط ضد انقلاب

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، فتحعلی تقی خانی فرزند آقا علی در فروردین ماه سال ۱۳۴۵ ه.ش در روستای «داق داق آباد» از توابع شهرستان کبودرآهنگ تولد یافت. در شش، هفت سالگی قلم به دست گرفت و دوره ابتدایی و سپس راهنمایی را با ذوق و شوق دنبال نمود. تحصیلات کلاسیکش بیش از این دوام نیافت و پس از آن بود که در ادامه تحصیلات خود، راهی حوزه علمیه شد و تا سطح یک ادامه داد در سال ۱۳۶۲ ه.ش ازدواج کرد. سرانجام در دی ماه ۱۳۶۳ ه.ش در منطقه جوانرود کرمانشاه به اسارت دشمن درآمد و بر اثر عبور ماشین سنگین از روی بدن مطهرش با متلاشی کردن سر مبارکش به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

وقتی که از حوزه علمیه، برای چند روزی به منزل می آمدند، شب ها در حال عبادت و خواندن نماز شب بودند. یکی از خاطرات جالبی که بنده از شهید دارم این است: وقتی که شب ها می خواست بخوابد آن قدر گریه های عارفانه می کرد که بالشش خیس می شد. مادر از او می پرسید که چرا آن قدر گریه می کنی؟ می گفتند: مادر جان تمام این گریه ها از خوف قیامت و ترس از خداوند سبحان است! با توجه به این که در عرض ۴۵ روز یک بار قرآن را قرائت می نمود. عشق و علاقه شدید و وافر به خواندن قرآن داشتند. از دروغ گویی و دروغ پردازی به شدت نفرت داشتند. هرگز به کسی دروغ نمی گفتند و عقیده راسخ داشتند که دروغ گو دشمن سرسخت خدا است و انسان نباید دروغ بگوید.

منبع: روایتی به نقل از خانواده شهید



شماره ملی شهید: ۴۰۳۱۸۶۲۶۳۶

ش.پ. حوزه: ۷-۱۹۴۶

کد مرکز خدمات: ۴۴۱۲۲۸



خطابه های ملکوتی

با توجه به این که از این شهید والامقام، وصیت نامه ای در دسترس نیست و تنها به نامه ای اکتفا می شود که مربوط به مژده فتح و گشایش در پیروزی های نیروهای انقلاب هست. مانیز این نامه را در ادامه آورده ایم؛ نامه به مادر:

این نامه یک اشاره کوتاه از سرزمین نور و نخل و پرنده است. از سرزمین زخمی خوزستان. از سرزمین شهادت. از سرزمین فرصت پرواز. اینجا فرصت برای نامه نوشتن و یاد کردن نیست. مادر چشم انتظار باش. چشم انتظار مژده پیروزی. تا روشنایی فتح. خدا حافظ.

منبع: نامه ای از شهید به مادر



محل دفن شهید





طلبه شهید احمد ضیائی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۱/۰۳/۰۷- کبودرآهنگ

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۳/۱۲/۲۶- شرق دجله

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات بدر

مزار مظهر: گلزار شهدای امامزاده ابراهیم علیه السلام قم

سلوک تا افلاک

طلبه شهید، احمد ضیائی فرزند رضا در خردادماه ۱۳۴۱ه.ش در شهرستان کبودرآهنگ به دنیای هستی قدم نهاد. تحصیلات خود را تا دیپلم کلاسیک در زادگاهش به پایان رساند از آنجایی که علاقه زیادی به دین و مذهب داشت حتی قبل از این که خواندن و نوشتن بیاموزد بسیاری از مسائل احکام فقهی را از زبان پدر و از مجالس وعظ ایشان آموخته بود و همین انگیزه سبب گردید تا رهسپار حوزه علمیه شود. دروس مقدمات را در حوزه علمیه به پایان رساند. با آغاز جنگ تحمیلی درس و بحث را رها کرد. در سال ۱۳۶۳ه.ش به همراه چندی از دوستانش عازم جبهه‌های حق علیه باطل شد. از آنجا که در حوزه علمیه به همراه دوستان شهیدش (شهید حمیدرضا طلیمی و شهید مصطفی عباس مقدم و شهید محمدتقی نصرتی) بانی زیارت عاشورا می‌شدند. او معتقد بود که همه بزرگان و اهل فضل همیشه زیارت عاشورا را می‌خواندند و از توسل به اباعبدالله الحسین علیه السلام روح سرشار از اخلاص و ایمان و شجاعت در خود ایجاد می‌کردند. سرانجام در اسفندماه سال ۱۳۶۳ه.ش در منطقه عملیاتی هورالعظیم بر اثر اصابت ترکش از ناحیه‌ی صورت به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

از این شهید گران‌قدر، همواره به‌عنوان "طلبه اشک" یاد می‌شود. او در هر محفل و مراسمی، به‌محض شنیدن روضه‌ی امام حسین علیه السلام بی‌اختیار اشک از دیدگانش جاری می‌شد. شیخ رضا، استاد و پدر معنوی‌اش، ارادت‌ی خاص به او داشت و همواره فرزندش، احمد را در مجالس خود می‌دید. روزی، احمد هفت‌ساله، در حسینیه‌ی مسجد نشسته بود. شیخ رضا بر منبر رفت و درباره‌ی احکام وضو و تیمم سخن گفت. در آن مجلس، روضه‌ای خوانده نشد که احمد به گریه افتد. ناگهان، شیخ رضا لحظه‌ای حواسش از منبر پرت شد و فرزند هفت‌ساله‌اش را ندید.



شماره ملی شهید: ۴۰۳۱۸۶۵۵۷۰

ش.پ. حوزه: ۷-۱۳۴۰

کد مرکز خدمات: ۴۴۴۲۷۸



آن شب، احمد زودتر از همیشه مسجد را ترک کرده و به خانه رفته بود. شیخ رضا، بانگرانی "یا الله" گویان، در خانه را کوبید و وارد شد. بی‌درنگ جویای احوال احمد شد: "احمد چطور است؟ از مغازه آمده؟ کی خوابیده؟ شام خورده؟ چرا هنگامی که من صحبت می‌کردم، به گریه افتاده است؟ احمد متوجه شده بود که پدرش درباره‌ی احکام وضو و تیمم سخن گفته است. شیخ رضا مسئله‌ای را مطرح کرده بود مبنی بر اینکه اگر کسی بدون عذر و باوجود آب، تیمم کند، نمازش باطل است. با شنیدن این حکم، احمد بی‌اختیار به گریه افتاده بود. وقتی از او پرسیدند علت گریه‌اش چیست، باحالی پریشان پاسخ داده بود: "چگونه باید جواب خدا را بدهم و این همه نمازهای ضایع شده را جبران کنم؟" این روحیه مسئولیت‌پذیری و تعبد، از کودکی در وجود احمد ریشه دوانده بود. تا اینکه در سن بیست‌ویک‌سالگی، در شرق دجله، به درجه رفیع شهادت نائل آمد. شیخ رضا به اشک‌های احمد حساس بود، زیرا می‌دانست که اشک او، راهکاری برای رسیدن به معبود است.

منبع: روایتی به نقل از پدر شهید

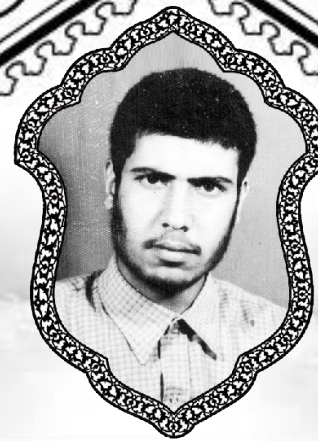
خطابه های ملکوتی

ای ملت غیور مسلمان ایران! خدای ناکرده کاری نکنید که قلب امامان را به درد آورید؛ چون قلب آن، قلب امام زمان علیه السلام و قلب امام زمان علیه السلام به خشم آوردن خداوند است. همیشه پیرو ولایت فقیه باشید و حتی به‌اندازه باریکی مو نیز از آن انحراف پیدا نکنید، چون از خط حزب‌الله خارج می‌شوید و خدای ناکرده به خط شیطان می‌روید.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید



طلبه شهید محمدرضا عربی

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۰۳/۲۳-جزیره مجنون

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۶/۰۳/۰۲-کبودرآهنگ

مزار مطهر: گلزار شهدای کبودرآهنگ

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات خیبر

سلوک تا افلاک

طلبه شهید، محمدرضا عربی فرزند اکبر در خردادماه سال ۱۳۴۶ه.ش در شهرستان کبودرآهنگ پایه عرصه وجود نهاد. دوران ابتدایی اش در مدرسه ی پنجم آبان را به پایان رسانید. و پس از آن برای تحصیل دوره راهنمایی به مدرسه سید جمال الدین اسدآبادی پای نهاد. دوره راهنمایی را هم با موفقیت طی نمود. و برای ادامه تحصیل دبیرستان شهید دکتر محمد بهشتی را برگزید. و پس از اخذ مدرک دیپلم برای ادامه تحصیل در مقاطع بالاتر به سبب علاقه وافری که به دروس فقهائی و اعتقادی داشت رهسپار حوزه علمیه شد. حوزه علمیه رسول اکرم ﷺ پذیرای گرم این مهمان عزیز شد. تحصیل علوم دین، بارقه‌ای از نورانیت بر قلب پاکش افکند و ذهن پویایش آغوشِ بازِ آموزه‌های دین گردید. وی تحصیلات خود را تا سطح یک ادامه داد. با آغاز شدن جنگ تحمیلی درس و بحث را رها نمود و داوطلبانه به جهت دفاع از ناموس و وطن خویش در کمک‌رسانی به مردم ستمدیده و گرفتار مناطق جنوب کشور عاشقانه اعزام جبهه‌های حق علیه باطل شد. سرانجام در خردادماه سال ۱۳۶۵ه.ش در منطقه عملیاتی جزیره مجنون براثر اصابت تیر و ترکش به دست و پهلوهایش به درجه رفیع شهادت نائل شد. مزار مطهر ایشان در گلزار شهدای کبودرآهنگ واقع شده است.

روایت های جاودانه

روزی، حاج آقا یعقوبی به حجره‌ی محمدرضا وارد شدند و به ایشان گفتند: «شیخ، خود را برای مصاحبه بانمایندگان صداوسیما می‌همدان آماده کنید.» محمدرضا با آرامش و متانت همیشگی پاسخ داد: «بنده تمایلی به مصاحبه ندارم. در این حوزه، افراد شایسته‌تر و لایق‌تر از من بسیارند. لطفاً این وظیفه را به دیگری محول نمایید.» در آن دوران که رقابت برای شهرت و دیده شدن در اوج بود، ایشان با سادگی و بدون هیچ تردیدی پیشنهاد دادند که به سراغ فرد دیگری بروند.

این واکنش، نشانه‌ای آشکار از خلوص نیت و بی‌ریایی تمام‌عیار ایشان بود

منبع: روایتی به نقل از برادر شهید



شماره ملی شهید: ۴۰۳۰۰۹۳۱۵۹

ش.پ.حوزه: ۷-۰۸۵۹

کد مرکز خدمات: ۴۴۴۲۷۵



خطابه های ملکوتی

خداوندا تو را سپاس می‌گویم که راه سعادت را برایم نمایاندی و مرادر بهترین امکنه و ازمنه قراردادی وبهترین رهبر را برایم برگزیدی. خداوندا تو را به امام عصر سوگند می‌دهم که این امت همیشه در صحنه را یاری فرما، و همان‌طور که آن‌ها دین تو را یاری نمودند. خداوندا خودت بر اوضاع و احوال ما و قَلّت افراد ما و کثرت اعدای ما از همه داناتری، و خودت وعده فرمودی دین خودت را یاری فرمایی. عزیزان من همیشه شکر گزار نعمت عظمای رهبری باشید و باتقوای خود موجبات امداد غیبی پروردگار را فراهم نمایید.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید





روحانی شهید علی عظیمی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۶/۱۲/۲۹- کبودرآهنگ

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۸۶/۱۲/۱۴- سیستان و بلوچستان

نحوه شهادت: ترور

مزار مطهر: امامزاده علی بن جعفر علیه السلام قم

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، علی عظیمی فرزند رضا در اسفندماه سال ۱۳۴۶ه.ش در روستای خان آباد از توابع شهرستان کبودرآهنگ در یک خانواده مذهبی و مکتبی دیده به جهان گشود. ایشان تحصیلات ابتدایی کلاسیک خود را در زادگاهش آموخت، سپس برای ادامه تحصیل به همراه خانواده به قم هجرت نمود. هم‌زمان با شروع جنگ تحمیلی ایشان دوشادوش سایر رزمندگان اسلام به جبهه‌های نبرد حق علیه باطل قدم نهاد. وی شش بار و هرکدام به مدت سه ماه عازم جبهه‌های حق علیه باطل شد. تا این‌که در یکی از عملیات‌ها ترکش یک خمپاره دشمن بعضی پیکر سرو قامت او را از ناحیه پای راست مجروح کرد. تا ایشان اولین یادگاری خود را از جبهه بگیرد. دومین یادگاری را ایشان از استنشاق گازهای شیمیایی که رژیم بعثی علیه نیروهای جان‌برکف اسلام استفاده می‌کرد، گرفت. وی بعد از جنگ به سبب علاقه زیادی که به دروس اعتقادی و اخلاقی داشت، رهسپار حوزه علمیه گشت و در جوار بارگاه ملکوتی حضرت معصومه علیه السلام خوشه‌چین علم و معرفت شد. ایشان در کنار گذراندن تحصیلات عالیه تا سطح چهار، برای تبلیغ احکام دین مبین اسلام در مناطق دوردست و صعب‌العبور کمر همت نهاد و سالیان متوالی با تحمل سختی‌ها به اقصی نقاط کشور سفر کرد. سرانجام وی به‌عنوان مسئول عقیدتی به سیستان و بلوچستان رفت و در اسفندماه سال ۱۳۸۶ه.ش در حین درگیری با اشترار مسلح به درجه رفیع شهادت نائل شد. مردم شهیدپرور قم پیکر پاک و مبارکش را در گلزار شهدای علی بن جعفر علیه السلام به خاک سپردند.

روایت های جاودانه

از همان روزهای نوجوانی، دلش با جبهه‌های نبرد گره‌خورده بود. هر بار که صحبت از اعزام می‌شد، چشمانش

برق می‌زد و با شور و اشتیاق از رفتن سخن می‌گفت. اما پدر، با نگرانی‌ای که از مهر پدری سرچشمه می‌گرفت، مردد بود. روزها گذشت و علی همچنان در آرزوی رفتن بود. تا اینکه یک روز عصر، پس از گفت‌وگویی



شماره ملی شهید: ۳۹۹۱۱۰۴۳۱۸

ش.پ. حوزه: ۷-۰۰۱۵

کد مرکز خدمات: ۹۸۲۰



طولانی، پدر سکوت کرد، نگاهی عمیق به چشمان پسرش انداخت و گفت: "اگر این راه را با ایمان انتخاب کرده‌ای، برو. دعای ما همراهت خواهد بود. آن شب، خانه پر از حس عجیبی بود- ترکیبی از افتخار و دل‌تنگی. فردای آن روز، وقتی هم‌سرم از بسیج قم پیگیری کرد، خبر رسید که علی راهی جبهه شده است. رفتن او با رضایت قلبی پدر و مادری که می‌دانستند فرزندشان راهی را برگزیده که با ایمان و عشق به وطن آمیخته است. و این رضایت، نه فقط امضایی بر کاغذ، بلکه مهر تأییدی بر مسیری بود که او با تمام وجود به آن باور داشت.

منبع: روایتی به نقل از پدر شهید

خطابه های ملکوتی

همیشه نسبت به نماز اول وقت، احترام به پدر و مادر، طرفداری از مردم مظلوم و بی‌بضاعت توجه خاصی داشته باشید. و همیشه وحدت را بین مسلمین جهان به ویژه بین شیعه و سنی رعایت کنید که رمز پیروزی در مقابل استکبار جهانی، وحدت است.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شفاهی شهید به خانواده



محل دفن شهید





روحانی شهید احمد هاشمی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۳۹/۰۲/۰۳ - کبودرآهنگ

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۰۴/۱۰ - مهران

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات کربلای ۱

مزار مطهر: گلزار شهدای کبودرآهنگ

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، احمد هاشمی فرزند علی در اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۹ ه.ش در شهرستان کبودرآهنگ چشم به جهان گشود. او به علت فقدان پدر به همراه برادر بزرگ ترش به آغوش پرمهر مادر پناه آورد. دوره ابتدایی تحصیلش را در مدرسه نظامی کبودرآهنگ گذراند. دوره راهنمایی در مدارس پایگاه سوم شکاری و دوره متوسطه در دبیرستان ابن سینای همدان را با موفقیت به اتمام رساند. سال ۱۳۵۷ ه.ش، موفق به اخذ مدرک تحصیلی دیپلم شد و پس از آن بود که در پی کسب معارف دین رهسپار حوزه علمیه گردید. او همیشه دغدغه فرهنگ داشت و از سال ۱۳۵۰ ه.ش در گروه هنری جوادیه در شهرستان کبودرآهنگ، فعالانه شرکت می کرد. ایشان تحصیل در مکتب دین را نیز در راستای غنا بخشیدن به دغدغه های فرهنگی اش بر گزیده بود. او با استعداد خدادادی و اخلاق نیکو در فعالیت های فرهنگی و جذب کودکان و نوجوانان موفقیت چشمگیری داشت و زبانزد عام و خاص آن منطقه شده بود. مدت زمانی را از سوی دفتر تبلیغات اسلامی، جهت تبلیغ به استان های: خراسان، بندرعباس، هرمزگان و کردستان عزیمت نمود و در میدان دفاع مردانه شرکت کرد تا کارنامه فرهنگ معنوی عمر خویش را زرین تر سازد. با شروع جنگ تحمیلی و حمله ناجوانمردانه رژیم بعث عراق به مرزهای ایران، داوطلبانه از سوی حوزه علمیه قم به جبهه های جنگ عزیمت کرد و عاشقانه در عملیات بزرگی چون ثامن الائمه، شکست حصر آبادان، طریق القدس و رمضان شرکت کرد و در مناطق عملیاتی مختلف به جهاد در راه خدا پرداخت. سرانجام در تیرماه سال ۱۳۶۵ ه.ش در عملیات کربلای یک، منطقه عملیاتی مهران بر اثر اصابت ترکش به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

او یک معلّم عملی اخلاق بود. یادم می آید که مسافرت هایی با ایشان و رفقا به مشهد مقدس داشتیم. در یکی از مسافرت ها ایشان مجروح بود، ولی با جراحی که داشت، بیشتر کارها را انجام می داد. هر شب



شماره ملی شهید: ۴۰۳۰۰۷۸۵۸۳

ش.پ. حوزه: ۷-۰۸۷۶

کد مرکز خدمات: ۴۴۱۲۲۷



بچه ها را برای نماز شب و رفتن به حرم مطهر بیدار می کرد. ظروف غذای بچه ها را می شست و با همکاری برادران غذا می پخت. در یکی از همین مسافرت ها بود که موقع برگشت، نزد من آمد و گفت: فلانی شما به عنوان هم سفری که ده روز با من بودید نقاط ضعف اخلاق مرا بگویید. به راستی من چه عیبی را در او سراغ داشتم که به او بگویم! کسی که در حق برادر دینی اش تا آنجا پیش می رود که وقتی لوله آب منزل برادر دینی اش ترک خورده، از غروب تا پاسی از شب را به کندن زمین، سخت مشغول شده و به بهای ساعت ها عرق ریختن و کلنجار با زمین، شادی آب زلال را مهمان سفره دیگری می سازد و بعد هم خیلی بی ریا می گذرد. و یا برای کمک به ممنوع خود به بهانه ای او را از کارش جدا می سازد و خود به جای او مشغول کار می شود، به راستی در چنین مردی چه عیبی می توان سراغ گرفت. منبع: روایتی به نقل از دوست وهم رزم شهید، آقای نبی الله نوری

خطابه های ملکوتی

خدای را حمد می گویم که نعمت جمهوری اسلامی و رهبر عزیز انقلاب را به این نسل عنایت فرمود و ما را از ظلمت و تاریکی رهانید و به سوی نور هدایت کرد و به بنده گنه کارش توفیق عنایت فرمود، تا در این معامله که خودش مشتری جان هاست شرکت نماید و به ندای حسین زمان خویش لبیک بگوید. ای عزیزان شما دنبال کننده راه شهیدان باشید، چون آن ها خود پیرو امامت و ولایت فقیه بودند. منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید





طلبه شهید علی اسکندری

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۵۰/۱۰/۱۰ - فامنین

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۲۶ - شلمچه

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات کربلای ۵

مزار مطهر: گلزار شهدای فامنین

سلوک تا افلاک

طلبه شهید، علی اسکندری فرزند بداغعلی در دی ماه سال ۱۳۵۰ ه.ش در روستای فیض آباد شهرستان فامنین چشم به جهان گشود. ایشان تحصیل را تا کلاس دوم راهنمایی ادامه داد و با توجه به علاقه‌ای که به حوزه‌های علمیه و روحانیت داشت وارد حوزه علمیه امیر المومنین علیه السلام فامنین شد. سه سال از زندگی پربرکتش را در این حوزه مشغول درس و بحث بود و به سمت متعالی شدن گام برمی داشت. بیش از ۱۵ بهار از زندگی ایشان نمی گذشت، که به عنوان یک بسیجی مخلص به جبهه‌های حق علیه باطل اعزام شد. ایشان فرمانده دسته بودند اما همچون یک نیروی ساده، آربی جی به دست گرفته و با دشمنان اسلام مبارزه می کردند؛ سرانجام در دی ماه سال ۱۳۶۵ ه.ش عملیات کربلای ۵ در شلمچه با اصابت ترکش به بدن به فیض شهادت نائل آمد. پیکر ایشان پس از ۲ ماه باقی ماندن در صحرای شلمچه در زادگاهش روستای فیض آباد به خاک سپرده شد.

روایت های جاودانه

از ویژگی های بارز اخلاقی و رفتاری شهید، می توان به سخاوتمندی، صداقت، ایثار، صبر و مهربانی او اشاره کرده، در تمامی مناسبت های مذهبی و اجتماعی از جمله نمازهای جمعه و جماعت و دعاها ی کمیل، توسل، ندبه و ... شرکت می کرد. شهید علاقه زیادی به انقلاب، نظام مقدس جمهوری اسلامی و ولایت حضرت امام علیه السلام داشت؛ و بسیار به امام عشق می ورزید و همیشه سخنانی های حضرت امام علیه السلام را پیگیری می کرد و به علت علاقه به حضرت امام علیه السلام و دفاع از

مرزوبوم عازم جبهه های حق علیه باطل شد. شهید مجرد بود و فرصت ازدواج پیدا نکرد اما در رابطه با خانواده خودش به خصوص (پدر و مادر) بسیار خوب و مهربان بود و هر کاری می توانست برای آن ها انجام می داد



شماره ملی شهید: ۵۰۲۹۵۱۸۸۲۷

ش.پ.حوزه: ۰۸۳۷-۷

کد مرکز خدمات: ۴۴۱۳۲۴



و در مقایسه با سایر فرزندان خانواده آرام تر بود. آخرین باری که می خواست به جبهه برود مادر از او خواهش کرد که نرود اما ایشان مادر را قانع کرده و می گوید: مادر جبهه به من احتیاج دارد نباید بگذاریم وطنمان به دست دشمن بیافتد.

منبع:روایتی به نقل از خانواده شهید

خطابه های ملکوتی

ای مردم اگر می خواهید وصیت شهدا را عمل کنید وقتی که اسلحه بر زمین افتاد برادر دیگر سلاح او را برگیرد و سنگر را خالی نگذارد این پیام شهدا است. و ای کسانی که با ریختن اشک خود در روضه خوانی حسین علیه السلام فریاد برمی آورید که ای کاش در کربلای حسین علیه السلام بودم و دین را یاری می کردیم. الآن همان موقع است و لحظه دیگر دیر است و بنده که به هدف خود رسیدم من از خداوند می خواهم که شهادتم را در راه خودش قرار دهد، چون در برابر خدا معامله کردن کار حسین و حسینیان است. و ای کاش بنده بیشتر از یک جان داشتم بلکه صد جان داشتم و در راه خدا می دادم و اگر با کشته شدن بنده دین جاوید می ماند ای خمپاره ها و تیرها مرا در یابید.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید



روحانی شهید علی اسکندری

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۲/۰۶/۰۱ - فامنین

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۱/۰۷/۱۰ - قصر شیرین

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات مسلم بن عقیل

مزار مطهر: گلزار شهدای فامنین

سلوک تا افلاک

روحانی شهید علی اسکندری فرزند عبادالله در شهریورماه سال ۱۳۴۲ه.ش در روستای فیض آباد از توابع فامنین، پا به عرصه گیتی نهاد. قبل از تولدش، چند دختر و پسر به دنیا آمدند که همگی فوت کردند و او هم هفت ماهه به دنیا آمد؛ اما خواست خدا این بود که زنده بماند تا خودش مرگ را به زیباترین نحو، انتخاب نماید. او هر روز بزرگ و بزرگ تر می شد. از همان کودکی، آثار هوش و ذکاوت از چهره اش هویدا بود. تا کلاس دوم راهنمایی درس را ادامه داد و پس از آن برای ادامه تحصیل وارد حوزه علمیه شد و با استعدادی چشمگیر و پشتکاری کم نظیر، درسش را رها نکرد. با پیروزی انقلاب اسلامی، ایشان تمامی توان خود را در راه پیشبرد اهداف انقلاب به کار بست. با حمله ناجوانمردانه صدامیان به خاک میهن اسلامی مان، او نیز سه مرتبه به جبهه های نور شتافت و رشادت ها نمود. سرانجام در مهرماه سال ۱۳۶۱ه.ش در محور قصر شیرین، تپه شیرودی، بر اثر اصابت ترکش خمپاره به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

بنده عازم زیارت خانه خدا بودم. مادر علی به او گفت: صبر کن تا پدر از مکه برگردد و بعد تو به جبهه برو. سرش را پایین انداخت و گفت: مادر! ... پدر به زیارت خانه خدا می رود و من به زیارت کربلا، تو دوست نداری هردوی ما زائر باشیم؟ در مکه بودم شبی در منی خواب دیدم نامه ای به دستم دادند، بیدار شدم و احتمال دادم علی شهید شده. در همین موقع یکی از زائران کاروان نزد من آمد و گفت: خواب دیدم که موسم حج سال بعد فرارسیده و می گویند از میان کاروان شما، فقط آقای اسکندری به مکه خواهد رفت. مراسم حج به اتمام رسید. در فرودگاه پسر بزرگم را که به استقبال آمده بود، دیدم. از او سؤال کردم: علی شهید شده؟! با گریه پاسخ داد: بله ... علی شهید شد. این چنین او نیز زائر کربلای حسین (علیه السلام) شد و برای همیشه به سفر زیارتی رفت.

منبع: روایتی به نقل از پدر شهید



شماره ملی شهید:	۰۰۰۰
ش.پ.حوزه:	۰۰۰۰
کد مرکز خدمات:	۰۰۰۰

خطابه های ملکوتی

شرکت در جهاد و دفاع از اسلام، قرآن و کیان اسلامی امری واجب و سعادت آفرین بوده و خواهد بود. اینجانب به امر امام خمینی (ره) رهبرم به جبهه اعزام شدم و حضور در جبهه و شهادت در راه خدا را آرزو دارم. به جوانان و ملت قهرمان ایران اسلامی عرض می کنم که گوش به فرمان امام (ره) و رهبر و ولی فقیه خود باشند و تا جنگ هست در میدان جنگ برای مبارزه در راه خدا آماده و در غیر جنگ هم حافظ و پاسدار اسلام و انقلاب اسلامی باشند. پدر و مادرم خیلی توصیه به ازدواج نمودند اما زمان، زمان حضور در جبهه و نبرد بی امان بامتجاوزان بعثی می باشد. لذا جبهه را انتخاب نمودم و به خواهرانم سفارش می کنم که حجاب اسلامی را رعایت کنند و وقتی جنازه من آمد محکم و استوار بایستند تا بدین وسیله مشمت محکمی به دهان ابرقدرت های جهان زده باشند. از پدر و مادر و همه عزیزانم می خواهم که مرا حلال کنند در ضمن مرا در کنار شهدای فیض آباد دفن کنید.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید





روحانی شهید اصغر قربانی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۵۱/۱۲/۱۰ - فامنین

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۷/۰۵/۰۶ - تنگه مرصاد

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات مرصاد

مزار مطهر: گلزار شهدای ماماهاان

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، اصغر قربانی فرزند اکبر در اسفندماه سال ۱۳۵۱ ه.ش در روستای ماماهاان از توابع شهرستان فامنین دیده به جهان گشود. مقطع ابتدایی را در زادگاهش سپری نمود و برای ادامه تحصیل با عشق و علاقه‌ای که به روحانیت داشت، به حوزه علمیه شهر فامنین رفت و به فراگیری دروس حوزوی تا مقطع سطح دو پرداخت. وی همیشه به عنوان طلبه‌ای مستعد و خوش ذوق مورد توجه همگان بود. با توجه به آغاز جنگ تحمیلی و صدور فرمان تاریخی امام که جبهه را خالی نگذارید، درس و بحث را رها کرد و در فروردین ماه سال ۱۳۶۷ ه.ش از طریق بسیج عازم جبهه شد و در منطقه عملیاتی جزیره مجنون، بر اثر اصابت ترکش از ناحیه سر مجروح شد به گونه‌ای که منجر به درآوردن قسمتی از استخوان خرد شده جمجمه‌اش گردید و این امر باعث اختلال در اعصاب و روان او شد. مدتی را به مداوا پرداخت و پس از بهبودی نسبی بار دیگر سر پر شورش به دنبال معشوق به شوق آمد و چونان منتظری تشنه در جستجوی پرنده زیبای شهادت رهسپار جبهه گردید. سرانجام در مردادماه سال ۱۳۶۷ ه.ش در عملیات مرصاد در برابر منافقان کوردل، با ایثاری وصف‌ناپذیر و رشادتی درخور تحسین، ندای حق را لبیک گفت و به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

روایت های جاودانه

شیخ اصغر، از دوران کودکی، پا به پای پدر در دیار غربت، رنج کار و تلاش را بر دوش می کشید؛ تلاشی که حاصلش اندوخته‌ای اندک برای گذران فصول و امرار معاش بود. او همواره قرآن کریم را هم‌نشین خود ساخته بود و به تلاوت آیات نورانی آن مشغول می شد. در تعامل با مردم، مهربانی و نوع دوستی را سرلوحه رفتار خود قرار می داد و خود نیز عامل به این خصایص نیکو بود؛ خوش مرامی و صمیمیتی که از جان و دلش برمی خاست. اما ویژگی

شماره ملی شهید:	۵۰۲۹۶۰۲۳۹۹
ش.پ. حوزه:	۷-۰۸۶۳
کد مرکز خدمات:	۴۴۴۶۲۷



برجسته تر شیخ اصغر، ارادت خالصانه اش به حضرت امام خمینی علیه السلام بود. هرگاه سیمای مبارک ایشان را از قاب تلویزیون مشاهده می کرد، بی اختیار اشک از دیدگانش سرازیر می شد و به گریه می افتاد. این شور و عشق معنوی، چنان بود که اعضای خانواده نیز تحت تأثیر عمق احساسات او قرار می گرفتند.

منبع: روایتی به نقل از پدر شهید

خطابه های ملکوتی

ای عزیزان! مساجد را خالی نگذارید و نماز جماعت را ترک نکنید و دعای کمیل و دعای توسل را در هر شب جمعه و شب چهارشنبه برقرار کنید. پشتیبان روحانیت مبارز باشید و به رزمندگان اسلام بعد از نمازها دعا کنید که هدف شما باید الله باشد. در این دنیای فانی و زودگذر باید طوری زندگی کنیم که شیطان مارا فریب ندهد تا در روز قیامت پیش خدا واثمه اطهار: و پیش شهدا شرمنده نباشیم.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید





روحانی شهید فرزند علی محقق

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۴/۱۲/۱۳ - فاو

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۲/۰۳/۰۱ - فامنین

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات بدر

مزار مطهر: گلزار شهدای اصله

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، فرزند علی محقق فرزند محمدحسین در خردادماه سال ۱۳۴۲ه.ش در روستای اصله، از توابع فامنین استان همدان، دیده به جهان گشود. کودکی هایش در روستای زادگاهش گذشت. دوره ابتدایی را هم همان جا فراگرفت. او عاشق درس و مدرسه بود. و معرفت و علم را گم شده خویش می دانست. این علاقه از دید پدر بزرگوارش پنهان نماند. از این رو با وجود عدم امکانات تحصیل در روستا، در سال ۱۳۵۵ه.ش او را به یکی از بخش های دیگر همدان برد و در کبودرآهنگ که در ۵۰ کیلومتری روستا بود، راهی مدرسه اش ساخت. او در آنجا ماند و در مدرسه شبانه روزی، دوره راهنمایی را سپری کرد. غروب غربت، سینه کوچک اما مردانه او را می آزرده، برای همین پدرش پنجشنبه ها او را به روستا می آورد و جمعه عصر به کبودرآهنگ بازمی گرداند. علاقه وافر او به علماء و معنویت او را به حوزه علمیه کشاند و دروس حوزوی را از سر اشتیاق می خواند و خودش را در این اقیانوس معرفت غرق کرد تا بلکه معارف توحیدی و اخلاقی را فراگیرد. با شروع جنگ تکلیف را در رها کردن دروس می دید و خودش را به جبهه های حق علیه باطل رساند. سرانجام در اسفندماه سال ۱۳۶۴ه.ش در منطقه عملیاتی بدر بر اثر اصابت ترکش به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

یک روز در اوایل انقلاب که هنوز امام علیه السلام به ایران نیامده بودند فرزند علی کوچک بود ولی روح و قلب بزرگی داشت یک قوطی رنگ به دستش گرفته بود و بر تمام دیوار ها مرگ بر شاه و درود بر خمینی علیه السلام نوشته بود که عموی بنده آمد و خیلی اهانت کرد به فرزند علی که چرا نوشته ای و فرزند علی گفت: من نوشته ام و هر چه گفتند خودم جواب همه را می دهم.

منبع: روایتی به نقل از برادر شهید



شماره ملی شهید: ۵۰۲۹۱۸۰۷۲۹

ش.پ. حوزه: ۷-۰۸۶۶

کد مرکز خدمات: ۴۴۱۳۲۳



خطابه های ملکوتی

من خدا را شکر می کنم که خداوند مرا در چنین دورانی آفرید، در زمانی که رحمت فراوانش مثل باران می بارد و توفیق داد و هدایتم کرد به سوی خودش، تا پرچمدار راهش باشم، تا نهال اسلام را با خونم آبیاری کرده و بسوی هدف و آرزوی دیرینه ام که دیدار با اوست برسم.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید



طلبه شهید احمد مولوی

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۴/۱۲/۰۵ - فاو

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۵۰/۰۱/۲۰ - فامنین

مزار مطهر: گلزار شهدای فامنین

نحوه شهادت: اصابت ترکش

سلوک تا افلاک

طلبه شهید، احمد مولوی فرزند محمدعلی، در فروردین ماه سال ۱۳۵۰ ه.ش در روستای فیض آباد از توابع فامنین به دنیا آمد. دوران کودکی اش را با یادگیری قرآن کریم شروع کرد. پدرش علاقه مند بود فرزندش احمد را به یادگیری علوم قرآنی تشویق کند. وی، پس از خواندن دروس ابتدایی و سپس راهنمایی و تشویق های پدرش وارد حوزه علمیه فامنین شد و به مدت چهار سال دروس مقدماتی و سطح را گذراند. و در همان زمان به فعالیت های مذهبی و تبلیغی خود ادامه داد و به نشر افکار در خشان اندیشه های اسلامی پرداخت. با شروع جنگ تحمیلی و صدور فرمان تاریخی امام که جبهه ها را خالی نگذارد. درس و بحث را رها کرد و به جبهه های حق علیه باطل عازم شد. پیشانی بند «یا زهرا علیها السلام» را بر سر بسته بود و عرض ارادت خاص به حضرت زهرا علیها السلام داشت. سرانجام در اسفندماه سال ۱۳۶۴ ه.ش بر اثر ترکشی که به ناحیه سرش اصابت کرد، به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

یک بار که از جبهه برگشته بود و به او گفتیم: "احمد جان نمی دانی چقدر خوشحالم که صحیح و سالم از جبهه آمده ای!" او گفت: ولی مادر جان، شما نمی دانید که من چقدر ناراحتم که چرا تاکنون شهید نشده ام. یک بار زمانی که به کفش احتیاج داشت به همراه برادرش به بازار رفتند که کفش بخرند. هر مغازه ای که می رفت کفش مورد نظر خود را پیدا نمی کرد. از او پرسیدم: احمد جان بالاخره چه طور کفشی دوست داری؟ گفت: من کفشی می خواهم که مرا به بهشت برساند.



شماره ملی شهید: ۰۰۳۷۴۲۴۸۰۷

ش.پ. حوزه: ۷-۰۸۷۱

کد مرکز خدمات: ۴۴۲۶۱۵



خطابه های ملکوتی

من ترجیح دادم در حجله خون عروسی کنم و من از شما می خواهم جز اشک شوق در شهادتم اشک دیگری نریزید پس از سال ها فکر می کنم که بهترین و گهربارترین لحظه های عمرم رسیده، با گامی استوار و چابک به طرف معشوق خویش می روم آن لحظه فرار رسیده، پدر و مادرم بگذار امروز گلوله ها قلب مرا پاره کنند و فردا قلب اسلام و قرآن سالم بماند.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید





روحانی شهید محمد جواد سعیدی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۳۰/۱۰/۰۱ - اسدآباد

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۵۸/۰۵/۲۸ - اسدآباد

نحوه شهادت: ترور توسط منافقین

مزار مطهر: گلزار شهدای اسدآباد

سلوک تا افلاک

روحانی شهید محمد جواد سعیدی فرزند محمود، در دی ماه سال ۱۳۳۰ ه.ش در یک خانواده روحانی در شهرستان اسدآباد پا به عرصه وجود گذاشت. پدر بزرگوارشان یکی از روحانیون مؤثر و مورد اعتماد مردم آن دیار بود و دارای پایگاهی محکم و موقعیتی ویژه بود. هنوز دوران طفولیت را نگذرانده بودند، که پدرشان را از دست دادند و غبار یتیمی بر سرش سایه افکند. سختی‌ها و مشکلات او را نیرومند و قوی ساخت و مصمم شد قدم در راه پدر بگذارد. پس از طی تحصیلات ابتدایی و دبیرستان، به همدان هجرت نمود و به تحصیل علوم دینی پرداخت. در مدت یک سال با گذراندن مقداری از سطوح به قم رفت و در مدرسه آیت‌الله گلپایگانی^(ره) ادامه تحصیل داد. مراحل از فقه و اصول را در مدرسه حقانی، تحت مدیریت شهید قدوسی فراگرفت. سطوح عالی‌ه را در محضر حاج شیخ فاضل قفقازی^(ره) شاگردی نمود، تا جایی که یکی از ثمرات درخت پر بار حوزه‌های علمیه گشت و به ارشاد مردم و افشگری، علیه نظام ستم‌شاهی پرداخت. زهد و تقوای این روحانی جلیل‌القدر بسیار سرآمد بود و خدمات زیادی را در راه پیشبرد اهداف اسلامی ارائه نمود. ایشان یکی از مؤسسان "موسسه قرض‌الحسنه رسالت قم" بودند و به مردم ستم‌دیده خدمات زیادی را ارائه نمودند. سرانجام پس از سال‌ها تلاش و فعالیت در راه به ثمر رسیدن نهال انقلاب و کمک به نیازمندان به‌عنوان مسئول کمیته امام خمینی^(ره) در ماه رمضان ۱۳۵۸ ه.ش در حال انجام وظیفه بر اثر اصابت گلوله توسط منافقین کوردل دعوت حق را لبیک گفت و به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

روایت‌های جاودانه

در سال ۱۳۵۲ ه.ش، روزی مشاهده نمودم که شهید سعیدی بسته‌ای را به گونه‌ای پوشیده در دست گرفته و به

منزل آوردند. ایشان آن بسته را به باغچه حیات برده و در زیر خاک پنهان ساختند. از ایشان جویا شدم که محتویات آن بسته چیست؟ پاسخ دادند که این یک امانت است. هنگامی که اصرار فراوان نمودم، ایشان در جواب



شماره ملی شهید: ۴۰۳۰۰۷۸۵۸۳

ش.پ. حوزه: ۷-۰۸۷۶

کد مرکز خدمات: ۴۴۱۲۲۷



فرمودند که این موضوع باید بین ما دو نفر محفوظ بماند و اگر کسی از آن آگاه گردد، جان همگی ما در معرض خطر قرار خواهد گرفت. آن بسته، کتاب رساله حضرت امام خمینی^(ره) و چند جلد کتاب دیگر به همراه عکس و اعلامیه‌های ایشان بود. بنده در آن زمان بسیار هراسان گشتم و همواره از خداوند متعال مسئلت می‌نمودم که ایشان گرفتار نشوند، لیکن ایشان خود را برای شهادت مهیا نموده بودند و سرانجام نیز به آرزوی خویش نائل آمدند.

منبع: روایتی به نقل از خانم حیدری همسر شهید

خطابه‌های ملکوتی

اکنون، یوم‌الله دیگری است. پیرو یوم‌الله حسینی همان یوم‌اللهی که در ۱۳۰۰ و اندی سال پیش از این حسینی در میدان شهادت در آن روز ندای هل من ناصر ینصرنی را سر داد اینک ما می‌گوییم حسین جان اگر در آن فضای داغ و خونین کربلا کسی به فریادت نرسید و ندای تو را لبیک نگفت ما امروز در کربلای ایران دست مردانگی را مشت کرده و به ندای غریبی و تنهات لبیک می‌گوییم و به زینب تو که به برادرش حسین گفت: داداش از این صحرا برویم من از این صحرا می‌ترسم و زینب تو آن قدر احساس غریبی و تنهائی می‌کرد. وقتی یک کمک رسید و حبیب بن مظاهر آمد، فرمود: بروید، سلام مرا به حبیب برسانید. آری مردم ایران به‌راستی لبیک گفتند و امام^(ره) خود را یاری کردند عزت و شهادت بر آن‌ها گوارا باد.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید



روحانی شهید علیرضا عسگری

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۰۲/۰۹ - فاو

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۰/۰۶/۰۱ - اسدآباد

مزار مطهر: گلزار شهدای بهشت زهرا

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات والفجر ۸

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، علیرضا عسگری فرزند علی داد در شهر یورماه سال ۱۳۴۰ ه.ش در شهرستان اسدآباد دیده به جهان گشود. ایشان کودکی هایش را با مهر و محبت خانواده گذراند. وی تحصیلاتش را تا اخذ مدرک تحصیلی دیپلم ادامه داد. پس از پیروزی انقلاب به عنوان یکی از یاوران صدیق نظام اسلامی شب و روز نمی شناخت و از دل و جان به فعالیت پرداخت، تا بتواند خدمات بیشتری در راه آرمانش انجام دهد. با تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، با شوقی وصف ناپذیر به عضویت رسمی سپاه درآمد و در این راه گام‌های توانمند و مؤثری در راه شناسایی عوامل گروهکی و نابود کردن دسایس خصمانه آن‌ها برداشت. وی جهت ادامه تحصیل در حوزه علمیه قم به خواندن و فراگرفتن علوم حوزوی مشغول شد و یکی از طلبه‌های پرشور، بانشاط و باهوشی بود که مسائل روز را به خوبی تحلیل می کرد و در موقعیت‌های مختلف حرکت‌های بابرکتی در راه رضای خداوند بزرگ و خدمت به محرومین انجام می داد. با شروع جنگ تحمیلی با اینکه بارها به او می گفتند که حضور وی در پشت جبهه از جبهه لازم تر است او به دلیل شیفتگی بسیار به دنبال دیدار یار، خونین بال، پرواز را می طلبید. و سرانجام در اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۵ ه.ش در عملیات والفجر ۸، منطقه فاو سر پرشورش مورد اصابت ترکش قرار گرفته و به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

در مغازه نشسته بودم از پله مغازه بالا آمد، سجاد تنها فرزند دوساله اش، همراهش بود. او را به آرایشگاه برده بود. سلام کرد و گفت پدر از این به بعد تو از سجاد مواظبت کن. خنده‌ای بر لب داشت من چیزی نفهمیدم، همان شب دیدم در حال نوشتن است گفتم علیرضا برای برادرت که در جبهه است نامه می نویسی؟ گفت نه برای خودم می نویسم. بعدها خواهرش گفت که آن شب شهید وصیت نامه اش را نوشت و به من داد.

منبع: روایتی به نقل از پدر شهید



شماره ملی شهید: ۴۰۳۰۰۷۸۵۸۳

ش.پ. حوزه: ۷-۰۸۷۶

کد مرکز خدمات: ۴۴۱۲۲۷

خطابه های ملکوتی

ای عزیزان! دنیا بازی گاه کودکان است، عادت و شیوه دنیااست که پیوسته خود را بیاراید و زینت کند و مردمان را بیازماید. نشان بزرگی آن است که از آن دل برداری و پیش ترک آن، توشه آخرت را فراهم کنی که دنیا را ثبات و بقایی نباشد و دنیا را با هیچ کس وفایی نباشد. بنگرید قبرستان‌ها را، همه نوع انسان را در خود گرفته اند و آغوش گشاده؛ منتظر من و تو می باشند و چه زیباست به گلزار شهدا، نظری کنی که خود بهشتی دیگر است.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید



روحانی شهید کیانوش قاسم پور

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۶/۱۰/۳۰-ماووت

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۶/۰۵/۰۲-اسدآباد

نحوه شهادت: اصابت در عملیات بیت المقدس ۲

مزار مطهر: گلزار شهدای خاکریز

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، کیانوش قاسم پور فرزند مطلب در مردادماه سال ۱۳۴۶ه.ش در روستای خاکریز از توابع شهرستان اسدآباد پایه عرصه وجود گذاشت. تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را با جدیتی فراوان سپری نمود. در آغاز دوره راهنمایی، یعنی در سن ۱۲ سالگی با تشویق و هدایت خانواده اش با مسائل دینی آشنا شد و نماز را با شوقی فراوان در مسجد محل به جماعت می خواند. وی دارای استعدادی فراوان و شیوا بود. که با تشویق روحانی مسجد در بین دو نماز مقاله می خواند و دکلمه اجرا می کرد و گاهی سخنرانی می نمود و این سخنران کوچک را همگی دوست داشتند و از طرف افراد مؤمن مورد تشویق قرار می گرفت. در سال سوم راهنمایی در مدرسه شهید مطهری درس می خواند که درس را رها کرد و به جبهه رفت. او در کنار رزمندگان اسلام دوشادوش آن ها علیه متجاوزان بعثی به مبارزه در خواست. پس از بازگشت از جبهه درس را تا سوم دبیرستان ادامه داد و سپس برای تحصیل با شوق و علاقه ای سرشار حوزه علمیه را انتخاب کرد و به تحصیل علوم دینی تا سطح یک پرداخت. ولی او که در چهارده سالگی اش مزه حضور در جبهه را چشیده بود، دیگر دل بردن از آن برایش بسیار سخت بود. بیش از ده مرحله در عملیات مختلف شرکت نمود. سرانجام در دی ماه ۱۳۶۶ در عملیات بیت المقدس ۲ در منطقه ماووت عراق در یک عملیات ۷۲ ساعته شرکت کرد و ساعت ۸ صبح بود که بر اثر اصابت ترکش توپ به آرزوی دیرینه اش شهادت، نائل آمد.

روایت های جاودانه

در دوازده سالگی، گویی نوری در دلش روشن شده بود، نوری که او را به طرف مسجد، به سوی ایمان، و به مسیر دانشی عمیق تر هدایت می کرد. هرروز، با اشتیاقی وصف ناپذیر، راهی مسجد محل می شد؛ جایی که نه فقط برای نماز، بلکه برای آموختن، برای سخن گفتن، و برای رشد روحی و فکری اش بود. روحانی مسجد، که درخشش استعدادش را دیده بود، او را تشویق می کرد تا میان دو نماز، مقاله بخواند، دکلمه اجرا کند و حتی گاهی سخنرانی



شماره ملی شهید: ۴۰۳۰۰۷۸۵۸۳

ش.پ. حوزه: ۷-۰۸۷۶

کد مرکز خدمات: ۴۴۱۲۲۷



کند. صدایش، گرچه هنوز نوجوانانه بود، اما طنین ایمان و یقین داشت. سخنانش، گرچه ساده،

اما پر از معنا بود. مردم، با تحسین به او می نگریستند. این سخنران کوچک، با کلامی شیوا و دل نشین،

دل ها را به سوی حقیقت می کشاند. هر بار که سخن می گفت، نگاه های پرمهر مؤمنان، او را در مسیرش استوارتر

می کردند. و او، در میان این تشویق ها، در میان این نگاه های پراز امید، روز به روز بالاتر می رفت-نه فقط در سخنوری، بلکه

در ایمان، در معرفت، و در راهی که از همان کودکی برای خود برگزیده بود. مسجد، برای او تنها یک مکان نبود؛ بلکه خانه ای

بود که روحش را در آن پرورش می داد.

منبع: روایتی به نقل از خانواده شهید

خطابه های ملکوتی

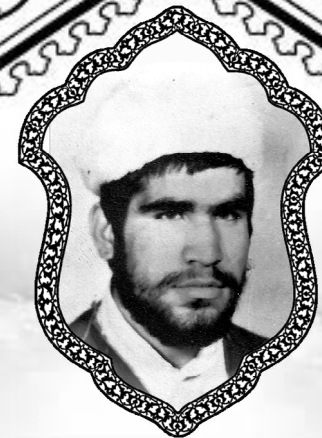
ای یاوران و دوستان! بشتابید که از قافله جا نمانید و ای کسانی که صدایم را می شنوید! این را بدانید که ما آن قدر در دریای خون شنا می کنیم تا به ساحل نجات برسیم و آن قدر خون به پای درخت پرشاخ و برگ اسلام خواهیم ریخت که سیراب شود و میثم وار به شهادت برسیم. عزیزان! سعی کنید که در زندگیتان آزاد مرد باشید، اگر دین و ایمان ندارید. این امام بزرگوار، این تنها وارث زهرا علیها السلام را یاری کنید تا آن که آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه برسد و از خون این شهیدان پاسداری کند.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید





روحانی شهید مرتضی یوسفی

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۲/۰۶/۰۶-مریوان

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۴/۱۰/۰۳-اسدآباد

مزار مطهر: اسدآباد

نحوه شهادت: اصابت گلوله در درگیری با ضد انقلاب

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، مرتضی یوسفی فرزند حسن در دی ماه سال ۱۳۴۴ ه.ش در روستای خاکریز از توابع شهرستان اسدآباد، دیده به جهان گشود. وی تحصیلات ابتدایی و راهنمایی و سال اول دبیرستان را با موفقیت به پایان رساند. سپس جهت خدمت بیشتر به اسلام و کسب علوم دینی به حوزه علمیه قم عزیمت نمود و در آنجا با تلاش و پشتکاری فراوان در راه کسب مدارج علمی لحظه‌ای از پای ننشست. او چنان تشنه‌ای بی تاب در دریای شفاف و زلال حوزه غوطه‌ور شده بود و در ترویج و تبلیغ دین مقدس اسلام صادقانه کوشا بود و تلاش می کرد. در دوران انقلاب و مبارزات سیاسی، بسیار فعال بود و در راهنمایی و ارشاد مردم و نهایتاً در به ثمر رسیدن انقلاب نقشی اساسی داشت. او عاشق کلام ناب ائمه اطهار بود و عشق به محبوب را از این درگاه طلب می نمود. با شروع جنگ درس و بحث را رها کرد. حضور در صحنه‌های رزم چنان او را شیفته خود کرده بود که دیگر تاب دوری از سنگر را نداشت. زمانی در منطقه قصر شیرین با کفار بعثی مردانه نبرد کرد و از ناحیه دست مجروح شد. سرانجام در شهر یور ماه سال ۱۳۶۲ ه.ش در منطقه مریوان، به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

چشمانش به قاب عکس روی دیوار خیره مانده بود-به تصویر فرزندی که روزی در آغوشش می خندید و حالا نامش با افتخار در میان شهدا جاودانه شده بود. با دستانی لرزان، گوشه‌ی چادرش را گرفت و با صدایی که گرچه آرام بود، اما استوار، گفت: از همان کودکی می دانستم که تقی فرزند خاصی است. همیشه با چنان شجاعتی سخن می گفت که گویی از آینده خبر داشت. می گفت: من به لطف خدا شهید خواهم شد، و شما باید به من افتخار کنید. نمی دانستم باید بخندم یا دلواپس شوم. او لحظه‌ای سکوت کرد، گویی صدای پسرش را دوباره می شنید. چشمانش را بست، اما اشک از گوشه‌ی چشم هایش راه خود را پیدا کرد. وقتی خبر شهادتش را آوردند، دلم لرزید، امانه از غم، بلکه



شماره ملی شهید: ۴۰۳۰۰۷۸۵۸۳

ش.پ. حوزه: ۷-۰۸۷۶

کد مرکز خدمات: ۴۴۱۲۲۷



از غرور. فرزندم راهی را که از کودکی باور داشت، با قدم‌های استوار پیمود. من، مادر یک شهیدم، و هیچ افتخاری بالاتر از این نیست. با نگاه به عکس، لبخندی کم رنگ گوشه‌ی لب هایش را نشانده. او می دانست که پسرش زنده است-نه در کوچه‌های این شهر، که در دل تاریخ، در یاد مردمی که برای آرمانشان ایستادند.

منبع: روایتی به نقل از مادر شهید

خطابه های ملکوتی

خواهران و برادران گرامی، حجاب نه تنها یک پوشش، بلکه نماد عزت، وقار و هویت ماست. رعایت حجاب، نه یک اجبار، بلکه انتخابی آگاهانه برای حفظ کرامت انسانی و پاسداری از ارزش‌های دینی و فرهنگی است. رفتار ما، سخنان ما، و حتی نوع پوشش ما، بازتاب دهنده شخصیت و باورهای ماست. در دنیایی که دشمنان همواره در پی سوءاستفاده از کوچک‌ترین رفتارهای ما هستند، شایسته است که با درایت و هوشیاری عمل کنیم. رفتار ما باید گویای صلابت، آگاهی، و پایداری به اصولی باشد که ما را از لغزش‌ها مصون می دارد. باید بدانیم که دشمنان همیشه در کمین اند تا از هرگونه سستی، تفرقه، یا بی‌مبالاتی ما بهره ببرند. پس بیایید با اتحاد و رفتار سنجیده، راه‌های نفوذ آنان را ببندیم و پیام عزت و سربلندی خود را به جهان مخابره کنیم.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید



روحانی شهید علی اکبر زنجانی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۴/۰۸/۱۰ - بهار

نحوه شهادت: اصابت گلوله به گردن و پا

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۳/۱۱/۱۷ - بوکان

مزار مطهر: گلزار شهدای علی بن جعفر (ع) قم

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، علی اکبر زنجانی فرزند عبدالله در آبان ماه سال ۱۳۴۴ ه.ش در روستای مهاجران از توابع شهرستان بهار، استان همدان به دنیا آمد. وی خیلی زود روی خشن زندگی را دید؛ آن زمان که سایه سرو وجود پدرش را از کف داد. مادرش زنی فداکار و باتقوا بود. که توانست در آن دوران سخت با تمام توان ادامه زندگی را پیش ببرد. ۷ ساله که شد رهسپار مدرسه شد. در آن دوران سخت زندگی توانست با موفقیت مقطع ابتدایی را به اتمام برساند. سپس دوران راهنمایی را آغاز کرد که همراه بود با جوش و خروش مردم در سال ۱۳۵۷ ه.ش که انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) به سرانجام رسیده بود. و ایشان با اینکه سن کمی داشت اما به دلیل علاقه به اسلام و امام امت فعالیت‌های زیادی در این زمینه داشت. حضور در جلسات مذهبی و تکثیر و پخش اعلامیه‌ها از جمله کارهای او بود. وی پس از رحلت پدر، تحت سرپرستی عمویش حجت الاسلام زنجانی رهسپار قم شد. ایشان هر سال ۱۳۵۹ ه.ش برای یادگیری ادبیات عرب وارد مدرسه علمیه امام جعفر صادق (ع) گردید. او در سال ۱۳۶۳ ه.ش فقه و اصول را در پیشگاه استادان فن آموخت و تحصیلات خودش را تا سطح یک پیش برد. با توجه به آغاز جنگ تحمیلی و صدور فرمان امام (ره) که ای مردم، جبهه‌ها را خالی نگذارید، درس و بحث را رها کرد و عازم جبهه‌های حق علیه باطل شد. سرانجام در بهمن ماه سال ۱۳۶۳ ه.ش در محور بوکان میان‌دوآب بر اثر اصابت گلوله به گردن و پا به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

شهید علی اکبر بسیار دلسوز و مهربان بود، هر روز به دیدن من می آمد و در کارها به من کمک می کرد و می گفت:

مادر اگر یک روز شمارا نبینم مثل یک فرد گرسنه‌ام که با هیچ چیز سیر نمی‌شوم. شهید وقتی برای آخرین بار به دیدن من آمد، گفت: مادر وصیت‌نامه‌ام را نوشته‌ام و می‌خواهم عازم جبهه شوم. گفتم: مادر تو تازه



شماره ملی شهید: ۴۰۵۱۰۸۲۳۰۱

ش.پ. حوزه: ۷-۱۳۰۶

کد مرکز خدمات: ۴۴۴۲۷۹



از دواج کرده‌ای! زنت را دست چه کسی می‌سپاری؟! گفت: دست خدا، در حالی که مریض احوال بود رفت و مقداری دارو گرفت، من هم مقداری غذا پختم و داخل کیفش گذاشتم و ایشان رفت. پنج روز بعد خبر شهادتش را آوردند.

منبع: روایتی به نقل از مادر شهید

خطابه های ملکوتی

ما روزی به دنیا آمده‌ایم و روزی کوچ خواهیم کرد. پس چه بهتر که یک هجرت از گناه به صبح و از خطا به هدایت باشد. در برابر این همه مسئولیت که بر دوش شما نهاده شده است، اگر خوب ادای وظیفه نکنید شمارا نخواهد بخشید و از همه‌ی شما می‌خواهم دعا کنید و ظهور حضرت مهدی؛ را از خدا طلب کنید.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید





روحانی شهید قربانعلی عظیمی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۲۸/۰۱/۰۱ - بهار

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۷۹/۰۷/۳۰ - بیمارستان ساسان تهران

نحوه شهادت: عوارض جانبازی و اسارت

مزار مطهر: گلزار شهدای علی بن جعفر (ع) قم

سلوک تا افلاک

روحانی شهید قربانعلی عظیمی فرزند صفر در فروردین ماه سال ۱۳۲۸ ه.ش در شهر بهار در خانواده‌ای مؤمن و مذهبی چشم به جهان گشود. که پیشانی بلندش حکایت از سرانجامی بلند داشت. ایام خوش کودکی را در میان کانون خانواده مهربانش طی نمود. دوران ابتدایی و راهنمایی را با موفقیت طی نمود و به سبب علاقه به درس حوزوی و تربیتی رهسپار حوزه علمیه شد. آن سال‌ها مصادف بود با قیام لاله‌های سرخ و او انقلاب را جوششی از حماسه مقدس می‌دانست، در تظاهرات شرکت فعالی داشت و در پخش و تکثیر اعلامیه‌های امام (ع) بسیار سخت می‌کوشید و همواره در حال فکر کردن و برنامه‌ریزی برای کمک کردن به انقلاب بود. وی مدرسه علمیه شهرستان بهار به تحصیل علوم و معارف اسلامی پرداخت و به این ترتیب سربازی عاشق شد که دل در لقای یوسف فاطمه، مهدی موعود؛ بسپارد. ایشان پس از چند سال تحصیل در حوزه علمیه شهرستان بهار برای ادامه تحصیل به حوزه علمیه قم رفتند و تا سطح چهار یا همان درس خارج ادامه داد و به خاطر شوق و ذوقی که برای جهاد در راه خدا داشت و لبیک گفتن به فرمان امام (ع) را از همه امور واجب‌تر می‌دانست درس و بحث را رها کرد و برای اعزام به جبهه‌های حق علیه باطل آماده شد. شهید از طریق دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم به جبهه‌های حق علیه باطل اعزام گردید. با آغاز جنگ تحمیلی، دل جوان و پاکش را به خاک ریزهای ایثار و عشق کشید. این پرستوی مهاجر و سرباز امام زمان (ع) در جبهه کرخه حضور یافت و به مسلخ عشق رفت تا در منای شهادت، اسماعیل گونه «ذبیح‌الله» شود. سرانجام در اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۱ ه.ش در منطقه عملیاتی مریوان به اسارت نیروهای بعثی درآمد و در شهریور ماه سال ۱۳۶۹ ه.ش به آغوش میهن اسلامی بازگشتند، ولی با توجه به ناراحتی‌های داخلی ایشان در دوران اسارت که دارای ۴۰ درصد جانبازی بوده، بنابراین در مهر ماه سال ۱۳۷۹ ه.ش در بیمارستان ساسان تهران به علت عوارض ناشی از جانبازی و اسارت به لقا الله شتافت. پیکر مطهرش پس از تشییع باشکوه در امامزاده علی ابن جعفر (ع) قم به خاک سپرده شد.



شماره ملی شهید: ۴۰۳۰۰۷۸۵۸۳

ش.پ. حوزه: ۷-۰۸۷۶

کد مرکز خدمات: ۴۴۱۲۲۷



نمی‌دانم سهمیه اسرا کم بود یا مسئولین اردوگاه‌ها می‌دزدیدند، اما ظاهر قضیه حاکی از دله دزدی عراقی‌ها بود؛ چراکه حتی از خربزه، گوجه و خیارهایی که بچه‌ها در محوطه اردوگاه می‌کاشتند، نیز نمی‌گذشتند. کفش، زیر پیراهن، شلوار و... بسیار کم بود و بچه‌ها برادرانه به قیدقرعه بین خودشان تقسیم می‌کردند. بعضی‌ها که فاقد کفش بودند، گونی‌ها را تکه‌تکه می‌کردند و کفشی گیوه مانند می‌ساختند. باوجود انبوه مشکلات و دشواری‌ها و انواع شکنجه‌های جسمی و روحی، گاهی اتفاقات شیرینی رخ می‌داد که برای چند روز هم که بود خنده را بر لبان بچه‌ها می‌نشانید. یکی از آن‌ها موضوع حاجی مرغی بود. بچه‌ها این اسم را برای راننده اتوبوسی گذاشته بودند که در عملیات محرم در سال ۶۱ اسیر شده بود. گاهی که غذا، مرغ می‌دادند؛ او نمی‌خورد. کم‌کم شایع شده بود که او از مرغ بدش می‌آید. این شایعه به گوش عبدالرحمان درجه‌دار خشن عراقی هم رسیده بود. یک روز او را می‌خواهد و به عنوان شکنجه مجبورش می‌کند یک مرغ بزرگ را تا آخر بخورد. او نیز با حرص و ولع تمامی مرغ را می‌خورد و استخوان‌هایش را می‌لیسید. عبدالرحمان که با چشمان دریده‌اش حیرت‌زده به او نگاه می‌کرد، پرسید: مگر از مرغ بدت نمی‌آمد؟ نه قربان! از کمش بدم می‌آید، نه از زیاده! مگر می‌شود راننده اتوبوس از مرغ بریان بدش بیاید!

منبع: روایتی به نقل از دفتر یادداشت شهید

خطابه‌های ملکوتی

از شما می‌خواهم که همیشه در راه اسلام و قرآن و امام (ع) عزیزم ایستادگی کنید و اجازه ندهید که دشمنان اسلام، به آرمان‌های ما دست یابند.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید





روحانی شهید مصطفی قاسمی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۵۵/۰۳/۰۱ - بهار

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۹۸/۰۲/۰۷ - همدان

نحوه شهادت: ترور

مزار مطهر: روستای میحمله علیا

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، مصطفی قاسمی فرزند علی در خردادماه سال ۱۳۵۵ ه.ش در روستای میحمله علیا، از توابع بخش دیم کاران شهرستان بهار دیده به جهان گشود. کودکی هایش در روستای زادگاهش گذشت. دوره ابتدایی و راهنمایی را در زادگاهش سپری کرد. سپس برای ادامه تحصیل به شهر سامن ملایر هجرت کرد و در یکی از هنرستان های این شهر مشغول تحصیل شد. در سال ۱۳۶۹ ه.ش، به عنوان مسئول کتابخانه بسیج هنرستان انتخاب شد. او عاشق درس و مدرسه بود. و معرفت و علم را گمشده خویش می دانست. این علاقه از دید پدر مهر بانش پنهان نماند. او با انس گرفتن در محافل فرهنگی و مذهبی به تهذیب و کمال خویش همت گماشت. وی در سال ۱۳۷۳ ه.ش برای تحصیل علوم دینی، به شهرستان همدان عزیمت کرد و در مدارس علمیه آیت الله دامغانی رحمته الله علیه و آخوند ملا معصومی همدانی رحمته الله علیه به تحصیل علوم دینی پرداخت. سطوح و مدارج علمی را یکی پس از دیگری پشت سر می گذاشت ولی از تلاش و کوشش در راه خدا خسته نمی شد. با توجه به استعداد و علاقه وافری که به تحقیق و پژوهش داشت مورد توجه اساتیدش قرار گرفت و در سال های ۱۳۸۰ ه.ش تا ۱۳۹۰ ه.ش به عنوان کتاب دار کتابخانه ی مدرسه علمیه آیت الله دامغانی رحمته الله علیه انتخاب شد. البته از این نباید گذشت که در سال ۱۳۷۸ ه.ش مسئولیت تبلیغ در مسجد حاج کربعلی شهرستان همدان به ایشان واگذار شد و تا زمان شهادت هم به طور کاملاً مخلصانه در این مسجد انجام وظیفه می نمود. وی آن قدر ساده زیست و بی آزار بود که این ویژگی را همه ی آشنایان ایشان به زبان می آورند. وی روح خدا جویی داشت که در لبیک به ندای او به هر جا که احساس نزدیکی به خدا می کرد، وارد می شد. او اگر راه طلبه شدن را در پیش گرفت، در راستای عشق و ارادتش به خدا بود. سرانجام در اردیبهشت ماه سال ۱۳۹۸ ه.ش زمانی که به قصد اقامه نماز در مسجد حاج کربعلی از حوزه علمیه آیت الله آخوند رحمته الله علیه شهرستان همدان خارج می شد، پس طی کردن فاصله کمی با درب حوزه توسط یکی از ارادل و اوباش شهر به نام (بهرز حاجیلو) مورد حمله قرار گرفت و با اصابت دو گلوله به سر و شکم ایشان مظلومانه خون پاکش به زمین ریخته شد و در زیر سایه ی پرچم اربابش اباعبدالله الحسین علیه السلام به درجه رفیع شهادت نائل شد.



شماره ملی شهید: ۴۰۵۱۳۶۷۰۲۹

ش.پ. حوزه: ۷-۱۲۱۳

کد مرکز خدمات: ۳۴۶۴۵



در مدت دوران تحصیل، حجره ای در حوزه آیت الله دامغانی داشتیم، حاج مصطفی در همان جا کتابخانه ای کوچکی برای خودش درست کرده بود، عکسی را از یک شهید در خون غلتیده زده بود به کتابخانه اش و با خط زیبای خودش زیر آن نوشته بود: امام خمینی رحمته الله علیه: همین تربت پاک شهیدان است که تا قیامت مزار عاشقان و زیارتگاه عارفان خواهد بود. به من می گفت: بیا گروهی را تشکیل دهیم و اسم آن را فدائیان اسلام بگذاریم و خودمان را در محضر خدای متعال فدائی اسلام و اهل بیت علیهم السلام معرفی کنیم، مانند شهید نواب صفوی و یارانش؛ چرا که این لباس، لباس جنگ ماست. حاج مصطفی بعدها همین جملاتی را که من بارها گفته بود روی کاغذ نوشت و امضایی با اسم من و خودش پای آن زد و در کتابخانه اش نصب کرد.

منبع: روایتی به نقل از دوست شهید

خطابه های ملکوتی

از مال دنیا اندوخته ای ندارم، ولی افتخارم این است که بیست و چهار سال برای مظلومیت امام حسین علیه السلام روضه خوانده ام و همین برایم کافی است.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید





روحانی شهید جواد معبودی موخر

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۷/۰۱/۰۶ - حلبچه

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۸/۰۳/۰۵ - بهار

مزار مطهر: گلزار شهدای بهار

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات والفجر ۱۰

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، جواد معبودی مؤخر فرزند حاجی در خردادماه سال ۱۳۴۸ ه.ش در شهرستان بهار به دنیا آمد. مقاطع تحصیلی را تا دوره دبیرستان با موفقیت طی کرد، سپس به سبب علاقه به دروس دینی و اخلاقی در سال ۱۳۶۴ ه.ش وارد حوزه علمیه ملایر شد. با توجه به شرایط جنگ و نیاز به حضور وی در میدان‌های رزم، به‌عنوان بسیجی تک‌تیرانداز و آرمی جی زن، به‌صورت داوطلبانه، وارد صحنه‌های نبرد شد. هفت بار به جبهه‌های حق علیه باطل اعزام شد. به مدت هیجده ماه در فضای آتش و گلوله و خون و شهادت تنفس کرد. سرانجام در فروردین‌ماه سال ۱۳۶۷ ه.ش در منطقه عملیاتی حلبچه بر اثر اصابت ترکش به سر به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

فردی صبور و باحوصله بود. هیچ‌گاه خشم و ناراحتی در چهره‌اش دیده نمی‌شد و همیشه با اخلاقی خوش و مهربانی رفتار می‌کرد. از هرگونه رفتار بی‌معنا و ناپسند دوری می‌کرد. روزی که از جبهه بازگشت، جمعی از آشنایان دور او جمع شدند و مجلس صمیمی و گرمی شکل گرفت. او با حضورش حال و هوای خوبی به جمع داد. در همین لحظه، صدای قرآن از رادیو فضای خانه را پر کرد. او آرام برخاست، به نماز ایستاد و توجه همه را به خود جلب کرد. با گفتن «الله اکبر»، برخی از حاضران نیز به اقتدای او ایستادند و همگی در عبادت غرق شدند. این لحظه‌ای از معنویت و آرامش بود که در میان جمع حس می‌شد.

منبع: روایتی به نقل از برادر شهید



شماره ملی شهید: ۴۰۵۱۳۴۳۳۹۱

ش. پ. حوزه: ۷-۱۹۶۶

کد مرکز خدمات: ۴۴۴۲۸۰

خطابه های ملکوتی

کشته شدن در راه خدا آرزوی من است و شاید رسیدن به آن را بیش از یک رویاندا منم زیرا خداوند به همه توفیق شهادت نمی‌دهد، من کشته شدن در راه خدا را برای خود، مایه سرور و شادی می‌دانم و اگر بدانم روزی در راه خدا کشته خواهم شد، آن روز را جشن می‌گیرم. زیرا شهادت تجارت باخداست و چه سودی بالاتر از رضایت خدا است، شهادت مرگی است که به آن حیات ابدی می‌دهد، شهادت به انسان بقا می‌دهد.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید



طلبه شهید عبدالله جعفری هیزجی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۶/۰۱/۰۱ - قهاوند

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۰۶/۲۰ - جزیره مجنون

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات انصار

مزار مطهر: گلزار شهدای روستای هیزج

سلوک تا افلاک

طلبه شهید عبدالله جعفری هیزجی فرزند محمدقلی در فروردین ماه سال ۱۳۴۶ ه.ش در روستای هیزج، از توابع بخش قهاوند شهرستان همدان، دیده به جهان گشود. دوران پرشور کودکی را پشت سر نهاد و عازم آموختن شد. تا کلاس اول راهنمایی درس را در همان زادگاهش آموخت و برای ادامه تحصیل، به حوزه علمیه‌ی شهرستان فامنین رفت و حدود سه سال به فراگیری علوم حوزوی پرداخت و در کنار درس به تهجد و خودسازی نیز پرداخت و روح و جانفش را با زلال کلام مکتب امام صادق (علیه السلام) پرورش داد. برای ادامه تحصیل به حوزه علمیه قم رفت و مدت یک سال هم در آنجا با فعالیتی چشمگیر، در کنار هم حجره‌ای‌های خود به فراگیری دروس پرداخت. در همان زمان که زمزمه‌های جنگ به گوش می‌رسید، توان ماندن نداشت و عازم جبهه‌های حق علیه باطل شد. در دومین اعزام که مصادف با ایام محرم و صفر بود، ایشان امر تبلیغ در شهر را رها کرد و خود را عاشقانه به جبهه رساند؛ به دیار رزمندگانی که از قبیله علمداران سرافرازی بودند و ذلت را به خاک می‌کشیدند. او به خیل مردان بزرگ پیوست. سرانجام در شهریورماه سال ۱۳۶۵ ه.ش در لابه‌لای نیزارهای جزیره مجنون به درجه رفیع شهادت نائل شد. جسد مطهرش پس از چند سال دوری از وطن، در اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۷۷ ه.ش بر بلندای دستان رشید امتی سپاسگزار و قدردان و هم‌سنگرانی باصفا و پرشور در زادگاهش تشییع شد و برای همیشه به آرامش ابدی دست یافت.

روایت های جاودانه

از ناحیه‌ی پا مجروح شده بود و برای بهبودی به خانه بازگشت، عصایی به دست داشت. دیدن او با عصا، موجی از حیرت و تأثر در وجودم برانگیخت. او با اطمینان و صلابتی مثال‌زدنی گفت: از خداوند می‌خواهم هرگز اسیر نشوم و تنها شهادت را در آغوش گیرم. این کلمات، نشان از روحی بی‌تاب وصال و عشقی بی‌حده شهادت داشت. در آن شب، که سیاهی آسمان را فرا گرفته بود و باد بازوهای مهیب می‌وزید، نیاز بود که برای جداسازی گندم از کاه،



شماره ملی شهید: ۶۴۷۹۴۹۵۰۱۲

ش.پ. حوزه: ۷-۲۵۲۳

کد مرکز خدمات: ۴۴۴۹۲۸



به زمین کشاورزی برویم. من که در آن زمان، کودکی بیش نبودم، اشتیاق فراوانی برای همراهی او داشتم. او، باوجود جراحات پایش، قصد داشت خود به تنهایی عازم شود و با حضور من مخالفت می‌کرد. اما اصرار بی‌وقفه‌ی من برای یاری‌رساندن، او را متقاعد کرد. باوجود تأکید او بر تاریکی هوا و سختی مسیر، به او قول دادم که چراغ‌توری را برایش نگه می‌دارم. سرانجام، با موافقت او، راهی زمین کشاورزی شدیم. در آن شب سرد و تاریک، من چراغ‌توری را با دستان خود نگه داشتم و او، باوجود درد و رنج ناشی از جراحات، بی‌وقفه مشغول کار بود. او با تمام وجود، مراقب بود تا سختی کار بر من فشار نیاورد و با مهربانی، در هر گام، حامی و همراهم بود.

منبع: روایتی به نقل از برادر شهید

خطابه های ملکوتی

از دستاوردهای انقلاب عظیم اسلامی که حاصل خون شهداست، حفاظت و دفاع کنید همه را سفارش به تقوا و ترس از خدا می‌کنم که اگر متقی باشید، پیروزید! دنیا بداند ما برای خدا به جبهه آمده‌ایم و جان خود را در طبق اخلاص قرار می‌دهیم. هر کس که خدا را شناخت، جان را چه کند. انسان‌ها در هر زمان به یک‌چیز امتحان می‌شوند و امروز ما به جنگ و جهاد، خدایا در این آزمایش ما را پیروز و سربلند فرما! ما را با شهدا و سرور و سالار شهیدان اباعبدالله الحسین (علیه السلام) محشور فرما! امام امت را از ما راضی و او را تافرج امام زمان (علیه السلام) حفظ و منصورش بدار.

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شهید



محل دفن شهید



روحانی شهید سید ابوالحسن حسینی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۳۳/۰۶/۰۵ - قهاوند

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۱/۰۱/۰۲ - شوش

نحوه شهادت: اصابت ترکش در عملیات فتح المبین

مزار مطهر: گلزار شهدای علی بن جعفر (ع) قم

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، سید ابوالحسن حسینی فرزند سید اسماعیل در شهریورماه سال ۱۳۳۳ ه.ش در روستای یکله از توابع قهاوند، دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی خود را در همان روستا به اتمام رساند و پس از آن، تحصیلاتش را در قهاوند ادامه داد. آنگاه با توجه به عشق و علاقه به علوم معرفتی و اخلاقی رهسپار حوزه علمیه همدان شد و به تحصیل علوم دینی پرداخت. او درس را با جدیت می خواند و در کارش بسیار منظم و جدی بود. برای شرکت در درس خارج، به قم رفت و در مدرسه فیضیه، سالیانی را به فراگیری پرداخت. او از شهامتی والا و شجاعتی عالی برخوردار بود که در هر مراسمی با افشاگری ها و خطبه های خود، مردم را به مبارزه با رژیم منحوس پهلوی دعوت می کرد. مدتی مورد تعقیب مزدوران ساواک بود. مجبور شد به طور مخفیانه در کردستان زندگی کند و پس از عادی شدن اوضاع به قم برگشت و فعالیت های خود را ادامه داد. با پیروزی انقلاب، توانست نقش محوری تر و فعالیتی گسترده تر از خود نشان دهد و بدین صورت مورد توجه خاص و عام قرار گرفت. با شروع جنگ تحمیلی درس و بحث و فعالیت ها را رها کرد و عازم جبهه های حق علیه باطل شد و برگی زرین بر صفحات زندگی دلیرانه اش افزود. سرانجام در فروردین ماه سال ۱۳۶۱ ه.ش در عملیات فتح المبین شرکت کرد و بر اثر اصابت ترکش بر بدن مطهر به فیض عظمای شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

ایشان علاقه خاصی به امام (ع) داشتند. پیش از پیروزی انقلاب اسلامی کتابی از امام (ع) در دست ایشان بود؛ ساواک، افرادی را که این کتاب را داشتند، دستگیر می کرد و آن ها را مورد آزار و اذیت قرار می داد؛ لذا ما با اصرار زیاد کتاب را از ایشان گرفتیم و پنهان کردیم؛ اما او موافق نبود و می گفت: «ما هیچ چیز از آثار امام (ع) را نباید پنهان کنیم ولو این که به قیمت جانمان تمام شود»

منبع: روایتی به نقل از خانواده شهید



شماره ملی شهید: ۶۴۷۹۸۲۶۴۷۷

ش.پ. حوزه: ۷-۱۲۷۰

کد مرکز خدمات: ۴۴۴۹۳۰

خطابه های ملکوتی

سلام بر سنگرهای خونین اسلام، سلام بر شهیدان کربلای حسین (ع) و سلام بر یاران باوفای حسین (ع) ..

ملت ایران متکی به سلاح ایمان است؛ اگر از زمین به جای آب خون جاری شود این ملت از پای نخواهد نشست. سلام بر قهرمانان ایران که آزاده اند و آزادمنش.

منبع: بخشی از وصیت نامه شهید



محل دفن شهید



روحانی شهید حسینعلی سلیمی

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۴۸/۰۵/۰۳ - قهاوند

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۶۵/۰۳/۲۳ - جزیره مجنون

نحوه شهادت: اصابت ترکش به شکم و موج انفجار

مزار مطهر: گلزار شهدای زادگاهش

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، حسینعلی سلیمی فرزند عبدالله در مردادماه سال ۱۳۴۸ ه.ش در روستای هیزج، از توابع شهر قهاوند، متولد شد. این خانواده مؤمن و متدین به دلیل ارادتی که به حضرت حسین بن علی ۷ داشتند، نام نوزادشان را «حسین علی» نهادند. از همان دوران کودکی، مفاهیم دینی و قرآنی را به وی آموختند. او که یکی از سرآمدان میدان پایداری بود، آن چنان سربه زیر و فروتن زیست که تا پس از شهادتش بسیاری از نزدیکانش او را آن گونه که بود نشناختند. دوران ابتدایی را در دبستان حجر بن عدی گذراند و دوران راهنمایی را در مدرسه کرامت به پایان برد. ایشان در دوران راهنمایی استعداد خود را در علم و تقوا به خوبی نشان می‌دهد و در کارهای فرهنگی و تشکیل گروه‌های سرود انقلابی فعالیت چشمگیری از خود به نمایش می‌گذارند. تا این که عشق و علاقه به خاندان عصمت و طهارت او را به سوی حوزه علمیه کشانید و در حوزه علمیه آیت‌الله آخوند^(ره) همدان مشغول به تحصیل علوم دینی شد. با آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، غوغایی دیگر در خود دید و درس و بحث را رها کرد. لذا به جبهه حق علیه باطل اعزام شد و سرانجام در خردادماه سال ۱۳۶۵ ه.ش در منطقه عملیاتی جزیره مجنون بر اثر اصابت ترکش به شکم و موج انفجار به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

شبی از شبانگاهان، حالی ناخوش مرا در برگرفته بود و میان عالم رؤیا و بیداری غوطه می‌خوردم. ناگهان، چشمانم به خوابی عمیق فرو رفت. در آن هنگام، شهید عزیزم را به خواب دیدم. لحظاتی با یکدیگر به گفت‌وگو نشستیم، چنانکه گویی هنوز شهید نشده بود و همچنان در خاطرات شیرین دوران کودکی، نوجوانی و جوانی مان غرق بودیم. باین همه، هنوز آثار ناخوشی در وجودم احساس می‌شد. دستم را گرفت و مرا به گلزار شهدا رهنمون ساخت. گام‌هایم اندکی سنگین می‌نمود، اما آنگاه که در کنار جویبار روان آن باغستان آرام و باصفا، همراه با گل‌های زیبای معطر،



شماره ملی شهید: ۶۴۷۹۴۹۴۳۲۶

ش.پ. حوزه: ۷-۰۸۵۶

کد مرکز خدمات: ۴۴۴۹۲۷



قدم برمی‌داشتیم و دیدگانم به آن منظره دل‌انگیز خیره شده بود، گویی آرامشی بر جسمم نازل گشت. به او گفتم: حسین جان، آیا می‌شود که گلی از این باغ گلستان بچینم؟ حسین با مهربانی پاسخ داد: مادر جان، تمامی این باغ و آب از آن شماست. اختیار همه چیز در دستان شماست، تنها برایم دعا کنید. با قلبی مملو از آرزو، گفتم: خداوند عاقبت را نیکو گرداند. وقتی چشمم را باز کردم دیگر احساس درد و رنج و بیماری نکردم.

منبع: روایتی به نقل از مادر شهید

خطابه های ملکوتی

شیفته انقلاب و رهبری باشید. همیشه گوشتان به سخن امام خمینی^(ره) رهبر و پیر جماران باشد. قدر بنیان‌گذار انقلاب را بدانید. همیشه و هر لحظه پشتیبان رهبر انقلاب و ولایت‌فقیه باشید و حافظ خون شهیدان!

منبع: بخشی از وصیت‌نامه شفاهی شهید به خانواده



محل دفن شهید



روحانی شهید علی گمارلو

تاریخ و محل شهادت: ۱۳۹۴/۰۷/۰۲ - منا

تاریخ و محل ولادت: ۱۳۵۵/۱۲/۰۵ - قهاوند

مزار مطهر: گلزار شهدای علی بن جعفر (ع) قم

نحوه شهادت: حادثه منا

سلوک تا افلاک

روحانی شهید، علی گمارلو فرزند حسین در اسفندماه ۱۳۵۵ ه.ش در یکی از روستاهای قهاوند استان همدان دیده به جهان گشود. پس از گذراندن دوران کودکی جهت علم آموزی وارد عرصه تحصیل شد و تحصیلات ابتدایی و راهنمایی و دبیرستان را با موفقیت به اتمام رسانید. به سبب علاقه زیاد به دروس اخلاقی و اعتقادی رهسپار حوزه علمیه شد. تحصیلات حوزوی خود را در همدان و بعد در شهر ری ادامه داد و سپس در شهر مقدس قم مشغول تحصیل در سطح ۲ و ۳ شد. وی در سال ۱۳۸۴ ه.ش به استخدام نیروهای مسلح در نیروی هوایی ارتش مشغول فعالیت شد. در مناطق گرمسیری به مدت ۹ سال مشغول به خدمت بودند. وی در شهرهای خوزستان و بوشهر و در آخر در منطقه عسلویه از سال ۱۳۹۱ ه.ش تا ۱۳۹۴ ه.ش در همین منطقه بودند. سرانجام در مهرماه سال ۱۳۹۴ ه.ش در حادثه منا که یکی از مرگبارترین حوادث در تاریخ مراسم حج بود که در تاریخ ۲ مهر ۱۳۹۴ در منطقه منا، نزدیک شهر مکه در عربستان سعودی رخ داد. در این حادثه، به علت سوء مدیریت دولت وقت سعودی و ازدحام و فشار جمعیت شدید، باعث کشته و زخمی شدن هزاران نفر از زائران حج شد. وی در مکه مکرمه بر اثر ازدحام جمعیت و خفگی به درجه رفیع شهادت نائل شد.

روایت های جاودانه

حدود یک ماه قبل از شهادت ایشان، شهید گمنامی را به خوزستان آورده بودند. وقتی محل دفن آن شهید مشخص شد، ایشان اصرار داشتند فرزندمان محمدجواد را که مهر آن سال ۷ ساله می شد، ببرم تا مراحل آماده سازی و تشیع شهید را ببینند. من هم این کار را انجام دادم و فرزندم تمام مراحل کنار ما حضور داشت؛ بعد از شهادت ایشان این به نظر م

آمد که گویا شهید می خواسته من و محمدجواد را آماده کند و دقیقاً بعد از یک ماه که حادثه منا رخ داد تمام آن مراحل برای خود شهید تکرار شد.

منبع: روایتی به نقل از همسر شهید



شماره ملی شهید: ۰۰۰۰

ش.پ. حوزه: ۰۰۰۰

کد مرکز خدمات: ۰۰۰۰

خطابه های ملکوتی

ببینید در دستتان چی دارید؟! بهترین کار و بهترین نتیجه را با داشته های خود به انجام برسانید و مراقب نماز اول وقت خود باشید چراکه هر کس نماز اول وقت خود را بخواند در دیگر کارهایش نیز موفق می شود.

منبع: بخشی از وصیت نامه شفاهی شهید به همسرش



محل دفن شهید

روحانی شهید

تاریخ و محل شهادت:

تاریخ و محل ولادت:

مزار مطهر:

نحوه شهادت:

سلوک تا افلاک

شماره ملی شهید:

ش.پ.حوزه:

کد مرکز خدمات:



محل دفن شهید